



## • فارسی ۳ •

دوازدهم

ابوالفضل غلامی

## مقدمه‌ناشر

ادبیات هر کشور یعنی مجموعه‌ای از دانش و فرهنگ و تاریخ اون کشور ... . شما رمان‌های معروف دنیا رو که بخونی، انگار که یه دور جهانگردی کردی و کل دنیا رو گشتی.

اون قدر که می‌شه از شاعرها و نویسنده‌ها یاد گرفت شاید نشه از دانشمندا یاد بگیری ... در واقع نویسنده‌ها می‌تونن شما رو از دنیای خودتون بیرون بیارن و پرتون کنن تو دنیای جذاب خودشون.

شنیدید می‌گن: «فقر واقعی، فقدان کتاب است»؟

شما رو دعوت می‌کنیم به خوندن رمان‌های معروف ایران و کل دنیا ... . ممنون از دکتر غلامی گرامی برای آشناکردن ما با قلمروهای مختلف زبان فارسی و تألیف این کتاب جیبی، که خیال همه رو برای موفقیت تو امتحانات راحت کردند.

ممنون از تیم تولید و محتوای خیلی‌سبز که همیشه بهترین‌ها رو تولید می‌کنن.

**تقدیم** به دکتر حسین کیا و دکتر محمد رضائی که از دوستی با آنها شادمانی‌ها برده‌ام.

## مقدمه مؤلف

### ۱. اصلاً چرا ادبیات می‌خوانیم؟

در باب کارکرد ادبیات، نظرات متفاوت و متنوعی وجود دارد؛ یکی از بارزترین کارکردهای ادبیات که بر سر آن اتفاق نظر وجود دارد این است که ادبیات، با آفرینش دنیای آرمانی و رؤیایی آدمی، تلاش می‌کند تا اندکی از سرشت سوگناک و غمبار زندگی بکاهد. شاعران و نویسندگان با استفاده از ابزاری به نام «تخیل»، شکل تحقق‌یافته آرزوهای مان را به ما نشان می‌دهند؛ همان آرزوهایی که به حکم انسان‌بودن و محدودبودن، هیچ‌گاه به آنها دست نمی‌یابیم. ادبیات وسیله جبران ناکامی‌های سرشته در وجود ماست؛ فرشته نجاتی که نازل شده تا ما را برای لحظاتی از غوطه‌خوردن در ملال زندگی رنج‌آور برهاند، پناهگاهی موقتی و بی‌اضطراب برای بشری که «در رنج آفریده شده».<sup>۱</sup> انسان‌ها عموماً آرزوها و آرمان‌هایی مشترک دارند که به تلخی دریافته‌اند هیچ‌گاه در جهان واقعی به آنها نمی‌رسند و ناامیدانه این آرزوها را در ذهن خود مرور می‌کنند. نویسندگان و شعرا تلاش می‌کنند این آرمان‌ها و رؤیایها فقط در اذهان و نفوس آدمیان نمانند و با قلم خود آنها را از پستوی تاریخ ذهن بیرون می‌آورند و در آثار ادبی خود جلوه‌گر می‌سازند.

۱- «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». به راستی آدمی را در رنج آفریدیم. سوره بلد. آیه ۴.

برای ورود به این دنیای جادویی و لذت‌بردن از «کلماتی که آتش برمی‌انگیزند»<sup>۱</sup> باید مقدماتی را طی کرد و به ناچار با ترفندها و شگردهای شاعران و نویسندگان باید آشنا شد. بدون دانستن مقدمات، ادبیات همین دوزخ جان‌گناه و کوره استخوان‌سوزی می‌شود که نهاد آموزش و پرورش برای‌مان رقم زده است. این مقدمات شامل شیوه درست خواندن متن، گسترش دایره واژگانی، آشنایی با دستور زبان، دانستن آرایه‌های ادبی، به کار انداختن قوه تخیل و خلاصه، آن چیزی است که به آن «دانش‌ها و مهارت‌های ادبی» می‌گویند. با دانستن این مقدمات، قدرت فهم ادبی ما افزایش می‌یابد و در پی آن، التذاذ ادبی نیز نصیبمان می‌شود. این کتاب را با این نیت نوشتیم که همین مقدمات را تا آن‌جا که از دستمان برمی‌آید، در شما تقویت کنیم؛ شاید شما هم به جمع دوستداران این دنیای آرمانی بپیوندید.

## ۲. ساختار کتاب

در ابتدای هر درس دو فهرست واژگانی وجود دارد؛ یکی آن‌چه در واژه‌نامه کتاب آمده و دیگری فهرست واژه‌های مهمی که در درس آمده اما در واژه‌نامه انتهای کتاب نیست. بعد از فهرست واژگان هر درس، دو فهرست املائی ترتیب داده‌ایم؛ یکی واژگان مهم املائی و دیگری کلماتی که در زبان فارسی هم‌آوا دارند.

در بخش بعدی که با عنوان «شرح درس» آورده‌ایم، تمام درس شرح داده شده است و به معنی، آرایه و نکات دستوری درس پرداخته‌ایم. در بخش دستور اغلب به موضوعاتی توجه کرده‌ایم که در قلمرو زبانی همان درس به آن پرداخته شده است. می‌دانیم که بخش مهمی از سؤالات امتحان نهایی از قلمروهای سه‌گانه پایان درس‌ها انتخاب می‌شود؛ بنابراین پس از شرح درس،

۱- غلام آن کلماتم که آتش انگیزد. «حافظ»

به همهٔ سؤالات هر سه قلمرو زبانی، ادبی و فکری کتاب پاسخ کامل داده‌ایم. در نهایت، یک جدول جیبی تاریخ ادبیات، پایان‌بخش کتاب است.

### ۳. تشکر و قدردانی

■ بدون تعریف و تعارف‌های رایج در مقدمهٔ کتاب‌ها، صمیمانه سپاس‌گزار این دوستان و همکاران گرامی‌ام در انتشارات خیلی سبز هستیم:

■ همچون گذشته، از راهنمایی‌های عالمانهٔ استاد ارجمند جناب دکتر کورش بقائی بهره‌ها بردم.

■ ویرایش، تیتربندی، جدول‌بندی و آراستگی ظاهری کتاب را مدیون زحمات بی‌دریغ خانم فاطمه قادری هستیم.

■ خانم زهرا خردمند و آقای پیام ابراهیم‌نژاد مسئول پروژه بودند. به لطف ایشان، کار را در کمال آرامش و بدون اضطراب‌های رایج کار تألیف، به پایان بردم.

■ جناب آقای احسان حسینیان مدیر تألیف کتاب‌های جیبی و همکارانشان در این بخش، راهنمایی‌های ارزنده‌ای داشتند.

■ دوستان حرفه‌ای‌ام در واحد تولید، طبق معمول زحمت زیادی کشیدند و اصلاحات و تغییرات کلافه‌کننده و بدخط من را تاب آوردند و بزرگوارانه دم برنیاوردند.

به کوی میکده، گریان و سرفکننده روم

چراکه شرم همی‌آیدم ز حاصل خویش

ابوالفضل غلامی

مهرماه ۱۴۰۱

# فهرست مطالب

## فصل ششم: ادبیات حماسی

- درس دوازدهم: گذر سیاوش از ... ۱۷۸
- درس سیزدهم: خوان هشتم ۲۰۲

## فصل هفتم: ادبیات داستانی

- درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ ۲۲۶
- درس شانزدهم: کباب غاز ۲۴۷

## فصل هشتم: ادبیات جهان

- درس هفدهم: خنده تو ۲۸۱
- درس هجدهم: عشق جاودانی ۲۹۱
- نیایش: لطف تو ۳۰۳
- تاریخ ادبیات ۳۰۷
- آزمون (۱) نوبت اول ۳۰۹
- آزمون (۲) نوبت دوم ۳۱۴
- پاسخ‌نامه تشریحی ۳۲۱

- ستایش: ملکا، ذکر تو گویم ۹

## فصل اول: ادبیات تعلیمی

- درس اول: شکرِ نعمت ۱۵
- درس دوم: مست و هُشیار ۳۴

## فصل دوم: ادبیات پایداری

- درس سوم: آزادی ۵۱
- درس پنجم: دماوندیه ۶۲

## فصل سوم: ادبیات غنایی

- درس ششم: نی‌نامه ۷۹
- درس هفتم: در حقیقت عشق ۹۵

## فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

- درس هشتم: از پاریز تا پاریس ۱۱۱
- درس نهم: کویر ۱۲۷

## فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

- درس دهم: فصل شکوفایی ۱۵۲
- درس یازدهم: آن شب عزیز ۱۶۳

### واژگان

#### واژه‌نامه‌ای

- **روی:** مجازاً امکان، چاره
- **پویدن:** حرکت به سوی مقصدی
- **سرور:** شادی، خوشحالی
- برای به دست آوردن و جست‌وجوی
- **سزا:** سزوار، شایسته، لایق
- چیزی، تلاش، رفتن
- **شبهه:** مانند، مثل، همسان
- **ثنا:** ستایش، سپاس
- **عزّ:** ارجمندی، گرمی‌شدن، مقابل ذلّ
- **جزا:** پاداش کار نیک
- **فضل:** بخشش، کرم
- **جلال:** بزرگواری، شکوه، از صفات
- **کریم:** بسیار بخشنده، بخشاینده، از
- خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.
- نام‌ها و صفات خداوند
- **مَلک:** پادشاه، خداوند
- **جود:** بخشش، سخاوت، کرم
- **حکیم:** دانا به همه‌چیز، دانای
- **نماینده:** آن که آشکار و هویدا می‌کند،
- راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛
- نشان‌دهنده
- **وهم:** پندار، تصوّر، خیال
- بدین معنا که همه کارهای خداوند از
- **یقین:** بی شبهه و شک بودن، امری
- روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده
- انجام نمی‌دهد.
- **رحیم:** بسیار مهربان، از نام‌ها و
- صفات خداوند

## ● غیرواژه‌نامه‌های

- ذکر: یادکردن، یادآوری  
● درگاه: پیشگاه، جلوی در
- سنا: نور، روشنایی  
● مگر [در بیت آخر]: امید است، شاید

واژگان مهم املايي ● ● ● ثنا و ستایش - ذکر و یاد - ذُل و خواری - سنا و روشنایی - سنایی غزنوی - شبه و مانند - عظیم و بزرگ - فضل و بخشش

## واژه‌هایی که هم‌آوا دارند<sup>۱</sup>

ثنا	سپاس و ستایش
سنا	نور و روشنایی

## شرح درس

ملکا، ذکر تو گویم که تو پاک‌ی و خدایی / نروم جز به همان ره که توأم راه‌نمایی

**معنی:** خدایا، تو را یاد می‌کنم زیرا تو پاک و خدا هستی، فقط به همان راهی می‌روم که تو آن راه را به من نشان بدهی.

**مفهوم:** ستایش خدا / پاک‌دانستن و راهنمابودن خدا

**قلمرو ادبی:** قالب شعر قصیده است. واژه‌های خدایی، راهنمایی، سزایی و ... قافیه هستند. تلمیح: مصراع دوم به آیه ششم از سوره حمد اشاره دارد:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: ما را به راه راست هدایت فرما.<sup>۲</sup>

**قلمرو زبانی:** بیت شش جمله است: ۱ ملکا<sup>۳</sup> ۲ ذکر تو گویم<sup>۳</sup> تو پاک‌ی خدایی<sup>۴</sup> ۵ نروم جز به همان ره<sup>۶</sup> توأم راهنمایی.

- ۱- در امتحان نهایی و در مبحث املا، معمولاً از واژه‌هایی که هم‌آوا دارند سؤال می‌آید. برای ساده‌تر شدن کار شما، در این بخش همه واژه‌هایی که در درس هم‌آوا دارند، یک جا جمع شده‌اند.
- ۲- دانش‌آموزان عزیز توجه داشته باشند که از بازگ کردن همه آرایه‌های یک بیت صرف نظر شده است و فقط به آرایه‌های بارز و مهم پرداخته‌ایم.
- ۳- «منادا» شبه‌جمله است و در شمارش جملات باید آن را یک جمله حساب کرد.





همه در گاه تو جویم همه از فضل تو بویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

**معنی:** فقط<sup>۱</sup> جویای درگاه تو هستیم، تلاش کردیم از فضل و بخشش توست، فقط تو را به یگانگی می ستایم؛ زیرا سزاوار یکی بودن هستی.  
**مفهوم:** یگانه دانستن خدا / همه چیز را از لطف حق دانستن

**قلمرو ادبی:** اسجع و جناس ناهمسان: جویم، پویم و گویم / تلمیح: به آیه پنجم از سوره حمد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾: تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. / واج آرایبی: تکرار صامت / ت /  
**قلمرو زبانی:** واژه «همه» در این بیت قید است.

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

**معنی:** تو دانا، بزرگ، بخشنده و بسیار مهربان هستی، تو نشان دهنده بزرگی و بخشش و شایسته حمد و ستایش هستی.  
**مفهوم:** ستایش خدا

**قلمرو زبانی:** واژه های «حکیم، عظیم، کریم، رحیم، نماینده و سزاوار» همگی مسند هستند.

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

**معنی:** نمی توان تو را توصیف کرد؛ زیرا تو فراتر از فهم و درک هستی و نمی توان موجودی شبیه تو تصور کرد؛ زیرا تو در تصور آدمی نمی گنجی.  
**مفهوم:** وصف ناپذیری خدا / بی ماند بودن خدا  
**قلمرو ادبی:** تلمیح: به بخشی از آیه یازدهم سوره الشوری: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾: چیزی مانند او نیست / جناس ناهمسان: فهم و وهم

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

**معنی:** سرپای وجودت، عظمت، شکوه، علم، یقین، نور، شادی، بخشش و پاداش است.

۱- «همه» را در این بیت می توان «همیشه» هم معنی کرد.

**مفهوم:** ستایش خداوند

**قلمرو ادبی:** تلمیح: به بخشی از آیه ۳۵ سوره نور: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

**قلمرو زبانی:** واژه «همه» در این بیت قید است. «او» در سراسر این بیت حرف ربط هم‌پایه‌ساز است، زیرا بین جملات آمده است.

همه‌غیبی توبدانی، همه‌عیبی توبپوشی همه‌بیشی توبکاهی، همه‌کمی توفزایی

**معنی:** تو از عالم غیب خبر داری، تو عیب و خطای دیگران را پنهان می‌کنی، همه زیاده‌ها را تو کم می‌کنی و همه کم‌ها را تو زیاد می‌کنی.

**مفهوم:** عزت و ذلت به دست خداست / خداوند غیب‌دان و عیب‌پوش است.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: غیب و عیب / تضاد: بیش و کم، بکاهی و

فزایی / تلمیح: «همه غیبی توبدانی» به بخشی از آیه ۹۲ سوره مؤمنون اشاره دارد: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾ (او) دانای نهران و آشکار است).

«همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی» به بخشی از آیه ۲۶ سوره آل عمران اشاره دارد: ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾: هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی، همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.

**قلمرو زبانی:** واژه «همه» در این بیت چهار بار در نقش صفت به کار رفته است. «غیب، عیب، بیش و کم» همگی مفعول هستند.

لب‌ودندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ ب‌ودش روی‌رهایی

**معنی:** وجود سنایی<sup>۱</sup> فقط تو را به یگانگی می‌ستاید، به آن امید که از آتش جهنم امکان نجات پیدا کند.

**مفهوم:** ستایش خدا به امید رهایی از عذاب جهنم

۱- سنایی شاعر قرن پنجم و ششم است.



**قلمرو ادبی** مجاز: لب و دندان 🗨️ زبان شاعر یا وجود شاعر / مراعات نظیر: آتش و دوزخ / ایهام تناسب: «روی» در این بیت در معنی امکان و چاره به کار رفته، اما در معنی «چهره» با لب و دندان ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی** واژه «همه» را اگر «فقط» معنی کنیم، قید است. «ش» در «بودش» متمم است: مگر از آتش دوزخ برای او امکان رهایی باشد. / فعل «بُود» غیراسنادی است: برای او روی رهایی بُود (= وجود داشته باشد)

نهاد



ادبیات تعلیمی

فصل ۱

# شکرِ نعمت

## درس ۱

### واژگان

#### واژه‌نامه‌ای

- **اعراض:** روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی
- **انابت:** بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
- **انبساط:** حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن
- **باسق:** بلند، بالیده
- **بنات:** جمع بنت، دختران
- **بنان:** سرانگشت، انگشت
- **تاک:** درخت انگور، رز
- **تتمّه:** باقی مانده، تتمّه دور زمان؛ مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت
- **تحفه:** هدیه، ارمغان
- **تحیّر:** سرگشتگی، سرگردانی
- **تضرّع:** زاری کردن، التماس کردن
- **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
- **جسیم:** خوش اندام
- **جلیه:** زیور، زینت
- **خون:** سفره، سفره فراخ و گشاده
- **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.
- **ربیع:** بهار
- **روزی:** رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ **وظیفه روزی:** رزق مقرر و معین
- **شفیع:** شفاعت کننده، پایمرد
- **شهد:** عسل؛ **شهد فایق:** عسل خالص
- **صفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر
- **عاکفان:** جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.
- **عزّ و جَلّ:** گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.

همان کار مراقبت و مکاشفت است. <b>عَصَا:</b> آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره	معترف: اقرارکننده، اعتراف‌کننده
فاحش: آشکار، واضح	مَفخَر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار
فایق: برگزیده، برتر	مَفْرَح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز
فَرّاش: فرش گستر، گسترنده فرش	مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی‌بردن به حقایق است.
قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.	منسوب: نسبت داده شده
قدوم: آمدن، قدم‌نهادن، فرارسیدن	مَنّت: سپاس، شکر، نیکویی
قسیم: صاحب جمال	منکر: زشت، ناپسند
کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان	موسم: فصل، هنگام، زمان
کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن	ناموس: آبرو، شرافت
مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر این‌که خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه‌داشتن دل از توجه به غیر حق	نبات: گیاه، رُستنی
مزید: افزونی، زیادی	نبی: پیغمبر، پیام‌آور، رسول
مُطاع: فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌بزد.	نسیم: خوش‌بو
معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی؛ در متن درس، مقصود	واصفان: جمع واصف، وصف‌کنندگان، ستاینندگان
	ورق: برگ
	وسیم: دارای نشان پیامبری
	وظیفه: مقرری، وجه معاش

<b>غیرواژه‌نامه‌ای</b>	بحر: دریا
اجابت: برآوردن، قبول کردن	بَط: مرغابی
اصحاب: ج صاحب، یاران	بی‌دریغ: بی‌مضایقه، بدون بخل



- **پشتیبان:** چوبی که به جهت استحکام  
 ● **دعوت:** خواسته، خواهش  
 ● **بر دیوار نصب کنند.**  
 ● **زمرّ دین:** مثل زمرّد، منسوب به زمرّد،  
 ● **تعالی:** برتر است  
 ● **سبزرنگ**  
 ● **جَلّ و علا:** بزرگ و بلندمرتبه است  
 ● **صاحب دل:** عارف، آگاه  
 ● **جیب:** یقه، گریبان  
 ● **قُربت:** نزدیکی  
 ● **خِصال:** جمع خصلت، خوی‌ها خواه  
 ● **کَلک:** هر نی میان خالی، قلم  
 ● **نیک باشد یا بد**  
 ● **مستغرق:** غرق شده  
 ● **خلعت:** هدیه؛ مخصوصاً لباس که  
 ● **مهد:** گهواره  
 ● **بزرگی به کسی ببخشد.**  
 ● **نقش برکشیدن:** نقّاشی کردن  
 ● **دُجی:** تاریکی‌ها، ظلمت‌ها، جمع دُجیه

**واژگان مهم اسلامی** ●●● اعراض و روگردانی - انابت و توبه - انبساط و خودمانی شدن - باد صبا - باسق و بلند - بحر و دریا - بط و مرغابی - تحفه و هدیه - تضرّع و زاری - تقصیر و کوتاهی - ثمره و نتیجه - حلیه و زینت - حیات و زندگی - خون و سفره - شهد فایق - صفوت و برگزیده - عاکف و گوشه نشین - عصاره و شیره - قربت و نزدیکی - مستغرق و غرق شده - مطاع و فرمانروا - مفرّح و شادی بخش - منسوب و نسبت داده شده - مهد زمین - واصف و توصیف کننده

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

بحر	دریا	حیات	زندگی	خوان	سفره
بهر	برای	حیاط	محوطه‌ای روباز در خانه	خان	رئیس
صبا	نوعی باد	قربت	نزدیکی	منسوب	نسبت داده شده
سبا	شهری که بلقیس ملکه آن بود	غربت	بیگانگی	منصوب	نصب شده، گماشته

## شرح درس اول<sup>۱</sup>

مَنّت خدای را، عَزَّ و جَلَّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

**معنی:** سپاس مخصوص خدایی بزرگ و بلندمرتبه است که عبادت کردن باعث نزدیک شدن به اوست و شکرگزاری به درگاهش، باعث زیادی نعمت می شود. **مفهوم:** عبادت باعث نزدیکی به خداست / شکر، باعث زیاد شدن نعمت است. **قلمرو ادبی:** سجع: قربت و نعمت / تلمیح: به بخشی از آیه ۷ سوره ابراهیم: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾: اگر شکر کنید [نعمتتان را] افزون خواهم کرد. **قلمرو زبانی:** «را» حرف اضافه است به معنی «برای». بعد از واژه «نعمت»، فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است: به شکر اندرش مزید نعمت [است]

هر نفسی که فرومی رود ممدّ حیات است و چون برمی آید، مفرّح ذات. **معنی:** هر نفسی که پایین می رود یاریگر زندگی است و چون بیرون می آید شادکننده درون و وجود است.

**قلمرو ادبی:** سجع: حیات و ذات / تضاد: فرومی رود و برمی آید **قلمرو زبانی:** فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است: مفرّح ذات [است].

پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. **معنی:** پس در هر نفس دو نعمت وجود دارد<sup>۲</sup> و برای هر نعمتی، یک شکر، واجب است.

**مفهوم:** شکر خداوند، واجب است. **قلمرو زبانی:** فعل «است» به قرینه لفظی محذوف است: بر هر نعمتی شکری واجب [است].

۱- از کتاب «گلستان» اثر سعدی  
۲- منظور از «دو نعمت»، یکی ممدّ حیات بودن دم است و دیگری مفرّح ذات بودن بازدم.





از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟

**معنی:** کسی با کردار و با گفتارش نمی‌تواند شکر خدا را به جا بیاورد.

**مفهوم:** ناتوانی انسان در شکرگزاری

**قلمرو ادبی:** پرسش در مصراع نخست از نوع انکاری است: از دست و زبان

که برآید؟ ﴿ از دست و زبان کسی بر نمی‌آید. / مجاز: دست ﴿ عمل -

زبان ﴿ گفتار / جناس ناهمسان: برآید و درآید / کنایه: از دست برآمدن ﴿

توانایی انجام کاری را داشتن

**قلمرو زبانی:** «که» در مصراع نخست و «ش» در «شکرش» مضاف‌الیه هستند.

﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾

**معنی:** ای خاندان داود، شکر به جای آورید و بندگان شکرگزار من کم هستند.

**قلمرو ادبی:** تضمین: آوردن بخشی از آیه ۱۳ سوره سبأ

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

**معنی:** بنده بهتر است به علت کوتاهی [در شکرگزاری] به درگاه الهی

توبه کند، و گرنه آن چنان که سزاوار خداوندی خداست، کسی نمی‌تواند

شکرش را به جای آورد.

**مفهوم:** لزوم طلب کردن بخشش / ناتوانی انسان در حق‌گزاری و شکرگزاری

**قلمرو ادبی:** قالب شعر قطعه است و «آورد» ردیف شعر و «خدای و جای»

قافیه هستند.

**قلمرو زبانی:** در مصراع نخست بیت اول، فعل «است» به قرینه معنوی حذف شده

است: بنده همان بهتر [است] ... «ش» در «خداوندیش»، مضاف‌الیه است.

باران رحمت بی حسابش همه رارسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

**معنی:** رحمت فراوان الهی همانند باران به همه رسیده است و نعمت

بی‌مضایقه‌اش همانند سفره‌ای در همه جا گسترده است.

**مفهوم:** گسترده بودن رحمت و نعمت خداوند

**قلمرو ادبی:** تشبیه: باران رحمت - خوان نعمت (اضافه تشبیهی) / تناسب:

خوان و نعمت / سجع: رسیده و کشیده

**قلمرو زبانی:** «است» از انتهای دو جمله به قرینه معنایی حذف شده است:

همه را رسیده [است] و ... همه جا کشیده [است].

پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.


**معنی:** [خداوند] آبروی بندگان را به واسطه گناه آشکاری که مرتکب

می شوند نمی برد و رزق و روزی آنها را به علت گناه زشتی که انجام

می دهند، قطع نمی کند.

**مفهوم:** ستار العیوب بودن خداوند / رزاق بودن خداوند

**قلمرو ادبی:** تشبیه: پرده ناموس (اضافه تشبیهی) / سجع: ندرد و نبرد /

کنایه: پرده دریدن  آشکار کردن، رسوا کردن

**قلمرو زبانی:** «پرده» و «وظیفه» مفعول هستند.

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده

تا بنات نبات در مهد زمین پیروند.

**معنی:** [خداوند] به باد صبا دستور داده تا سبزه و گیاهان را همانند فرشی

سبزنگ پهن کند و به ابر بهاری امر کرده تا گیاهان را در روی زمین پرورش دهد.

**مفهوم:** توصیف قدرت خداوند / توصیف فصل بهار

**قلمرو ادبی:** تشبیه: فراش باد - دایه ابر - بنات نبات - مهد زمین (اضافه

تشبیهی) / تشخیص: فرش گستردن باد صبا - فرزند پروری ابر بهاری /

استعاره: فرش زمردین  سبزه و چمن / تناسب: باد، ابر، بهار، نبات، زمین

- فراش و فرش - دایه، بنات و مهد / تلمیح: به آیه ۶ سورة النبأ: ﴿أَلَمْ

نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾: آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم؟ / سجع: بگسترند

و پیروند



**قلمرو زبانی** | نهاد هر دو جمله «او» محذوف است و مرجع «او» خداوند است.

درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.

**معنی:** [خداوند] به عنوان هدیه نوروزی به درختان برگ داده و به واسطه آمدن فصل بهار، بر سر شاخه‌ها شکوفه نهاده است.

**مفهوم:** توصیف قدرت خداوند / توصیف فصل بهار

**قلمرو ادبی** | تشبیه: قبای ورق - اطفال شاخ - کلاه شکوفه (اضافه

تشبیهی) / تناسب: درخت، ورق (= برگ)، شاخ (= شاخه) و شکوفه -

خلعت، قبا و کلاه - سر و کلاه / سجع: گرفته و نهاده / تشخیص:

خلعت پوشیدن درختان و کلاه داشتن شاخه

**قلمرو زبانی** | «قبا» و «کلاه» در هر دو جمله مفعول هستند.

عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

**معنی:** با پرورش خداوند است که عصاره درخت انگور تبدیل به عسل

خالص (= انگور) می‌شود و هسته خرما، نخلی بلند می‌گردد.

**مفهوم:** توصیف قدرت خداوند

**قلمرو ادبی** | سجع: فایق و باسق / تناسب: عصاره و شهد - خرما و نخل /

تلمیح: به آیه ۱۰ سوره ق: ﴿وَالَّتِخْلُ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾: و درختان

تناور خرما که خوشه [های] روی هم چیده دارند.

**قلمرو زبانی** | «است» از انتهای هر دو جمله به قرینه معنایی محذوف است: ...

شهد فایق شده [است] و ... باسق گشته [است].

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

**معنی:** تمامی عناصر هستی از جمله: ابر، باد، مه، خورشید و فلک در

تلاش‌اند تا تو (انسان) رزق و روزی‌ات را به دست آوری و آن را غافلانه (= بدون شکرگزاری) نخوری، حال که همهٔ عناصر از تو فرمانبرداری می‌کنند، انصاف نیست که تو از خدا اطاعت نکنی.

**مفهوم:** ارزش وجودی انسان / لزوم فرمانبری انسان از خداوند

**قلمرو ادبی:** قالب شعر قطعه است و واژه‌های «نخوری و نبری» قافیه هستند. / مجاز: ابر، باد، مه، خورشید و فلک ﴿ همهٔ هستی - نان ﴾ رزق و روزی - کف ﴿ دست / تضاد: فرمانبردار و فرمان‌نبردن / کنایه: به کف آوردن ﴾ کسب‌کردن

**قلمرو زبانی:** در این قطعه سه بار ضمیر «تو» به کار رفته است که در هر سه بار، مرجع آن «انسان» است.

در خبر است از سرور کاینات و مَفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوتِ آدمیان و تتمهٔ دورِ زمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

**معنی:** در حدیثی از سرور، مایهٔ افتخار و رحمت موجودات و کسی که برگزیدهٔ انسان‌ها و مایهٔ کمال گردش روزگار است - یعنی محمد مصطفی - که درود خداوند بر او و بر خاندانش باد ... [آمده است].

**مفهوم:** ستایش پیامبر ﷺ «تتمهٔ دور زمان» به خاتم‌الانبیاء بودن پیامبر اسلام اشاره دارد.

**قلمرو ادبی:** تلمیح: به آیهٔ ۱۰۷ سورهٔ انبیا: ﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. / **قلمرو زبانی:** «واو» در سراسر این عبارت، عطف است.

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

**معنی:** [پیامبر] شفاعت‌کننده، فرمانروا، رسول، بخشنده، زیبا، خوش‌اندام، معطر و دارای نشان پیامبری است.

**مفهوم:** ستایش پیامبر ﷺ



**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: قسیم، جسیم، نسیم و وسیم / واج آرایی: مصوّت

/ م / و صامت‌های / م /، / س /

بَلَّغَ الْعَلَىٰ بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ حَسَنَتٌ جَمِيعٌ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

**معنی:** [پیامبر] با کمالاتش به بلندمرتبیگی رسید و با زیبایی‌اش تاریکی‌ها را از بین بُرد، همهٔ خلق و خویش نیکوست، بر او و خاندانش درود بفرستید.

**مفهوم:** ستودن پیامبر صلی الله علیه و آله به کمال، راهنما بودن و خلق نیکو

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: کمال و جمال / واج آرایی: صامت / ل /

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

**معنی:** مردمی که پشتیبانی همچون تو دارند، در زندگی خود غمی ندارند؛ همان‌طور که افرادی که در کشتی نوح علیه السلام نشسته‌اند، از طوفان باکی ندارند.

**مفهوم:** پیامبر باعث آرامش و نجات امت است.

**قلمرو ادبی** | پرسش در هر دو مصراع انکاری است. / تشبیه: دیوار امت (اضافهٔ

تشبیهی) - تو به پشتیبان (پشتیبان چوبی است که به جهت استحکام بر دیوار نصب کنند). / تلمیح: به داستان حضرت نوح علیه السلام / تناسب: موج، بحر، کشتی و نوح / تمثیل: مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است. (اسلوب معادله)<sup>۱</sup>

**توجه** | سعدی از «در خبر است» تا این‌جا به ستایش پیامبر اسلام پرداخته و از سطر بعد، حدیث پیامبر اسلام را آورده:

۱- با آرایهٔ «اسلوب معادله» در درس ششم آشنا خواهید شد.

هرگه که یکی از بندگان گنهکارِ پریشان‌روزگار، دستِ انابت به امیدِ اجابت به درگاه حق، جَلَّ وَّعَلَا بردارد، ایزد تعالیٰ در او نظر نکند. باز بخواند، باز اعراض فرماید. بارِ دیگرش به تضرُّع و زاری بخواند. حق، سبْحانَهُ و تَعَالَى فرماید: یا مَلَائِکَتِی قَدْ اسْتَحِیَّتُ مِنْ عَبْدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

**معنی:** هرگاه یکی از بندگان آشفته‌حال گناهکار، دستانش را به نشانهٔ توبه و به امید استجابت، به درگاه خداوند متعال بلند کند، خداوند متعال به او توجهی نمی‌کند. بار دیگر [بنده] خدا را می‌طلبد، [خداوند] باز روی گردانی و بی‌توجهی می‌کند. [بنده] بار دیگر خدا را با گریه و زاری طلب می‌کند. خداوند پاک و متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من، از بنده‌ام خجالت می‌کشم و او هیچ کس غیر از من ندارد؛ پس او را بخشیدم. خواسته‌اش را برآورده کردم و او را به آرزویش رساندم؛ زیرا از دعای بسیار و گریستن بنده خجالت می‌کشم.

**مفهوم:** مداومت بنده بر توبه باعث بخشودن او می‌شود.

**قلمرو ادبی:** کنایه: پریشان‌روزگار ❖ بدبخت - نظر نکردن ❖ بی‌توجهی کردن - اعراض کردن ❖ بی‌توجهی کردن / جناس ناهمسان: انابت و اجابت - باز و بار / سجع: کردم و برآوردم / تضمین: آوردن حدیث در میان کلام **قلمرو زبانی:** «دست انابت» اضافهٔ اقترانی است. «ش» در «بازش» و «دیگرش» مفعول است و مرجع آن خداست. «ش» در «دعوتش» و «امیدش» مضاف‌الیه است و مرجع آن بنده است.

کَرَمِ بَیْنِ و لَطْفِ خَداوَنَدِگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

**معنی:** بخشش و لطف خداوندی را ببینید که بنده گناه می‌کند، اما خداوند شرمنده می‌شود.

**مفهوم:** توصیف بخشش و لطف خداوند



**قلمرو ادبی** | تضاد: خداوندگار و بنده

**قلمرو زبانی** | فعل «است» پس از شرمسار محذوف است: او شرمسار [است].

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ،  
و واصفان حلیه جلالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

**معنی:** افرادی که به واسطه شکوه و شوکت خداوند، دائماً مشغول عبادت هستند (یعنی عابدان و زاهدان)، به کوتاهی در عبادت خود معترف هستند [و به زبان حال می‌گویند: آن‌چنان که شایسته تو بود، تو را عبادت نکردیم و توصیف‌کنندگان زیبایی و جمال خداوند (یعنی عارفان) متحیرانه می‌گویند: آن‌چنان که شایسته تو بود، تو را شناختیم.

**مفهوم:** عجز انسان در عبادت و شناخت خداوند

**قلمرو ادبی** | تشبیه: کعبه جلال (اضافه تشبیهی) / تضمین: آوردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در میان کلام / جناس ناهمسان: جلال و جمال / تناسب: عاکف، کعبه و عبادت

**قلمرو زبانی** | دو فعل به قرینه معنایی در این عبارت حذف شده‌اند:

... به تقصیر عبادت معترف [هستند] ... به تحیر منسوب [هستند]

«ش» در «جلالش» و «جمالش» مضاف‌الیه است و مرجع آن خداوند است.

گر کسی وصف او از من پرسد      بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟  
عاشقان گشتگان معشوق‌اند      برنیاید ز گشتگان آواز

**معنی:** اگر کسی وصف او (= خداوند) را از من پرسد، من عاشق نمی‌توانم معشوق بی‌نشان را وصف کنم. عاشق، کشته و فدایی معشوق است و از گشته صدایی بلند نمی‌شود.

**مفهوم:** وصف‌ناپذیری خداوند / عاشق حقیقی، سکوت می‌کند.

**قلمرو ادبی** | قالب شعر قطعه است و واژه‌های «باز و آواز» قافیه هستند.

پرشش در بیت اول انکاری است. تشبیه: عاشق به گشته‌شده / واج‌آرایی: صامت / ش / در بیت دوم

**قلمرو زبانی** | «وصف و چه» در بیت اول هر دو مفعول هستند.

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. آن‌گه که از این معامله بازآمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟» گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

**معنی:** یکی از عُرُفا گوشه‌نشین شده بود و مراقب دل خود بود تا به غیر خدا توجهی نکند و در عالم کشف حقایق عرفانی غوطه‌ور بود. وقتی از این حالات عرفانی به حالت عادی برگشت، یکی از دوستان به شوخی و با حالت صمیمیت گفت: از این عوالم عرفانی که بودی، چه هدیه‌ای برای ما آوردی؟ گفت: در ذهنم بود که وقتی به معشوق رسیدم، توشه‌ای انبوه برای دوستانم بیاورم، اما وقتی به معشوق رسیدم، عطر جلوهٔ معشوق چنان سرمستم کرد که از خود بی‌خود شدم [و اکنون تحفه‌ای برای شما ندارم!].

**مفهوم:** تحیر و سرگستگی عارف در برابر خداوند

**قلمرو ادبی** | کنایه: سر به جیب مراقبت فرو بردن ❖ در تفکر عرفانی فرورفتن - در بحر مکاشفت مستغرق بودن ❖ در عالم کشف حقایق عرفانی بودن - دامن پرکردن ❖ فراهم کردن، آماده کردن - مست کردن ❖ غرق نشاط عرفانی بودن - دامن از دست رفتن ❖ مدهوش شدن، بی‌اختیار شدن / تشبیه: بحر مکاشفت (اضافهٔ تشبیهی) / استعاره: جیب مراقبت / سجع: برده و شده - بودی و کردی / جناس ناهمسان: دوستان و بوستان / استعاره: بوستان ❖ عالم عرفان و معنویت - درخت گل ❖ عشق و معرفت الهی - بوی گل ❖ لذت ناشی از درک حقایق عرفانی / جناس ناهمسان: دست و مست





**قلمرو زبانی ۱** «بود» بعد از «شده» به قرینهٔ لفظی حذف شده است. ضمیر «م» در «گلم» مفعول است: بوی گل، من را چنان مست کرد ... و ضمیر «م» در «دامنم» مضاف‌الیه است: دامن، از دست من برفت.

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند      کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

**معنی:** ای بلبل! (= عاشق دروغین و مدعی) عشق حقیقی را از پروانه (= عاشق حقیقی) بیاموز؛ زیرا جان آن پروانهٔ داغ‌دیده از بدنش بیرون رفت و صدایش در نیامد. این افراد مدعی در طلب خدا، بی‌خبر و خدانشناس هستند؛ زیرا خدانشناس حقیقی که از اسرار الهی باخبر شده است، سکوت می‌کند. **مفهوم:** عاشق حقیقی جان می‌دهد اما صدایش در نمی‌آید.

**قلمرو ادبی ۱** قالب شعر قطعه است و «نیامد» ردیف است و واژه‌های «آواز و باز» قافیه هستند. / نماد: مرغ سحر ◀ عاشق دروغین - پروانه ▶ عاشق حقیقی / کنایه: آواز نیامدن ▶ ادعانداشتن - خبری باز نیامدن ▶ مُردن و جان‌باختن و یا سکوت کردن / تضاد: مرغ سحر و پروانه (تضاد مفهومی) **قلمرو زبانی ۱** «ش» در «طلبش» مضاف‌الیه است. «را» در بیت اول، فکّ اضافه است: کان سوخته را جان شد ▶ جان آن سوخته شد. (= رفت)

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

وسیم	دارای نشان پیامبری
مفرّح	شادی‌بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
بریدن وظیفه	قطع کردن مقرّری

۲ سه واژه در متن درس بیابید که هم‌آوای آن‌ها در زبان فارسی وجود دارد.

پاسخ ۱. قربات [= نزدیکی] ◀ غرابت [= شگفتی]

۲. حیات [= زندگی] ◀ حیاط [= محوطهٔ بدون سقف در خانه]

۳. منسوب [= نسبت داده‌شده] ◀ منصوب [= نصب‌شده، گماشته]

۲ از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژهٔ مهم املائی بیابید و بنویسید.

پاسخ ح: تحفه، حیات، حلیه / ق: باسق، قربت، مستغرق / ع: تضرع، مطاع، اعراض

۴ در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

■ بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت

پاسخ بوی گل، من (= مفعول) را چنان مست کرد که دامن از دست من (مضاف‌الیه) رفت.

۵ در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

پاسخ الف. عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف ◀ معترف [هستند] ◀ حذف به قرینهٔ معنایی

ب. هر نفسی که فرومی‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات [است] ◀ حذف به قرینهٔ لفظی

### قلمرو ادبی

۱ واژه‌های مشخص‌شده نماد چه مفاهیمی هستند؟

■ ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

پاسخ مرغ سحر: نماد عاشقان و خدانشناسان مدعی و دروغین که فقط ادعای خدانشناسی دارند.

پروانه: نماد عارف و عاشق حقیقی که در راه عشق حق می‌سوزد، اما دم بر نمی‌آورد و هیچ ادعایی ندارد.



۲ با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

■ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه‌جا کشیده.

■ فزاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایهٔ ابر بهاری را فرموده

تا بنات نبات در مهد زمین بی‌رود.

الف آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

• پاسخ: سجع: رسیده و کشیده - بگسترده و بی‌رود

تشبیه: باران رحمت، خوانِ نعمت - فزاش باد، دایهٔ ابر، بنات نبات، مهد زمین

ب- قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایهٔ ادبی است؟

• پاسخ: «فرش زمردین» استعاره از سبزه و چمن است.

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

■ عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

• پاسخ: معنی: افرادی که به واسطهٔ شکوه و شوکت خداوند، دائماً

مشغول عبادت هستند (یعنی عابدان و زاهدان)، به کوتاهی در عبادت

خود معترف هستند [و به زبان حال می‌گویند: آن چنان که شایستهٔ تو

بود، تو را عبادت نکردیم.

مفهوم: ناتوانی انسان در عبادت کردن آن چنان که شایستهٔ خداوند باشد.

■ یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت

مستغرق شده.

معنی: یکی از عرفا مراقب دل خود بود تا به غیر خدا توجهی نکند و در

عالم کشف حقایق عرفانی غوطه‌ور بود.

مفهوم: غرق عوالم عرفانی شدن

۲ مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

■ ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

مفهوم: توصیه به غافل نبودن از خدا یا توصیه به شکرگزاری

## ■ چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

**مفهوم:** مسلمانان با وجود پیامبر اسلام غم و غصه‌ای ندارند.

■ **گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟**

**مفهوم:** ناتوانی و عجز عارف از وصف خداوند

۲ از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

■ هیچ نقّاشت نمی‌بیند که نقشی بر کشد

وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

**مفهوم:** حیرت و سرگستگی در برابر معشوق

**قلمرو ادبی | تناسب:** نقّاش، نقش، کلک / کنایه: کلک از بنان افتادن

◀ نهایت حیرت و اعجاب / جناس همسان: که (حرف ربط) و که (کسی)

**قلمرو زبانی** ضمیر «ت» در «نقّاشت» مفعول است؛ هیچ نقّاشت

نمی‌بیند ◀ هیچ نقّاش تو را نمی‌بیند.

• **پاسخ** این بیت با دو عبارت زیر تناسب دارد:

۱. واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناك حق معرفتك.

۲. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

## گنج حکمت: گمان<sup>۱</sup>

گویند که بطی در آب روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت.

**معنی:** می‌گویند یک مرغابی، درخشش ستاره را در آب می‌دید و فکر می‌کرد آن درخشش، ماهی است؛ تلاش می‌کرد تا آن را شکار کند و هیچ چیز نصیبش نمی‌شد.

۱- از کتاب «کلیله و دمنه» ترجمه نصرالله منشی



چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت.

**معنی:** چون چندین بار امتحان کرد و نتیجه‌ای نگرفت، رها کرد.  
**قلمرو زبانی:** «چون» به معنی «وقتی که» حرف ربط وابسته‌ساز است و این عبارت یک جملهٔ مرکب است.

دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛  
 قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

**معنی:** روز دیگر، هرگاه ماهی در آب می‌دید، فکر می‌کرد که همان  
 درخشش ستاره است؛ قصد و تلاشی نمی‌کرد و نتیجهٔ این تجربه این  
 بود که همیشه گرسنه ماند.

**مفهوم:** از مقایسه و تعمیم نادرست باید دوری کرد.

**قلمرو زبانی:** «دیگر» صفت مبهم است که گاهی پیشین و گاهی پسین  
 می‌آید، در این عبارت، صفت «روز» است. فعل «بدیدی» سوم‌شخص  
 مفرد از ماضی استمراری است: می‌دید.

## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۱- معنی واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید.

- (الف) نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی (دی ۹۹)  
 (ب) هر نفسی که فرومی‌رود ممد حیات است. (دی ۹۸)  
 (پ) تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. (شهریور ۱۴۰۰)  
 (ت) عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف (دی ۹۹)  
 (ث) در خبر است از سرور کاینات و صقوت آدمیان (شهریور ۹۹)

۲- معادل درست توضیح عرفانی زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خررداد ۹۸)  
 «کمال توجه بنده به حق و یقین بر این که خداوند در همهٔ احوال، عالم بر  
 ضمیر اوست» (مراقبت - مکاشفت)

۳- در عبارت زیر یک نادرستی املائی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید.

(شهریور ۹۸)

«عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایغ شده.»

۴- املائی درست هر واژه را از داخل کمانک انتخاب نمایید.

الف) همه از (بهر - بحر) تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

(دی ۹۹)

ب) واصفان حلیهٔ جمالش به تحیر (منصوب - منسوب)

(خرداد ۹۹)

۵- در بیت «همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری»

الف) کدام فعل حذف شده است؟

ب) نوع حذف را بنویسید.

(خرداد ۹۹)

۶- در بیت زیر، کدام فعل حذف شده است؟ نوع حذف را تعیین کنید. (شهریور ۹۹)

«بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد»

### قلمرو ادبی

۷- با توجه به عبارت زیر به سؤالات پاسخ دهید.

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند.»

(دی ۹۹)

الف) یک مورد اضافهٔ تشبیهی در متن بیابید.

ب) کدام واژه استعاره است؟ مفهوم آن چیست؟

۸- قسمت مشخص شدهٔ متن زیر بیانگر کدام آرایهٔ ادبی است؟ (شهریور ۹۸)

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند.»

(شهریور ۹۸)

۹- آرایهٔ ذکر شده در مقابل بیت زیر درست است یا نادرست؟ (خرداد ۹۹)

«چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را

(خرداد ۹۹)



که باشد نوح کشتیبان» (اسلوب معادله)



## قلمرو فکری

۱۰- ابیات و عبارات زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

(شهریور ۱۴۰۰)

ب) از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

(دی ۹۹)

پ) یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود.

(شهریور ۹۸)

ت) خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

ث) پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر

(دی و خرداد ۹۸)

نبرد.

ج) هر نفسی که فرومی‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید، مفرح ذات.

(شهریور ۹۹)

۱۱- هر یک از بیت‌های ستون اول با کدام مفهوم در ستون دوم متناسب

(دی ۹۹ با تغییر)

است (یک مفهوم اضافی است).

رازداری و سکوت عاشق

اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق

ناتوانی در سپاس‌گزاری از خداوند

الف) از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به در آید

ب) این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند

کان را که خبر شد خبری باز نیامد

۱۲- با توجه به نوشته زیر دو مورد از صفات خداوند را بنویسید. (دی ۹۹)

«پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.»

۱۳- با توجه به متن زیر، خداوند چه رسالتی را بر عهده هر یک از موارد «باد

(شهریور ۹۹)

صبا» و «ابر بهاری» قرار داده است؟

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده

تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.»

### واژگان

درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است.

• **ذوالجلال:** خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت

• **زاهد:** پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.

• **صنعت:** پیشه، کار، حرفه

• **صواب:** درست، پسندیده، مصلحت

• **غرامت:** تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

• **گرو:** دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام

رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ **گروبردن:** مال کسی را به عنوان وثیقه

گرفتن و نزد خود نگاه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو

• **محتسب:** مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و

رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.

### • واژه‌نامه‌های

• **ادیب:** آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلم و مرتبی است.

• **افسار:** تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.

• **اکراه:** ناخوشایندبودن، ناخوشایندداشتن امری

• **تزویر:** نیرنگ، دورویی، ریاکاری

• **حد:** کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم

• **ختمار:** می‌فروش

• **دار ملک:** سرزمین

• **داروغه:** پاسبان و نگهبان، شبگرد

• **درهم:** دَرَم، مسکوک (= سکه) نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته

و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.

• **دینار:** واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن





- **مدام:** همیشه، پیوسته، می
- **واعظ:** پنددهنده، سخنور اندرزگو
- **ملک:** سرزمین، کشور، مملکت؛ **دار:**
- **والی:** حاکم، فرمانروا
- **ملک:** دارالملک، پایتخت
- **وجه:** ذات، وجود

### غیرواژه‌نامه‌ای

- **عار:** ننگ و رسوایی
- **اهل هنر:** دانشمندان، عالمان
- **عیش:** خوش گذرانی
- **راه‌رو:** راه‌پیما - رونده (در درس به
- **غریق:** غرق شده
- **منظر:** دیدگاه، نظرگاه
- معنی «مرید» به کار رفته است.

**واژگان مهم ادبیاتی** ●●● افسار و عنان - حيله و تزوير - داروغه و نگهبان - صواب و درست - عار و ننگ - غرامت و تاوان - گزاردن و به جا آوردن - مأمور و امر شده - وثيقه و عهدنامه

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

داور	قاضی	نگ	عار	درست	صواب
جنگجو	غازی	بن مضارع از آوردن	آر	پاداش	ثواب
مأمور کسی که به او امر شده	معمور آباد	قرار دادن، رها کردن، تأسیس کردن	به جا آوردن، رعایت کردن، پرداخت کردن		

## شرح درس دوم

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست»

**معنی:** مأمور ناظر بر اجرای احکام دینی، یک فرد مست دید و یقه او را گرفت. مست گفت: ای دوست، این پیراهن است نه افسار!  
**مفهوم:** اعتراض به رفتار نامناسب مأموران حکومت

**قلمرو ادبی:** قالب این شعر قطعه است و فعل «نیست» ردیف شعر است و واژه‌های افسار، هموار، بیدار و ... قافیه هستند. این قطعه یک مناظره است؛ زیرا در آن گفت‌وگو صورت گرفته است. / تضاد: است و نیست / جناس ناهمسان: مست و است / واج‌آرایی: صامت / س / **قلمرو زبانی:** در این بیت «نیست» اسنادی است و «افسار» مسند است.

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»  
گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

**معنی:** [محتسب] گفت: مست هستی و به همین دلیل نامتعادل راه می‌روی، [مست] گفت: مشکل از راه رفتن من نیست، مسیر ناصاف و ناهموار است. **مفهوم:** فراگیر بودن فساد در جامعه

**قلمرو ادبی:** تضاد: افتان و خیزان / کنایه: افتان و خیزان راه رفتن ❖ نامتعادل راه رفتن - ره هموار نیست ❖ اوضاع جامعه نامناسب است. / واج‌آرایی: تکرار صامت / ر / در مصراع دوم **قلمرو زبانی:** «نیست» در انتهای این بیت اسنادی است و «هموار» مسند است.

گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی بزم»  
گفت: «رو، صبح‌آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»

**معنی:** [محتسب] گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم، [مست] گفت: قاضی نیمه‌شب خواب است، برو صبح بیا! **قلمرو ادبی:** تضاد: صبح و نیمه‌شب **قلمرو زبانی:** «نیست» در این بیت اسنادی است و «بیدار» مسند است. «نیمه‌شب» قید است.

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»  
گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

**معنی:** [محتسب] گفت: خانه حاکم نزدیک است، به آن جا رویم. [مست] گفت: از کجا معلوم است که والی خودش در میخانه نباشد؟

**مفهوم:** توصیف فساد مسئولین

**قلمرو ادبی:** تضاد: است و نیست / جناس ناهمسان: را و سرا / پرسش تأکیدی: از کجا در خانه خمار نیست؟ ﴿﴾ او حتماً در خانه خمار هست / واج آرایی: مصوّت / ا /

**قلمرو زبانی:** «را» در این بیت از نوع فک اضافه است: والی را سرا ﴿﴾ سرای والی / «شویم» در این بیت، در معنی غیراسنادی «برویم» به کار رفته است. / «نیست» در این بیت در معنی غیراسنادی «حضور ندارد» است. / در مصراع دوم، یک فعل محذوف است: والی از کجا [معلوم است].

گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب»

گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

**معنی:** [محتسب] گفت: تا بروم و داروغه را صدا بزنم تو در مسجد بخواب، [مست] گفت: مسجد جایگاه انسان‌های خطاکار و مست نیست.<sup>۱</sup>

**مفهوم:** غفلت و بی‌خبری مأموران حکومت از احکام دین

**قلمرو زبانی:** «نیست» در این بیت اسنادی است و «خوابگاه» مسند است.

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»

گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

**معنی:** [محتسب] گفت: پولی بده و خودت را خلاص کن. [مست] گفت: مسائل دینی و گناه با پول درست نمی‌شود. (خطای مستی من با پول حل نمی‌شود).

**مفهوم:** فساد مأموران حکومت و رشوه‌ستانی آن‌ها

**قلمرو ادبی:** تناسب: درهم و دینار / مجاز: درهم و دینار ﴿﴾ پول

۱- مطابق احکام اسلام، اگر ورود انسان مست به مسجد باعث هتک حرمت مسجد شود، نباید وارد مسجد شود و ورود چنین فردی به مسجد، حرام است. ظاهراً شاعر در این بیت به این نکته فقهی نظر داشته است. طنز بیت در این است که شخص مست، حکم شرعی ورود خود به مسجد را می‌داند و بر این اساس از ورود به مسجد امتناع می‌کند؛ اما محتسب که شغلش نظارت بر اجرای احکام دین است، از این نکته غافل است!

**قلمرو زبانی** «نیست» در این بیت اسنادی است و «کار» در «کار درهم و دینار نیست»، مسند است.

گفت: «از بهر گرامت، جامه‌ات بیرون گنم»

گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست»

**معنی:** [محتسب] گفت: به عنوان تاوان و جبران خسارت، لباست را از تنت بیرون می‌کشم و آن را برمی‌دارم، [مست] گفت: این لباس پوسیده است و از شدت پوسیدگی تار و پود آن را می‌توان دید.

**مفهوم:** فساد مأموران حکومت / وضعیت نامناسب اقتصادی مردم

**قلمرو ادبی:** تضاد: است و نیست / تناسب: جامه، پود و تار / کنایه: جز نقشی ز بود و تار نیست ➡ پوسیده و کهنه است.

**قلمرو زبانی** «نیست» در این بیت اسنادی است.

گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»

گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

**معنی:** [محتسب] گفت: خبر نداری که [از شدت مستی] کلاه از سرت افتاده، [مست] گفت: در سر باید عقل باشد، بدون کلاه بودن باعث ننگ نیست. **مفهوم:** اهمیت و ارزش عقل و برتری آن بر وضع ظاهر

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: در و سر / تمثیل: مصراع دوم، کلامی حکیمانه است.

**قلمرو زبانی** «نیست» در هر دو مصراع این بیت اسنادی است. در مصراع دوم، «بی کلاهی» نهاد است و «عار» مسند است.

گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی»

گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

**معنی:** [محتسب] گفت: زیاد شراب خوردی، به همین دلیل این چنین سرمست و مدهوش شدی. [مست] گفت: ای یاهو گو، [از نظر شرعی] در شراب خوری کم و زیاد تفاوتی ندارد.



**مفهوم:** ناآگاهی مأمور از احکام شرعی / کار نادرست، مطلقاً نباید صورت بگیرد.

**قلمرو ادبی:** تضاد: کم و بسیار / مجاز: حرف ❖ سخن

**قلمرو زبانی:** «نیست» در این بیت اسنادی است.

گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را»

گفت: «هشیاری بیار، این جا کسی هشیار نیست!»

**معنی:** [محتسب] گفت: انسان‌های هوشیار باید مست‌ها را مجازات کنند،

[مست] گفت: یک نفر هوشیار پیدا کن، در این جا هیچ کس هوشیار نیست.

**مفهوم:** فساد، سراسر جامعه را فرا گرفته است.

**قلمرو ادبی:** تضاد: مست و هشیار

**قلمرو زبانی:** «نیست» در این بیت اسنادی است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

■ گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حد زند.

❖ **پاسخ:** محتسب: مأمور نظارت بر اجرای احکام دینی / حد: مجازات شرعی

■ از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، گرامت بکشم

**مفهوم:** وفاداری و ملامت‌کشی عاشق / سختی راه عشق

**قلمرو ادبی:** تشبیه: بار ملامت

❖ **پاسخ:** گرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۲ فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

■ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»

گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

❖ **پاسخ:** شویم ❖ برویم / نیست ❖ حضور ندارد (هر دو غیر اسنادی‌اند).

## ■ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

**مفهوم:** فقط عاشق، حال و هوای عاشق را درک می‌کند / هر کسی محرم عالم عشق نیست.

■ **پاسخ:** «نیست» در مصراع اول اسنادی است و در مصراع دوم به معنی «وجود ندارد» و غیراسنادی است.

■ **ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم**  
**قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه: ریشه‌داشتن، شاخه‌داشتن و سبز شدن انسان /  
 نماد: آب ☞ پاکي و زلالی - آفتاب ☞ روشنایی معنوی - سبز شدن ☞ تولد معنوی

■ **پاسخ:** «می‌شویم» در این سروده اسنادی است و «سبز» مسند این فعل است.

## ■ قلمرو ادبی

■ سرودهٔ زیر را از نظر شیوهٔ گفت‌وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت‌وگو، در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

■ **نخستین بار گفتش کز کجایی؟** بگفت از دار مُلک آشنایی  
**معنی:** [خسرو] اولین بار [از فرهاد] پرسید که اهل کجایی؟ [فرهاد] گفت: از اهالی پایتخت آشنایی و محبت هستم.

**قلمرو ادبی:** قالب این شعر مثنوی است و چون در این مثنوی گفت‌وگو صورت گرفته است، مناظره محسوب می‌شود. / تشبیه: دار مُلک آشنایی (سرزمین آشنایی)  
**قلمرو زبانی:** فعل «هستم» در انتهای مصراع دوم حذف شده است: از دار ملک آشنایی [هستم].

■ **بگفت آن جابه‌صنعت در چه کوشند؟** بگفت اندّه خرد و جان فروشند  
**معنی:** [خسرو] گفت: شغل و حرفهٔ مردم در آن جا چیست؟ [فرهاد] گفت: غم و غصهٔ [معشوق] را می‌خرند و به جای آن جان [خود] را می‌فروشند!  
**مفهوم:** جان‌فشانی عاشق

■ **قلمرو ادبی:** تضاد: خریدن و فروختن / کنایه: اندوه‌خریدن ☞ طالب و

خواهان اندوه بودن - جان فروختن ﴿ فداکاری، مُردن / تناسب: صنعت، خریدن و فروختن

**قلمرو زبانی** | «او» در مصراع دوم پیوند هم‌پایه‌ساز است؛ زیرا میان دو جمله آمده است و دو جمله وابسته را به یکدیگر وصل کرده است.

■ **بگفتا جان فروشی در ادب نیست** بگفت از عشق بازان این عجب نیست

**معنی:** [خسرو] گفت: خود را به کشتن دادن کار معقول و پسندیده‌ای نیست، [فرهاد] گفت: این کار عاشقان، اصلاً کار عجیب و نامعمولی نیست.  
**مفهوم:** جان‌فشانی عاشق

**قلمرو ادبی** | کنایه: جان فروختن ﴿ فداکاری، مُردن  
**قلمرو زبانی** | «نیست» مصراع دوم اسنادی است.

■ **بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟** بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان

**معنی:** [خسرو] گفت: آیا تو از صمیم دل، این‌گونه عاشق [شیرین] شدی؟  
[فرهاد] گفت: تو می‌گویی با دلت عاشق شدی، من با تمام وجودم و با جانم عاشق او شده‌ام.

**مفهوم:** از دل و جان عاشق شدن

**قلمرو ادبی** | کنایه: از جان عاشق شدن ﴿ با تمام وجود عاشق شدن / جناس ناهمسان: سان و جان

**قلمرو زبانی** | «شدی» در مصراع اول اسنادی است و «عاشق» مسند است.

■ **بگفتا دل ز مهرش کی گئی پاک؟** بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

**معنی:** [خسرو] گفت: کی عشق [شیرین] را رها می‌کنی؟ [فرهاد] گفت: وقتی بمیرم.

**مفهوم:** وفاداری عاشق / عاشقی تا پای مرگ

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: پاک و خاک - کی و که / کنایه: دل از مهر کسی پاک کردن ﴿ فراموش کردن عشق او - در خاک خفتن ﴿ مُردن

**قلمرو زبانی** | «دل» در این بیت مفعول است و «پاک» مسند است.<sup>۱</sup>

۱- با این نوع افعال اسنادی در درس هفتم آشنا خواهید شد.

■ **بگفت** او آن من شد زو مکن یاد **بگفت** این، کی کند بیچاره فرهاد؟

**معنی:** [خسرو] گفت: [شیرین] متعلق به من شده است، دیگر حتی یاد او را از ذهنت پاک کن، [فرهاد] گفت: من نمی‌توانم به یاد او نباشم. **مفهوم:** عاشق همیشه به یاد معشوق است.

**قلمرو ادبی:** پرسش انکاری: این کی کند بیچاره فرهاد؟ ﴿﴾ فرهاد بیچاره این کار (= یادنکردن از شیرین) را نمی‌کند.

**قلمرو زبانی:** «شد» در مصراع اول اسنادی است.

■ **چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد** بیش پرسیدن صوابش

**معنی:** وقتی خسرو در جواب‌دادن به فرهاد ناتوان شد، بیش از این سؤال پرسیدن در نظرش کار درستی نیامد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: جواب و صواب / تضاد: جواب و پرسیدن. **قلمرو زبانی:** «گشت» در مصراع اول اسنادی است و «عاجز» مسند آن است.

«نیامد» در مصراع دوم اسنادی است، «بیش پرسیدن» نهاد و «صواب» مسند این فعل است. «ش» در «صوابش» متمم است: برای او بیش پرسیدن صواب نیامد.

■ **به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم** کس بدین حاضر جوابی

**معنی:** [خسرو] به یارانش گفت: در میان تمامی موجودات عالم، موجودی به این حاضر جوابی ندیدم.

**قلمرو ادبی:** مجاز: خاکی و آبی ﴿﴾ همه موجودات / اغراق: فرهاد در حاضر جوابی در دنیایی نظیر است. / مراعات نظیر: خاک و آب (از عناصر اربعه)

۱. **پاسخ:** در هر دو شعر، گفت‌وگو صورت گرفته است. به شعری که در آن گفت‌وگو بین دو یا چند نفر باشد، در اصطلاح ادبی مناظره می‌گویند.

۲. **متن درس از نظر شیوه بیان (جد-طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟** با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چوما در طلب عیش مدام است

**مفهوم:** ریاکاری و فساد محتسب

**قلمرو ادبی:** تشبیه: محتسب به ما تشبیه شده است / ایهام: مدام ﴿﴾ ۱. شراب

۲. دائمی / جناس ناهمسان: عیب و عیش





**قلمرو زبانی ۱** «م» در «محتسبیم» مضاف‌الیه برای عیب است: به محتسب عیب من را نگویند. / «است» در انتهای مصرع دوم اسنادی است و «در طلب عیش مُدام» گروه مسندی است.

• **پاسخ ۱** هر دو شعر با بیانی طنزآمیز به نقد اوضاع جامعه و ریاکاری مدعیان دروغین دینداری می‌پردازند.

### قلمرو فکری

۱ هر یک از مصرع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

■ گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»

• **پاسخ ۱** رشوه‌گیری و رشوه‌دهی

■ گفت: «جرم راه‌رفتن نیست، ره هموار نیست»

• **پاسخ ۲** گسترش فساد در تمامی جامعه

۲ در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

عقل مهم است، نه ظاهر و لباس.	بیت هشتم
نباید مرتکب عمل حرام شد. کم و زیادش مهم نیست.	بیت نهم

۳ دربارهٔ ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

■ دورشواز برم‌ای واعظ و بیهوده‌مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم


**مفهوم:** ریاکاری و اعظ

**قلمرو زبانی ۱** «شو» در مصرع نخست اسنادی است و «دور» مسند است. «آن» در مصرع دوم مسند است: من نه آنم: من آن نیستم.

• **پاسخ ۱** در این بیت، حافظ نیز همانند پروین اعتصامی به پدیدهٔ شوم ریا و فساد مدعیان دینداری پرداخته است و انزجار خود را از این عمل نشان داده است.

■ گفت مست: «ای محتسب بگذار و رو از برهنه کی توان بردن گرو»؟

**مفهوم:** انسان فقیر از رشوه‌ستانی بی‌می ندارد / المفلس فی امان الله

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: رو و گرو / پرسش انکاری: از برهنه کی توان بردن گرو؟  از برهنه نمی‌توان گرو بُرد.

**پاسخ:** در این بیت، همانند بیت هفتم درس، مولوی می‌گوید انسان فقیر، چیزی برای از دست دادن ندارد.

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۱۴- معنی واژهٔ مشخص‌شده را بنویسید.

(خرداد ۹۹)

«گفت والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست»

۱۵- در بیت زیر فعل‌های مشخص‌شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

(شهریور ۹۹)

«گفت: نزدیک است والی را سرای آن جاشویم»

گفت: والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست؟»

۱۶- کاربرد معنایی فعل «نیست» در کدام مصراع، اسنادی و در کدام مصراع، غیراسنادی است؟

(شهریور ۱۴۰۰)

الف) گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

ب) گفت والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست؟

۱۷- کاربرد معنایی فعل «نیست» در کدام مصراع، اسنادی و در کدام مصراع، غیراسنادی است؟

(دی ۹۹)

«زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست»

(دی ۹۸)

۱۸- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«گفت: نزدیک است والی را سرای، آن جاشویم»

گفت والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست؟»

الف) کارکرد «را» چیست؟

ب) با توجه به معنا، کدام فعل اسنادی است؟



۱۹- با توجه به ابیات، عبارت نوشته شده درست است یا نادرست؟

الف) گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می روی

گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

در هر دو مصراع این بیت فعل اسنادی به کار رفته است.  ✘  ✔

ب) گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

نقش دستوری داروغه و خوابگاه یکسان است.

### قلمرو ادبی

۲۰- آرایه ذکر شده در مقابل بیت زیر درست است یا نادرست؟

الف) گفت باید حد زند هشیار مردم، مست را

گفت هشیاری بیار، این جا کسی هشیار نیست (تضاد) (خرداد ۹۹)

✘  ✔

ب) گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می روی

گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست (حسن تعلیل) (شهریور ۹۹)

۲۱- نوع گفت و گوی شعر زیر را در اصطلاح ادبی چه می نامند؟ (خرداد ۹۸)

«نخستین بار گفتش کز کجایی بگفت از دار ملک آشنایی

بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت انده خرنده و جان فروشند

بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست»

### قلمرو فکری

۲۲- مصراع زیر را به نثر روان برگردانید. (شهریور ۹۸)

«گفت نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»

۲۳- در بیت «گفت آگه نیستی کز سر در افتاد کلاه / گفت در سر عقل

باید بی کلاهی عار نیست» بر چه موضوعی تأکید شده است؟ (خرداد ۹۸)

۲۴- مفهوم کلی مصراع دوم بیت زیر چیست؟ (خرداد ۹۹)

«گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خودشدی

گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست»

۲۵- مفهوم کلی قسمت مشخص شده چیست؟ (شهریور ۱۴۰۰)

«گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی

گفت جرم راه‌رفتن نیست، ره هموار نیست»

۲۶- شاعر در بیت «گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت کار

شرع کار درهم و دینار نیست» به کدام پدیدهٔ اجتماعی اشاره کرده است؟

(شهریور ۹۹، دی ۱۴۰۰ و شهریور ۹۸)

### شعرخوانی: در مکتب حقایق

ای بی‌خبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

**مفهوم:** سفارش به پیروی از پیر و مرشد

**قلمرو ادبی:** شعر در قالب غزل است، «شوی» ردیف شعر است و واژه‌های

صاحب‌خبر، راهبر، پدر و ... قافیه هستند. / تضاد: بی‌خبر و صاحب‌خبر /

پرسش انکاری: کی راهبر شوی؟ ❖ هیچ‌گاه راهبر نمی‌شوی. / جناس

ناهمسان: که و کی

**قلمرو زبانی:** «شوی» در هر دو مصراع اسنادی است.

در مکتب حقایق، پیش‌ادیب عشق هان‌ای‌پسر، بکوش که روزی پدرشوی

**مفهوم:** سفارش به پیروی از پیر و مرشد

**قلمرو ادبی:** تشبیه: مکتب حقایق و ادیب عشق (اضافهٔ تشبیهی) / جناس

ناهمسان: پسر و پدر / تناسب: مکتب و ادیب - پسر و پدر / استعاره: پسر

❖ مرید - پدر ❖ مرشد، انسان کامل

**قلمرو زبانی:** «شوی» اسنادی است و «پدر» مسند است.

دست‌از‌مس‌وجود‌چومردان‌ره‌بشوی تا کیمیای عشق بیابای و زر شوی

**مفهوم:** فراموش کردن خود / کمال‌بخش بودن عشق

**قلمرو ادبی:** تشبیه: مس وجود، کیمیای عشق (اضافهٔ تشبیهی) - تو به



مردان راه و به زر تشبیه شده است. / کنایه: دست شستن ❖ رهاکردن /  
تناسب: مس، زر و کیمیا / تضاد: مس و زر  
**قلمرو زبانی** «شوی» اسنادی است و «زر» مسند است.

خواب و خورت ز مرتبهٔ خویش دور کرد  
آن‌گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

**مفهوم:** مادیات، انسان را از مقام‌های معنوی دور می‌کند / سفارش به دوری از مادیات.

**قلمرو ادبی** مجاز: خواب و خور ❖ مادیات / کنایه: بی خواب و خور شدن  
❖ دوری از تعلقات و مادیات / تضاد: دور و رسیدن / واج‌آرایی: صامت / خ /  
**قلمرو زبانی** «دور» در مصراع اول مسند است. «شوی» اسنادی است و  
«بی خواب و خور» مسند آن است.

گر نور عشقِ حق به دل و جانِ تو افتد / بالله کز آفتابِ فلکِ خوب‌تر شوی

**مفهوم:** ارزش‌بخش بودن عشق

**قلمرو ادبی** تشبیه: نور عشق (اضافهٔ تشبیهی) - تشبیه (از نوع پنهان): عاشق  
حق به خورشید / کنایه: نور عشق به دل و جان افتادن ❖ عاشق شدن /  
تناسب: نور، آفتاب و فلک  
**قلمرو زبانی** «شوی» اسنادی است و «خوب‌تر» مسند است.

یک دم غریقِ بحرِ خدا شو گمان مبر / کز آبِ هفت بحر به یک موی تر شوی

**مفهوم:** عاشق اسیر و آلودهٔ مادیات نمی‌شود.

**قلمرو ادبی** استعاره: بحر ❖ عالم عرفان و معرفت الهی<sup>۱</sup> / کنایه: ترشدن  
❖ آلوده شدن و آسیب دیدن / مجاز: آب هفت بحر: امور مادی / تناسب:  
غریق، بحر، آب و تر / تناقض: غریق شدن و ترشدن

۱- برخی «بحر خدا» را اضافهٔ تشبیهی و برخی آن را کنایه می‌دانند. از نظر من «استعاره» ترجیح دارد.

**قلمرو زبانی** «شو» در مصراع اول و «شوی» در مصراع دوم اسنادی هستند. «غریق» و «تر» مسند این افعال هستند.

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چوبی پا و سر شوی  
**مفهوم:** ترک خود، شرط تعالی روحی است.

**قلمرو ادبی** کنایه: پا تا سر ﴿کل وجود - بی پا و سر شدن﴾ فراموش کردن وجود مادی

**قلمرو زبانی** «شود» و «شوی» اسنادی هستند و «نور» و «بی پا و سر» مسند این افعال هستند. / «همه» در مصراع اول نقش تبعی بدل دارد.

وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
**مفهوم:** کسب رضایت الهی باعث بصیر شدن انسان می شود.

**قلمرو ادبی** کنایه: وجه خدا منظر نظر شدن ﴿کسب رضایت الهی / جناس همسان (تام): نظر (اول): نگاه و توجه - نظر (دوم): جهان بینی عرفانی  
**قلمرو زبانی** «شود» و «شوی» اسنادی هستند و «منظر نظر» و «صاحب نظر»، مسند هستند. / «ت» در «شودت» مضافاً الیه است: اگر وجه خدا منظر نظر تو شود.

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی  
**مفهوم:** فراموش کردن وجود مادی خود، از آسیب‌ها و آلودگی‌ها جلوگیری می کند.

**قلمرو ادبی** کنایه: زیر و زبر شدن بنیاد هستی کسی ﴿فراموش شدن وجود مادی او - در دل داشتن﴾ تصور کردن / تناقض: اگر زیر و زبر شوی، زیر و زبر نمی شوی

**قلمرو زبانی** «شود» و «شوی» اسنادی هستند و «زیر و زبر» مسند این افعال است.

گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک در گه اهل هنر شوی  
**مفهوم:** فروتنی در برابر دانشمندان و پیران، شرط وصال است.



**قلمرو ادبی | مجاز:** سر  $\blacktriangleleft$  اندیشه / کنایه: خاک در گاه شدن  $\blacktriangleleft$  نهایت تواضع و فروتنی داشتن / جناس ناهمسان: گر، در و سر / ایهام تناسب: «هوا» در این بیت به معنی «میل و آرزو» است، اما در معنی «گازی که تمام زمین را فرا گرفته است» با «خاک» ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی | «است»** در مصراع اول اسنادی نیست: اگر در سر تو هوای وصال (= نهاد) وجود دارد. «شوی» در مصراع دوم اسنادی است و «خاک» مسند است.

### درک و دریافت

**۱** برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

**پاسخ |** لحن تعلیمی؛ زیرا محتوا و مضمون آن تعلیم و اندرز است و باید با آهنگ مناسب، توصیه‌ها و نصایح را به خواننده القا کرد.

**۲** مفهوم مشترک هر یک از گروه‌بیت‌های زیر را بیان کنید.

**الف.** بیت‌های سوم و پنجم:

**پاسخ |** عشق به خداوند موجب تعالی و کمال است.

**ب.** بیت‌های ششم و نهم:

**پاسخ |** عشق به حق موجب ایمنی و مصونیت انسان می‌شود.

### سؤال امتحان نهایی

**۲۷-** ابیات زیر را با توجه به بخش شعرخوانی کتاب کامل کنید.

(خرداد، شهریور و دی ۹۸)

الف) وجه خدا اگر شودت منظر نظر

ب) یک‌دم‌غریق بحر خدا شو گمان مبر

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

پ) .....



ادبیات پایداری

فصل ۲



# آزادی

درس ۳

## واژگان

### واژه‌نامه‌ای

- **اجانب:** جمع اجنبی، بیگانگان
- **احداث‌شدن:** ساخته‌شدن
- **استقرار:** برپایی، برقرار و ثابت کردن
- **کسی یا چیزی در جایی، مستقرشدن:** مستقرشدن
- **بیت‌الاحزان:** خانهٔ غم‌ها، جای بسیار
- **غم‌انگیز، طبق روایات، نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه السلام در آن در غم فراق یوسف علیه السلام گریه می‌کرده است.**
- **بیت‌الْحَزَن:** خانهٔ غم، ماتمکده
- **ثابت‌قدم:** ثابت‌رأی و ثابت‌عزم، دارای ارادهٔ قوی
- **سلسله‌جنبان:** محرّک، آن که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.
- **طَرْف:** کناره، کنار
- **مسلک:** روش، طریق
- **موافق:** هم‌رأی و همراه

### غیرواژه‌نامه‌ای

- **احداث:** ایجاد کردن
- **اهرمن:** شیطان
- **جداره:** دیواره
- **زخندان:** چانه
- **صاحب‌قلم:** نویسنده
- **طایر:** پرنده
- **فراغت:** آسایش
- **قدس:** پاکی
- **همت:** اراده، قصد، خواست، دعای خیر

واژگان مهم ادبیات ••• احداث و ایجاد - بیت‌ال‌حزن و اندوه‌کده - چانه و زخندان - سلاح و اسلحه - طایر قدس - فراغت و آسودگی

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

فراق | جدایی  
فراغ | آسایش

نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلکِ مرغ گرفتار قفس همچو من است  
**معنی:** همهٔ اشعار من در راه وطن است. پرنده‌ای که گرفتار قفس شده است، مسلک و شیوه‌ای همچون من دارد.

**مفهوم:** وطن‌دوستی و آزادی‌خواهی

**قلمرو ادبی:** این شعر در قالب غزل سروده شده و محتوای آن اجتماعی است. فعل «است» ردیف شعر است و واژه‌هایی چون وطن، من، چمن و ... قافیۀ شعر هستند. / استعاره: «نالۀ» ❖ شعرهای شاعر - «مرغ اسیر» ❖ خود شاعر / تشبیه: مسلک مرغ به مسلک من / واج‌آرایی: صامت / م / در مصراع دوم

**قلمرو زبانی:** «بهر وطن» و «همچو من» مسند.

همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد / خیر از من به رفیقی که به طرف چمن است  
**معنی:** از باد سحر طلبِ یاری و کمک دارم که خبری از من [گرفتار] به دوستان آزاد و رهایم برساند.

**مفهوم:** پیام‌رسانی باد سحرگاهی / اشتیاق به یار

**قلمرو ادبی:** نماد: باد سحر ❖ نماد پیام‌رسانی / تشخیص: خبر بردن و همت‌طلبیدن از باد سحر / جناس ناهمسان: من و چمن / مجاز: چمن ❖ چمنزار و گلستان / کنایه: «به طرف چمن بودن» ❖ آزاد بودن  
**قلمرو زبانی:** نهاد فعل «می‌طلبم» «من» محذوف است و نهاد فعل «ببرد» و فعل «است»، «او» محذوف است:

[من] از باد سحر همت می‌طلبم، اگر [او] خبری از من به رفیقی ببرد که [او] به طرف چمن است.



فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند، مثل من است

**معنی:** ای هم وطنان، در راه آزادی خود فکری کنید؛ زیرا هر کس به فکر آزادی نباشد، همانند من گرفتار می شود.

**مفهوم:** سفارش به آزادی خواهی



**قلمرو زبانی:** «فکری» مفعول برای فعل «بنمایید» است. مفعول فعل «نکند»، «فکری» است که به قرینه لفظی حذف شده است: که هر کس [فکری] نکند ...

خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد

ز اشک ویران گُش آن خانه که بیت الحزن است

**معنی:** وطنی را که بیگانگان آباد کنند، باید با ناله و اشک و آه نابود کرد (باید به حال چنین وطنی گریست)؛ زیرا چنین سرزمینی با ماتمکده فرقی ندارد.

**مفهوم:** تکیه بر خود / بیگانه ستیزی / استعمار ستیزی

**قلمرو ادبی:** استعاره: خانه  وطن / تضاد: آباد و ویران / مجاز: دست  توانایی و تدبیر / تشبیه: خانه به بیت الحزن / تلمیح: به داستان

حضرت یعقوب علیه السلام که در فراق یوسف آن قدر در خانه اش می گریست که به آن جا «بیت الحزن» می گفتند. / اغراق: ویران کردن خانه از شدت اشک، اغراق در بیان ناراحتی

**قلمرو زبانی:** ضمیر «ش» در «گُش» نقش مفعولی دارد. «آن خانه» بدل است برای ضمیر «ش».

جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن

بَدَر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

**معنی:** اگر لباس انسان در راه وطن به خون آغشته نشود، آن لباس باعث ننگ و رسوایی است و بی ارزش تر از کفن است.

**مفهوم:** جان فشانی در راه وطن

**قلمرو ادبی** کنایه: غرقه به خون شدن جامه ﴿ کشته شدن  
**قلمرو زبانی** «غرقه به خون» و «کم از کفن» مسند هستند. نهاد فعل «است»  
 «آن جامه» است که حذف شده است: آن جامه را پاره کن؛ زیرا [آن جامه]  
 ننگ تن و کم از کفن است.

آن کسی را که در این مُلک، سلیمان کردیم  
 مَلّت امروز یقین کرد که او اهرمن است

**معنی:** آن کسی (محمدعلی شاه قاجار) را که در این کشور پادشاه کردیم،  
 مردم امروز مطمئن شدند که او در واقع شیطان است.  
**مفهوم:** اعتراض به حاکم ظالم و فاسد / از ماست که بر ماست  
**قلمرو ادبی** / تلمیح: به داستان حضرت سلیمان علیه السلام / تشبیه: آن کس به  
 اهریمن / تضاد: سلیمان و اهریمن

**قلمرو زبانی** «سلیمان» و «اهرمن» مسند هستند. نهاد فعل «کردیم» «ما»  
 است که حذف شده است: [ما] آن کسی را در این ملک سلیمان کردیم ...  
**دفتر زمانه**

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت  
 آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

**معنی:** هیچ‌گاه دلم برای وابستگی‌های مادی غم و غصه نداشت. دلم  
 هیچ‌گاه غمگین نبود؛ زیرا غمِ تعلّقات و وابستگی‌ها و کم و زیاد شدن  
 آن‌ها را نمی‌خورد.

**مفهوم:** آرامش ناشی از دوری از تعلّقات / قانع‌بودن  
**قلمرو ادبی** این شعر در قالب غزل سروده شده و محتوای آن اجتماعی  
 است. فعل «نداشت» ردیف است و واژه‌های غم، کم، صاحب‌قلم و ... قافیۀ  
 شعر هستند. / جناس ناهمسان: غم و کم / تضاد: بیش و کم / کنایه: کم و  
 بیش ﴿ وابستگی‌های مادی



**قلمرو زبانی** | نهاد هر دو فعل در مصراع دوم حذف شده است: [او = دلم] غم نداشت؛ زیرا [او = دلم] غم بیش و کم نداشت. «غم» در هر سه جمله نقش مفعولی دارد.

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتّی که مردم صاحب قلم نداشت  
**معنی:** ملتّی که از نویسندگان متفکر و دانشمند محروم باشد، از صفحهٔ روزگار محو خواهد شد.

**مفهوم:** ارزش هر ملتّی به متفکران و نویسندگان آن کشور است.  
**قلمرو ادبی:** تشبیه: دفتر زمانه / کنایه: نام از قلم افتادن ❖ فراموش شدن، محو شدن - صاحب قلم ❖ متفکر و نویسنده  
**قلمرو زبانی:** نهاد فعل «نداشت»، «او» محذوف است که به «هر ملتّی» برمی گردد. «فتد» مضارع اخباری از مصدر «افتادن» است: می افتد.

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت  
**معنی:** کسی که به افکار دیگران احترام نگذارد،<sup>۱</sup> خود، شخص نامحترمی است.  
**مفهوم:** لزوم احترام به آرا و نظرات مردم  
**قلمرو ادبی:** مجاز: پیشگاه ❖ نظر - جامعه ❖ افراد جامعه  
**قلمرو زبانی:** «محترم» در هر دو مصراع مسند است.

با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است  
 ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

**معنی:** با آن که از نظر مادی چیزی ندارم و توان خوش گذرانی از من گرفته شده، اما آرامشی دارم که حتی پادشاهی چون جمشید با جام جهان‌نمایش از این آرامش محروم بود.

**مفهوم:** آرامش داشتن در عین فقر  
**قلمرو ادبی:** تلمیح: بیت اشاره به داستان جمشید و جام جهان‌نمایش دارد. / جناس ناهمسان: جام و جم - مال و ما

۱- احتمالاً منظور شاعر از افکار دیگران، نظر و رأی آن‌ها در انتخابات است: کسی که به رأی مردم احترام نمی‌گذارد، خودش نامحترم است.

**قلمرو زبانی** | مفعول فعل «نداشت» «فراغت» است که به قرینه لفظی جمله قبل حذف شده است: برای ما فراغتی وجود دارد که [آن فراغت را] جمشید جم نداشت.

انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی  
چون فرّخی، موافق ثابت قدم نداشت

**معنی:** انصاف و عدالت موافقان بسیاری داشت، اما موافق استوار و ثابت قدمی همچون «فرّخی» نداشت.

**مفهوم:** ثبات قدم داشتن در عدالت خواهی

**قلمرو ادبی** | تضاد: داشت و نداشت / کنایه: ثابت قدم ➡ استوار

**قلمرو زبانی** | نهاد «نداشت» در مصراع دوم «انصاف» است که به قرینه جمله قبل حذف شده است: انصاف [= نهاد] موافق ثابت قدم نداشت.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ | معنای واژه «همت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.

**الف** | **همت** اگر سلسله‌جنبان شود / مور تواند که سلیمان شود  
**مفهوم:** اهمیت و ارزش **همت** / با **همت** به همه چیز می‌توان رسید.

**قلمرو ادبی** | تشخیص: سلسله‌جنبان شدن **همت** / کنایه: سلسله‌جنبان شدن ➡ محرّک بودن و موجب کاری شدن / تضاد: مور و سلیمان / تلمیح به داستان مورچه و سلیمان<sup>۱</sup> / **نماد:** «مور» نماد کوچکی و ضعیفی و «سلیمان» نماد بزرگی و عظمت  
**پاسخ** | **همت:** تلاش و کوشش

۱- گویند در یکی از مسافرت‌های حضرت سلیمان علیه السلام لشکری عظیم او را همراهی می‌کرد. این لشکر از سرزمینی که مورچه‌ها در آن زندگی می‌کردند عبور کرد. یکی از مورچه‌ها به سایر مورچه‌ها گفت: عجله کنید تا زیر دست و پای لشکر سلیمان کشته نشوید. سلیمان صدای آن مورچه را شنید و به او گفت: مگر نمی‌دانی که من پیامبر هستم و پیامبران ظلم نمی‌کنند؟ مورچه گفت: چرا می‌دانم، اما می‌خواستم مورچه‌ها شکوه و عظمت تو را نبینند و به دنیا و تعلقات آن وابسته نشوند.



ب- همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

**مفهوم:** نیاز مرید و راهرو به راهنما و مرشد / تأثیر دعای خیر مرشد

**قلمرو ادبی:** استعاره: طایر قدس → راهنمای عرفانی، پیر و مرشد

• **پاسخ:** همت: دعای خیر، توجه و عنایت معنوی

۲ در کدام بیت‌ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

• **پاسخ:** در اکثر ابیات این درس، حذف صورت گرفته است. به ذکر دو نمونه می‌پردازیم:

الف. در بیت سوم شعر آزادی، مفعول فعل «نکنند»، «فکری» است که به قرینه لفظی حذف شده است: که هر کس فکری نکند همچو من است.

ب. در بیت اول شعر دفتر زمانه، نهاد هر دو فعل در مصراع دوم حذف شده است: [او = دلم] غم نداشت؛ زیرا [او = دلم] غم بیش و کم نداشت. حذف نهاد به اعتبار شناسه فعل صورت می‌گیرد، پس حذف آن از نوع لفظی است.

### قلمرو ادبی

۱ کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

**الف.** ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است

مسلك مرغ گرفتار قفس، همچو من است

ب- نشاط غربت از دل کی بَرَد حَبِّ وطن بیرون؟

به تخت مصرم اما جای در بیت‌الْحَزَن دارم

**مفهوم** بیت «ب»: غریب همیشه به یاد وطن است - وطن دوستی

**قلمرو ادبی:** بیت «ب»: تلمیح: به داستان حضرت یوسف ع / تضاد: غربت

و وطن - تخت مصر و بیت‌الْحَزَن / تناقض: به تخت مصر بردن و جای در بیت‌الْحَزَن داشتن

ب- در بیت‌الاحزان درآمد و نالید؛ چنان‌چه هر پرنده بر بالای سر یعقوب

بود، بنالید.

■ **پاسخ الف.** در مصراع اول، «مرغ اسیر» در معنی غیرحقیقی به کار رفته؛ یعنی در معنی «خود شاعر»، پس مجاز است؛ اما در مصراع دوم، «مرغ گرفتار» در معنی حقیقی به کار رفته، پس مجاز نیست.

ب. «بیت‌الْحَزَن» در این بیت در معنی وطن و یاد وطن به کار رفته، نه در معنای حقیقی آن، پس می‌توان آن را مجاز دانست.

پ. در این عبارت، «بیت‌الْحَزَن» در معنی حقیقی، یعنی خانه‌ای که یعقوب در فراق یوسف در آن می‌گریست، به کار رفته، پس مجاز نیست.

■ **با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.**

■ **با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است**

ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

■ **در دفتر زمانه فتد نامش از قلم**

هر ملّتی که مردم صاحب‌قلم نداشت

■ **الف.** دربارهٔ تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید.

■ **ب.** مصراع‌های مشخص‌شده را با توجه به آرایهٔ «کنایه» بررسی کنید.

■ **پاسخ الف.** بیت نخست به افسانهٔ جمشید اشاره دارد که با جام جهان‌نمایش به چنان شکوه و قدرتی رسیده بود که گویی بهشت را در روی زمین ساخته بود.

ب. بیت اول: جیب و جام تهی بودن ❖ کنایه از فقیربودن یا وارسته‌بودن

بیت دوم: از قلم افتادن نام ❖ محوشدن نام و نشان، نابودشدن

### قلمرو فکری

■ **۱** شعر آزادی نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطهٔ بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.

■ **آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم**

ملّت امروز یقین کرد که او اهرمن است

■ **خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد**

ز اشک ویران گنش آن خانه که بیت‌الْحَزَن است



• **پاسخ** بیت اول: منظور از «آن کس» محمدعلی شاه است و شاعر در این بیت، نقد سیاسی تند و تیزی به محمدعلی شاه دارد و می گوید:  
آن کسی (محمدعلی شاه قاجار) را که در این کشور پادشاه کردیم، مردم امروز یقین کردند که در واقع شیطان است.

بیت دوم: این بیت به سلطه بیگانگان و استعمارگری آنها اشاره دارد و شاعر به حضور آنان در کشور معترضان می گوید:  
باید به حال وطنی که بیگانگان آبادش کرده اند گریست؛ زیرا چنین سرزمینی جای شادی و خوشی نیست و با ماتمکده تفاوتی ندارد.

۲ در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف. رفیقی که به طرّف چمن است:

• **پاسخ** انسان هایی که آزاد هستند و در بند، گرفتار نیستند.

ب. مردم صاحب قلم:

• **پاسخ** اندیشمندان و متفکران

۳ از دیدگاه غزل اجتماعی، درس را تحلیل و بررسی کنید.

• **پاسخ** هر دو غزلی که در این درس خواندیم از نمونه های غزل اجتماعی هستند که در آنها به مسائل اجتماعی و سیاسی، همچون سلطه بیگانگان بر کشور، استعمارگری و بیداد و نادانی پادشاهی ایرانی پرداخته است.

## درس نامه

### غزل اجتماعی

محتوای قالب غزل در زمان گذشته؛ یعنی تا قبل از انقلاب مشروطه، بیشتر مسائل عاشقانه و عارفانه بود. اما در زمان مشروطه با توجه به تحولات سیاسی و اجتماعی، غزل هایی رواج یافت که محتوای آن، مسائل سیاسی و اجتماعی، همچون: آزادی، قانون، وطن خواهی، انتخابات، مبارزه با حضور استعمارگران و ... بود. به این نوع غزل ها «غزل اجتماعی» می گویند. «ملک الشعراء بهار، فرخی یزدی و عارف قزوینی» شاعرانی هستند که در اشعار خود نمونه هایی از غزل اجتماعی دارند.

۴ فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟

پاسخ: ثابت‌قدمی و استواری در راه عدالت و انصاف

۵ با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن

بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل

دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

پاسخ: جان‌فشانی در راه وطن

### کنج حکمت: خاکریز<sup>۱</sup>

او روحیه خود را نباخته بود.

معنی: او ناامید نشده بود.

قلمرو ادبی: کنایه: باختن روحیه ➡ ناامید شدن

امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها وجود دارد.

معنی: امکان این که رزمندگان را گلوله‌باران کنند، وجود دارد.

قلمرو ادبی: کنایه: زیر آتش گرفتن ➡ گلوله‌باران کردن

### سوالات امتحان نهایی

#### قلمرو زبانی

(خرداد و شهریور ۹۸)

۲۸- معنی واژه مشخص شده چیست؟

الف) مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است

ب) خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد

(خرداد ۹۹)

۲۹- نقش واژه مشخص شده را بنویسید.

«هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت»

۱- از کتاب «روایت سنگسازان ۲» اثر عیسی سلمانی لطف‌آبادی



## قلمرو ادبی

۳۰- درستی و نادرستی آرایهٔ نوشته‌شده در برابر دو بیت زیر را مشخص کنید. (خرداد ۹۹)

الف) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم

هر ملتی که مردم صاحب‌قلم نداشت (کنایه)  ✓  ✗

ب) با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است

ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت (ایهام)

۳۱- آرایهٔ متناسب با بیت زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید. (شهریور ۱۴۰۰)

«با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است

ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت»

(استعاره - تلمیح)

۳۲- تلمیح به کاررفته در بیت زیر را در یک سطر توضیح دهید. (خرداد ۹۸)

«با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است

ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت»

۳۳- کدام یک از ترکیب‌های مشخص شده مجاز است؟ مفهوم آن را بنویسید.

(دی ۹۹)

«نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچومن است»

## قلمرو فکری

۳۴- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید. (دی ۹۸، شهریور ۹۹ و شهریور ۱۴۰۰)

الف) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب‌قلم نداشت

ب) نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچومن است

۳۵- با توجه به بیت «در پیشگاه اهل خرد نیست محترم / هر کس که فکر

جامعه را محترم نداشت» در نظر خردمندان چه کسی محترم است؟ (خرداد ۹۹)

۳۶- مفهوم کلی بیت «خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران

کنش آن خانه که بیت‌الحرزن است» چیست؟ (خرداد ۹۸، شهریور ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۳۷- بیت زیر بر چه مفهومی تأکید دارد؟ (دی ۹۸ و دی ۹۹)

«جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است»

# دماوندیه

درس ۵

## واژگان

### • واژه‌نامه‌ای

- **آوند:** آونگ، آویزان، آویخته
- **ارغند:** خشمگین و قهرآلود
- **بگسل:** پاره کن، جدا کن؛ در متن درس: نابود کن
- **پس‌افکند:** پس‌افکنده، میراث
- **زُل‌زدن:** با چشمی ثابت و بی‌حرکت به چیزی نگاه کردن
- **ستوران:** جمع ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، آستر و خر
- **سریر:** تخت پادشاهی، اورنگ
- **سعد:** خوشبختی، متضاد نحس؛ اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.
- **سفله:** فرومایه، بدسرشت
- **سلانه‌سلانه:** آرام‌آرام، به آهستگی
- **شرزه:** خشمگین، غضبناک
- **ضمد:** مرهم، دارو که بر جراحت نهند؛ **ضمد کردن:** بستن چیزی بر زخم، مرهم‌نهادن
- **عامل تخریب:** شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.
- **عطادادن:** بخشش، بخشیدن
- **فسرده:** یخ‌زده، منجمد
- **کلوخ:** پاره‌گل خشک‌شده به صورت سنگ، پاره‌گل خشک‌شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر
- **گله‌خود:** کلاه‌خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.
- **گرزه:** ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک
- **معجز:** سرپوش، روسری
- **معطل:** بیکار، بلا تکلیف؛ **معطل کردن:** تأخیر کردن، درنگ کردن
- **نحس:** شوم، بدیمن، بداخت



ع

### غیرواژه‌نامه‌ای

- **بگرای:** حمله کن
- **عن‌قریب:** به زودی
- **بُهت:** حیرت
- **فرومایه:** پست
- **تزویر:** نیرنگ
- **کافور:** ماده‌ای سفید و معطر
- **جور:** ظلم و ستم
- **کاچی:** خوراکی رقیق و سوپ‌مانند که با آرد و روغن و شکر درست می‌کنند.
- **چهارنعل:** سریع و با شتاب رفتن
- **نی نی:** نه نه
- **سپهر:** آسمان
- **وارهی:** خلاص و آزاد شوی
- **سوخته‌جان:** رنج‌دیده
- **هتّاکی:** پرده‌دری
- **سیم:** نقره

**واژگان مهم املائی** ● ● ● ارغند و قهرآلود - اساس و بنیان - اسیر و گرفتار - بهت و حیرت - زُل نگاه‌کردن - ستور و حیوان - سفله و پست - سیمین و نقره‌ای - عتاب و طعنه - قالب و محتوا - قدر و اندازه - قریب و نزدیک - محدود و منحصر - مرهم و ضماد - مطبوع و دلخواه - هتّاکی و پرده‌دری

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

اساس	بنیاد	اسیر	گرفتار	زُل	خیره نگاه‌کردن
اثاث	وسایل خانه	عصیر	شیره، افشره	ذُل	خواری و خفّت
ستور	حیوان چهارپا	قالب	پیکره و ظاهر	قدر	اندازه
سطور	سطرها، خط‌ها	غالب	بیشینه، پیروز	غدر	خیانت
مطبوع	چاپ‌شده، خوشایند و دلخواه				
متبوع	پیروی‌شده				

## شرح درس پنجم

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند  
**معنی:** ای کوه دماوند و ای مرتفع‌ترین گنبد جهان، ای کوه سپیدی که همچون دیو سپید، تو را اسیر و دربند کرده‌اند.

**مفهوم:** توصیف بلندی و برف کوه دماوند

**قلمرو ادبی:** این شعر در قالب قصیده سروده شده است و فاقد ردیف است. واژه‌های بند، دماوند، کمر بند و ... قافیۀ شعر هستند. / اغراق: در بلندی و ارتفاع کوه / استعاره: دیو سپید و گنبد گیتی ❖ کوه دماوند / استعارۀ مکنیّه: گنبد گیتی / تلمیح: به داستان دیو سپید در شاهنامه اشاره شده است. / تشخیص: سخن گفتن با کوه دماوند<sup>۱</sup> / واج‌آرایی: صامت / د /

**قلمرو زبانی:** ترکیب‌های وصفی: دیو سپید، دیو پای در بند - ترکیب اضافی: گنبد گیتی

از سیم به سر یکی کله‌خود ز آهن به میان یکی کمر بند

**معنی:** کلاه‌خودی از برف بر سر نهاده‌ای و از سنگ‌های تیره، کمربندی به کمر خود بسته‌ای.

**مفهوم:** توصیف برف کوه

**قلمرو ادبی:** استعاره: «کله‌خود سیمی» ❖ برف - «آهن» ❖ سنگ‌های تیره میانی کوه / ایهام: میان: ۱ کمر ۲ وسط / مراعات نظر: کله‌خود و کمر بند - سیم و آهن - سر و میان / تشخیص: کمر بند و کلاه‌خود داشتن دماوند

**قلمرو زبانی:** «یکی کله‌خود» و «یکی کمر بند» ترکیب وصفی هستند.

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند

**معنی:** برای این‌که مردم تو را نبینند چهره عزیز و محبوبت را در میان ابرها پنهان کرده‌ای.

۱- در سراسر این شعر، شاعر با کوه دماوند سخن می‌گوید و بر این اساس، اکثر ابیات تشخیص دارند.



**مفهوم:** توصیف ارتفاع کوه / توصیه به کناره‌گیری از مردم  
**قلمرو ادبی:** حسن تعلیل: علت این که کوه در ابرها پنهان است این است که دوست ندارد مردم چهره‌اش را ببینند. / تشخیص: چهره و روی کوه  
**قلمرو زبانی:** «ت» در «نبیندت» مضاف‌الیه «روی» است، پس دو ترکیب اضافی در بیت هست: چشم بشر، روی تو. «چهر دل‌بند» ترکیب وصفی است.

تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیومانند،  
 با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

**معنی:** برای این که از دست حیوانات و انسان‌های دیوصفت خلاص شوی، با خورشید و سیارهٔ مشتری دوستی و رفاقت برقرار کرده‌ای (تا اوج آسمان‌ها رفتی که از دست انسان و حیوان خلاص شوی).

**مفهوم:** توصیف ارتفاع کوه / اعتراض به مردم / توصیه به کناره‌گیری از مردم  
**قلمرو ادبی:** این دو بیت موقوف‌المعانی هستند؛ بنابراین با هم باید معنی شوند. / حسن تعلیل: علت بلندبودن کوه این است که می‌خواهد از دست انسان و حیوان در امان باشد. / مجاز: «دم» ❖ هم‌صحتی - «اختر سعد» ❖ سیارهٔ مشتری / استعاره: شیر سپهر ❖ خورشید / تشبیه: مردم به دیو / تضاد: ستور و مردم - دیو و مردم / کنایه: «با شیر سپهر پیمان‌بستن» و «با اختر سعد پیوند کردن» ❖ مرتفع‌بودن / حسن تعلیل: علت مرتفع‌بودن دماوند، رهایی از انسان‌ها و حیوانات است.

**قلمرو زبانی:** «دم ستوران، شیر سپهر و اختر سعد» ترکیب اضافی هستند و «این مردم، مردم نحس و مردم دیومانند» ترکیب وصفی هستند.

چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند،  
 بناوخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی، تو ای دماوند

**معنی:** وقتی زمین از دست ظلم و ستم روزگار، این‌چنین سرد، ساکت و معلق در فضا ماند، از شدت عصبانیت، مشتی بر آسمان کوبید. ای دماوند تو آن مُشتی که بر آسمان زده شده است.  
**مفهوم:** گلایه از روزگار / توصیف ارتفاع کوه

**قلمرو ادبی:** این دوبیت موقوف المعانی هستند. / استعاره: گردون ☞ آسمان / تشخیص: خموش شدن، خشمگین شدن و مشت زدن زمین، جور کردن گردون / تضاد: زمین و گردون / تشبیه: دماوند به مشت زمین / حسن تعلیل: شاعر علت مرتفع بودن دماوند را مشت می‌داند که زمین برای اعتراض به ظلم‌های زمانه به سمت آسمان پرتاب کرده است. **قلمرو زبانی:** «جور گردون» ترکیب اضافی است.

تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس‌افکنند

**معنی:** ای دماوند تو مشت بزرگ روزگار هستی که از پس قرن‌ها به عنوان میراث باقی ماندی.

**مفهوم:** توصیف ارتفاع و قدمت کوه

**قلمرو ادبی:** تشبیه: تو (= کوه دماوند) به مشت / تشخیص: مشت روزگار **قلمرو زبانی:** «مشت درشت» ترکیب وصفی و «مشت روزگار و گردش قرن‌ها» ترکیب اضافی است.

ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند

**معنی:** ای کوه دماوند - که همچون مشت بزرگی هستی - به آسمان برو و چند ضربه به او بزن.

**مفهوم:** توصیف ارتفاع دماوند / گلایه از روزگار

**قلمرو ادبی:** استعاره: «مشت زمین» ☞ کوه دماوند / تشخیص: مشت زمین / تضاد: زمین و آسمان

**قلمرو زبانی:** «مشت زمین» ترکیب اضافی و «ضربتی چند» ترکیب وصفی است. «چند» صفت مبهم است که گاهی اوقات پس از اسم می‌آید. «شو» در این بیت به معنی «برو» و غیراسنادی است.

نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نی‌ام ز گفته خرسند

**معنی:** نه نه، ای کوه تو مشت روزگار نیستی، من از سخن خود (که گفتم تو مشت روزگار هستی) راضی نیستم.





**قلمرو ادبی** | تشخیص: مُشت روزگار، ای کوه / واج آرایبی: صامت / ن /  
**قلمرو زبانی** | «مشت روزگار» ترکیب اضافی است. / «نی نی» قید است.

تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند  
**معنی:** تو قلب منجمد و یخزده گره زمین هستی که از شدت درد و بیماری، برای مدتی ورم کرده و بالا آمده است.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: تو (= کوه دماوند) به قلب / ابهام: افسرده: ۱ یخزده  
 ۲ غمگین / تشخیص: قلب زمین / حسن تعلیل: کوه دماوند بلند است؛ زیرا قلب زمین است که از شدت درد ورم کرده.

**قلمرو زبانی** | «قلب فسرده» ترکیب وصفی و «قلب زمین» ترکیب اضافی است. /  
 «یک چند» قید است.

تا درد و ورم فرونشیند کافور بر آن ضمد کردند  
**معنی:** برف‌های روی قلّه کوه، در واقع کافوری هستند که به عنوان مرهم بر کوه مالیده‌اند تا آن ورم بخوابد (در قدیم، از کافور به عنوان دارو استفاده می‌شده است).

**مفهوم:** توصیف ارتفاع و برف کوه  
**قلمرو ادبی** | استعاره: کافور ❖ برف / حسن تعلیل: برف روی کوه برای کم کردن ورم و درد کوه است. / تناسب: درد، ورم، کافور، ضمد

شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند  
**معنی:** ای قلب روزگار منفجر شو و راضی شو که آتش خشم پنهان بماند.  
**مفهوم:** توصیه به قیام و اعتراض

**قلمرو ادبی** | نماد: «دل زمانه» (= کوه دماوند) ❖ مردم ایران - «آتش» ❖  
 خشم و خروش مردم / تشخیص: دل زمانه / کنایه: منفجر شدن ❖  
 اعتراض کردن ❖

۱- از این‌جا به بعد، کوه نماد مردم ایران است و شاعر مردم را به قیام و حرکت دعوت و تشویق می‌کند.

**قلمرو زبانی** | دل زمانه و آتش خود» ترکیب اضافی هستند.

خامش منشین، سخن همی گوی افسرده مباش، خوش همی خند

**معنی:** سکوت را کنار بگذارید و سخن بگویید، غم را به یک سو نهید و لبخند بزنید.

**مفهوم:** توصیه به اعتراض و کنار گذاشتن سکوت

**قلمرو ادبی** | تضاد: خامش نشستن و سخن گفتن - افسرده بودن و خندیدن  
**قلمرو زبانی** | «خامش و خوش» قید هستند.

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند  
گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت سوگند

**معنی:** خشم خود را پنهان نکنید و از من رنج دیده یک پند بشنوید: اگر خشم خود را پنهان کنید و آن را بروز ندهید، قسم به جانتان، که جانتان نابود می شود.

**مفهوم:** توصیه به اعتراض و بروز دادن خشم و خروش

**قلمرو ادبی** | استعاره: «آتش» خشم و خروش / کنایه: «سوخته شدن جان»  
رنج و عذاب دیدن یا نابود شدن

**قلمرو زبانی** | «آتش درون، آتش دل و جانت» ترکیب اضافی هستند و «یکی پند» ترکیب وصفی است. در بیت دوم، بعد از «به جانت سوگند» فعل «می خورم» به قرینه معنایی حذف شده است.

ای مادر سرسپید بشنو این پند سیاه بخت فرزند

**معنی:** ای مادر که نسل (ای مردمی که تمدنی کهن و دیرینه دارید)، این پند فرزند بدبخت خود را بشنو.

**قلمرو ادبی** | استعاره: «مادر سرسپید» کوه دماوند - فرزند خرد شاعر / مجاز: «سر» / «مو» / تضاد: سپید و سیاه / حس آمیزی: سیاه بخت / کنایه:

«سیاه بخت» بدبخت و بیچاره / تناسب: مادر و فرزند

**قلمرو زبانی** | «مادر سرسپید، این پند و سیاه بخت فرزند» ترکیب وصفی هستند.



برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

**معنی:** روسری سپید خود را کنار بگذار (از موضع ضعف و گوشه‌نشینی بیرون بیایید) و بر تخت حکومت بنشین (خودتان قدرت را به دست بگیرید).

**مفهوم:** توصیه به خروج از ضعف و وادادگی و در دست گرفتن قدرت

**قلمرو ادبی:** استعاره: «سپید معجر» ❖ برف / کنایه: مصراع اول ❖ دوری کردن از گوشه‌نشینی و عزلت است و مصراع دوم ❖ به دست گرفتن قدرت / تضاد: سپید و کبود

**قلمرو زبانی:** بیت چهار ترکیب وصفی دارد: ۱. این معجر ۲. سپید معجر ۳. یکی اورند ۴. کبود اورند

بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

**معنی:** مانند اژدهایی زهردار حمله کن و مانند شیری غضبناک فریاد برآور. **مفهوم:** توصیه به قیام و اعتراض

**قلمرو ادبی:** تشبیه: تشبیه کوه (= مردم) به اژدها و شیر / جناس ناهمسان: گرزه و شرزه / واج‌آرایی: صامت / ش /

**قلمرو زبانی:** «اژدهای گرزه، شرزه شیر و شیر ارغند» هر سه، ترکیب وصفی هستند.

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

**معنی:** بنیاد ریاکاری را برانداز و این دودمان و خاندان [قاجار] را نابود کن. **مفهوم:** توصیه به مبارزه با ظلم و فریب

**قلمرو زبانی:** «این اساس، این نژاد و این پیوند» هر سه ترکیب وصفی هستند و «اساس تزویر» ترکیب اضافی است.

برگن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکنند

**معنی:** بنای ظلم و ستم را نابود کنید؛ زیرا بنای ظلم و ستم باید ریشه‌کن شود. **مفهوم:** توصیه به مبارزه با ظلم و ستم

**قلمرو ادبی** | استعاره: بنا (در مصراع اول) ◀️ ظلم / تشبیه: بنای ظلم  
(اضافه تشبیهی) / کنایه: از ریشه برکنند ▶️ نیست و نابود کردن /  
واج آرایی: صامت / ب /

**قلمرو زبانی** | «این بنا» ترکیب وصفی و «بنای ظلم» ترکیب اضافی است.

زین بی‌خردان سفله بستان دادِ دلِ مردم خردمند

**معنی:** حق دل مردم عاقل و خردمند را از این بی‌خردان پست بگیر.  
**مفهوم:** توصیه به اعتراض و گرفتن حق خود

**قلمرو ادبی** | تضاد: بی‌خردان و مردم خردمند / کنایه: «دادِ دل کسی را گرفتن» ▶️ انتقام گرفتن یا به حق کسی رسیدگی کردن - بی‌خردان سفله  
◀️ حاکمان فاسد و ستمگر / واج آرایی: صامت / د /

**قلمرو زبانی** | «این بی‌خردان، بی‌خردان سفله و مردم خردمند» ترکیب  
وصفی و «دادِ دل و دل مردم» ترکیب اضافی هستند.

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

1 معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

■ **سریر مُلک**، عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد  
**مفهوم:** خداوند به هر که هر چه سزاوار است می‌دهد.

**قلمرو زبانی** | «سریر مُلک» ترکیب اضافی و «هر چه» ترکیب وصفی است.  
- **پلسخ** | تخت پادشاهی، اورنگ

■ **دردناک است که در دام شغال افتد شیر** یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم  
**مفهوم:** زیر منت افراد پست رفتن، دشوار است.

**قلمرو ادبی** | تضاد: شیر و شغال - فرومایه و مرد کریم / تمثیل: مصراع اول  
مثال است. / واج آرایی: صامت / د / در مصراع اول



**قلمرو زبانی ۱** «دام شغال» و «محتاج فرومایه» ترکیب اضافی و «مرد کریم» ترکیب وصفی است.

• پاسخ | سبفه

**۲** از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیّت املایی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

• پاسخ | ۱. شرزه شیر ۲. شیر ارغند ۳. سپید معجر ۴. بی خردان سفله

**۲** در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

**الف** تو مشّت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند  
**ب** زین بی‌خردان سفله بستان دادِ دل مردم خردمند

• پاسخ | الف. مشّت روزگار - گردش قرن‌ها

ب. دادِ دل - دل مردم

### قلمرو ادبی

**۱** در کدام بیت‌ها آرایهٔ «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

• پاسخ | ابیات: ۳، ۴، ۵، ۱۱ و ۱۲ حسن تعلیل دارند. در شرح درس،

حسن تعلیل آن‌ها توضیح داده شده است.

**۲** در بیت‌های زیر استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

■ از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

■ پنهان مکن آتش درون را زین سوخته‌جان شنو یکی پند

• پاسخ | کلاه خود / برف / آهن / سنگ‌های میانی و تیرهٔ کوه

آتش / خشم و خروش

**۳** شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

• پاسخ | شعر «دماوندیه» در قالب قصیده سروده شده است و شعر

«مست و هشیار» در قالب قطعه.

## قلمرو فکری

۱ محمدتقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتّاکی در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجّه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف. مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته‌جان» چیست؟

ب. پاسخ: دماوند: مردم ایران یا آزادی خواهان / سوخته‌جان: خود شاعر

ب. چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟

■ تو قلب فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند  
ب. پاسخ: شاعر در این بیت با بیانی شاعرانه به توصیف ارتفاع کوه دماوند پرداخته و با اشاره به رنج و ناخوشی دوران خود، کوه دماوند را قلب زمین می‌داند که بر اثر درد و رنج ورم کرده و بالا آمده است.

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

■ بگن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

ب. پاسخ: معنی: این بنای ریاکاری و دورویی را نابود کن و این دودمان و نژاد (فرمانروایان قاجار) را از ریشه برکن.

مفهوم: توصیه به مبارزه کردن با ظلم و فریب

۲ مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

■ شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند

■ دلاخموشی چرا؟ چوخمنجوشی چرا؟ برون شداز پرده‌راز، تو پرده پوشی چرا؟

قلمرو ادبی: تشبیه: دل به خُم / تضاد: از پرده برون شدن راز و پرده پوشی کردن / تشخیص: دلا (= ای دل) / مجاز: خُم ◀ شراب / کنایه: پرده پوشی کردن ▶ پنهان کاری کردن

ب. پاسخ: دعوت به شکستن سکوت و برآوردن فریاد اعتراض



## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۳۸- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (شهریور ۹۸ و شهریور ۹۹)

الف) بخروش چو شرزه شیر ارغند

ب) بگرای چو اژدهای گرزه

۳۹- املاي درست واژه مشخص شده را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(شهریور ۹۹ و شهریور ۱۴۰۰)

«تا وارهي از دم (ستوران - سطوران) وین مردم نحس دیومانند»

۴۰- در میان ترکیب‌های زیر، کدام ترکیب غلط املايي دارد؟ (دی ۹۹)

«سپید معجر - شیر ارقند - آزر م و حیا»

۴۱- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۹۹)

«بگرای چو اژدهای گرزه / بخروش چو شرزه شیر ارقند»

الف) معنای واژه «بگرای» چیست؟

ب) املاي یک واژه نادرست است، درست آن را بنویسید.

۴۲- در بیت زیر برای واژه «اورند» یک معادل معنایی بیابید و بنویسید.

(دی ۱۴۰۰)

«سریر ملک، عطا داد کردگار تو را / به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد»

۴۳- برای واژه مشخص شده مصراع «سریر ملک عطا داد کردگار تو را» یک

برابر معنایی از بیت زیر بیابید. (خرداد ۹۹)

«برکش ز سر این سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند»

۴۴- با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌های داده شده پاسخ دهید. (خرداد ۹۹)

«تو قلب فسرده زمینی از درد ورم نموده یک چند

بفکن ز پی این اساس تزویر / بگسل ز هم این نژاد و پیوند»

الف) نوع کدام یک از ترکیب‌های «قلب فسرده» و «قلب زمین» اضافی است؟

ب) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید.

۴۵- با توجه به بیت‌های زیر، درستی یا نادرستی هر یک از موارد داده‌شده را تعیین کنید.  
(خرداد ۹۸)

«تو مشّت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس‌افکند  
زین بی‌خردان سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند»  
الف) در گروه اسمی «مشّت درشت روزگار» واژه «مشّت» هسته است.



ب) ترکیب «مردم خردمند» وصفی و ترکیب «بی‌خردان سفله» اضافی است.



۴۶- در بیت زیر ترکیب‌های اضافی را پیدا کنید و بنویسید.  
(دی ۹۸)

«زین بی‌خردان سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند»

۴۷- بیت زیر به شیوهٔ بلاغی سروده شده است؛ آن را به یک جملهٔ عادی

برگردانید.  
(شهریور ۹۸)

«چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند»

۴۸- در نمونهٔ زیر کدام واژه حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید.

(دی ۹۸)

«گر آتش دل نهفته داری سوزد جانّت به جانّت سوگند»

۴۹- نقش دستوری واژهٔ مشخص‌شده را بنویسید.  
(دی ۹۸)

«تا چشم بشر نبیند روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند»

### قلمرو ادبی

۵۰- با توجه به ابیات «تا واره‌ی از دم ستوران / وین مردم نحس دیوماند /

با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند»

الف) شیر سپهر استعاره از چیست؟

ب) مفهوم کلی دو بیت، خلق کدام آرایه را به یاد می‌آورد؟  
(دی ۹۸)





۵۱- آرایهٔ استعاره را در بیت زیر مشخص کنید و مفهوم آن را بنویسید. (دی ۹۹)  
 «برکن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکند»  
 ۵۲- در کدام یک از بیت‌های زیر آرایهٔ «حسن تعلیل» وجود دارد؟ دلیل خود را بنویسید.  
 (خرداد و شهریور ۹۹)

۱) تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند  
 ۲) برگن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکند

### قلمرو فکری

۵۳- معنی ابیات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) تو مشّت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند (دی ۹۹)  
 ب) برکن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکند (دی ۱۴۰۰)

۵۴- در بیت زیر مقصود شاعر از «مادر سرسپید» و «سیاه‌بخت فرزند» چیست؟  
 (دی ۹۸ و دی ۹۹)

«ای مادر سرسپید بشنو این پند سیاه‌بخت فرزند»  
 ۵۵- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید.  
 (خرداد و دی ۹۹)

الف) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته می‌سند  
 ب) دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟  
 برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟

۵۶- در بیت «پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته‌جان شنو یکی پند» مقصود شاعر را از «آتش درون» و «سوخته‌جان» بنویسید.  
 (شهریور ۹۸ و شهریور ۱۴۰۰)

### روان‌خوانی: جاسوسی که الاغ بود!

از قدیم گفته‌اند کاجی به از هیچی!

قلمرو ادبی | کنایه: کاجی به از هیچی ← مقدار بسیار کمی از یک چیز، بهتر از نبود آن چیز است.

۱- از کتاب «قصهٔ شیرین فرهاد» اثر احمد عربلو

**قلمرو زبانی** فعل «است» به قرینه معنایی محذوف است: کاجی به از هیچی [است].

روی حرف حاجی، که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب است، حرفی نمی‌توانم بزنم.

**قلمرو ادبی** مجاز: حرف ❖ سخن / کنایه: روی حرف کسی حرف‌زدن ❖ رد کردن سخن او

**قلمرو زبانی** «حرف حاجی» ترکیب اضافی و «عاملان بزرگ و عاملان قدیمی» ترکیب وصفی است.

اما خداوکیلی ما را سرِ کار نگذاشته‌ای؟ بالاغیرتاً اگر می‌خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و این جور چیزها بفرستی بگو.

**قلمرو ادبی** کنایه: سر کار گذاشتن ❖ فریب‌دادن - دنبال نخود سیاه فرستادن ❖ کسی را به کاری بیهوده گماشتن برای دور نگه‌داشتن او از کار اصلی و مهم

این خر، خر خوبی نیست، کار دستان می‌دهد. از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد.

**قلمرو ادبی** کنایه: کار دست کسی دادن ❖ آزار رساندن به کسی - از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد ❖ شرارت و فریبکاری زیاد / استعارهٔ مکنیه: باریدن شرارت و حيله‌گری

آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟

**قلمرو ادبی** کنایه: به باد دادن ❖ از بین بردن و نابود کردن

همهٔ ما از تعجب شاخ درآوردیم.

**قلمرو ادبی** کنایه: شاخ‌درآوردن ❖ بسیار تعجب کردن



## درک و دریافت

۱ درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

• پاسخ نویسنده در این داستان با استفاده فراوان از کنایه، ضرب‌المثل و اصطلاحات عامیانه و با بهره‌بردن از زبانی طنزآمیز تمام تلاش خود را کرده تا داستانی جذاب و طنزگونه بیافریند، این که چقدر موفق بوده، قضاوت با شماست!

۲ درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

• پاسخ فضای داستان را معمولاً از لحن شخصیت‌ها، به ویژه شخصیت‌های اصلی داستان، برداشت می‌کنند. فضای حاکم بر این داستان، صمیمانه، خودمانی و تا حدودی عاطفی است.



ادبیات غنائی

فصل ۳

# نی نامه

## درس ۶

### واژگان

#### واژه‌نامه‌ای

- **اشتیاق:** میل قلب است به دیدار
- **خوش‌حالت:** رهروان راه حق که از محبوب؛ در متن درس، کشش
- **سیر به سوی حق شادمان‌اند.**
- **روح انسان خداجو در راه شناخت**
- **دستور:** اجازه، وزیر
- **پروردگار و ادراک حقیقت هستی**
- **دمساز:** مونس، همراز، دردآشنا
- **ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این‌چنین**
- **سور:** جشن
- **بدحالت:** کسانی که سیر و سلوک
- **شرحه‌شرحه:** پاره‌پاره؛ **شرحه:** پاره
- **گوشتی که از درازا بریده باشند.**
- **آن‌ها به سوی حق گُند است.**
- **برحسب: مطابق، طبق**
- **بی‌گاه‌شدن: فرارسیدن هنگام غروب**
- **در مصیبت و محنت برآرند.**
- **یا شب**
- **طن: گمان، پندار**
- **پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی**
- **مستغرق: مجذوب، شیفته؛**
- **آهنگ و نغمه‌های مرتب، حجاب**
- **مستغرق‌گشتن: حیران و شیفته شدن**
- **تاب: فروغ، پرتو**
- **مستمع: شنونده، گوش‌دارنده**
- **تریاق: پادزهر، ضد زهر**
- **مستور: پوشیده، پنهان**
- **حریف: دوست، همدم، همراه**
- **نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند**

## ● غیرواژه‌نامه‌ای

● <b>بی‌روزی:</b> در درس به معنی بی‌بهره از عشق است.	● <b>سلوک:</b> رفتار و روش، در اصطلاح عرفانی به طی مراحل برای رسیدن به خدا سلوک می‌گویند.
● <b>تجلی:</b> آشکارشدن؛ در اصطلاح، روشنی‌یافتن دل عارف به نور الهی	● <b>عرضه‌دادن:</b> بیان کردن
● <b>جفت:</b> همدم، همراه	● <b>غنی:</b> بی‌نیاز
● <b>حضرت:</b> بارگاه	● <b>فراق:</b> جدایی
● <b>زیب:</b> زینت و زیور	● <b>محنت:</b> رنج و اندوه
● <b>سرزیر:</b> سرافکنده	● <b>نای:</b> ساز نی

**واژگان مهم لغت‌یابی** ● ● ● اسرار و رازها - برحسب و مطابق - سور و جشن - سیر و سلوک - شرح‌شرحه و پاره‌شده - فراق و جدایی - قُرب و نزدیکی - مستغرق و حیران - مستور و پنهان

## واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

سور   جشن و شادی	فراق   جدایی	مستور   پنهان
صور   بوق و شیپور	فراغ   آسایش	مسطور   مکتوب و نوشته‌شده

## شرح درس ششم<sup>۱</sup>

بشنواین نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند  
**معنی:** به آوای نی (= انسان کامل یا مولانا) وقتی که شکایت می‌کند گوش کن؛ نی از جدایی‌ها (جدایی عاشق از معشوق) سخن می‌گوید.  
**مفهوم:** شکایت از فراق و جدایی  
**قلمرو ادبی:** شعر در قالب مثنوی سروده شده است. / نماد: نی ☞ مولانا یا انسان کامل / جناس ناهمسان: شکایت و حکایت

۱- از کتاب «مثنوی معنوی» اثر مولانا جلال‌الدین بلخی



گز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

**معنی:** از زمانی که مرا از عالم معنویت جدا کرده‌اند، ناله و فریاد همهٔ انسان‌ها (انسان‌هایی که به جدایی مبتلا شده‌اند) را در نالهٔ من می‌توان شنید.

**مفهوم:** جدایی از اصل / مبتلابودن انسان به جدایی

**قلمرو ادبی:** نماد: نیستان ❖ عالم معنویت / مجاز: مرد و زن ❖ همهٔ انسان‌ها  
**قلمرو زبانی:** «را» نشانهٔ مفعول است. «مرد» نهاد است و «زن» معطوف به نهاد.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

**معنی:** دلی می‌خواهم که درد گشندهٔ جدایی را تجربه کرده باشد، تا بتوانم درد شوق و اشتیاقم را برایش بگویم (همدردی می‌خواهم تا حالم را بفهمد).  
**مفهوم:** فقط همدرد سخنم را درک می‌کند.

**قلمرو ادبی:** مجاز: سینه ❖ دل / کنایه: شرحه شرحه شدن سینه ❖ درد و رنج بسیار کشیدن / واج‌آرایی: صامت / ش /  
**قلمرو زبانی:** «سینه» و «شرح» مفعول هستند.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

**معنی:** هر کسی از اصل و ریشهٔ خود دور شود، دوباره به دوران وصالش (که همان اصل و ریشهٔ اوست) برمی‌گردد.  
**مفهوم:** هر چیزی به اصل خود برمی‌گردد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: اصل و وصل / بیت اشاره به آیهٔ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و نیز سخن مشهور ﴿كُلُّ شَيْءٍ يَرِجَعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ﴾ دارد.

**قلمرو زبانی:** «کسی» نهاد، «دور» مسند و «روزگار» مفعول است.

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم

**معنی:** من [برای بیان اسرار عالم معنویت] همدم و همراه همه نوع انسانی شدم؛ از کسانی که در راه سیر و سلوک به سمت خدا بسیار گُند بودند تا انسان‌هایی که در این راه بسیار سریع‌السير بودند.

**مفهوم:** بیان کردن درد فراق با همگان / خودداری از رازداری  
**قلمرو ادبی:** تضاد: بدحالان و خوش حالان / مجاز: خوش حالان و بدحالان  
 همهٔ انسان‌ها  
**قلمرو زبانی:** «نالان» و «جفت» مسند هستند.

هر کسی از طَلَن خود شد یار من / از درون من نَجَسْت اسرار من  
**معنی:** هر کس براساس حدس و گمان خود همراه من شد و حقیقت  
 حال مرا هیچ کس درنیافت.

**مفهوم:** هیچ کس حقیقت حال عاشق را درک نمی‌کند.  
**قلمرو زبانی:** «کسی» نهاد، «یار» مسند و «اسرار» مفعول است.

سَرّ من از نالَهُ من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
**معنی:** اسرار عرفانی من درون همین ناله‌های (= سخنان) من است؛ ولی  
 حواس ظاهری، توانایی درک و فهم آن‌ها را ندارد.  
**مفهوم:** ظاهر، بیانگر باطن است / ادراکات ظاهری، توان درک حقایق  
 معنوی را ندارد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: دور و نور / استعاره: نور / قدرت و توانایی /  
 مجاز: چشم و گوش / حواس ظاهری

**قلمرو زبانی:** «دور» مسند و «نور» نهاد است. فعل «نیست» در مصراع اول  
 اسنادی است و در مصراع دوم به معنی «وجود ندارد». «را» حرف اضافه  
 و به معنی «برای» است؛ ولیکن برای چشم و گوش، آن نور وجود ندارد.

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست  
**معنی:** تن و جان از همدیگر پنهان نیستند (کنار و نزدیک هم هستند)،  
 اما هیچ کس اجازه و توان دیدنِ جان را ندارد.<sup>۱</sup>

۱- این بیت در واقع مثالی برای بیت قبل است. در بیت قبل شاعر گفت که اسرار من در سخنان من است؛ سخنان را می‌شنوید اما اسرار درونی آن را درک نمی‌کنید. حال در این بیت در قالب مثالی می‌گوید: تن و جان هم کنار هم هستند، اما کسی جان را نمی‌تواند درک کند.





**مفهوم:** جان و باطن قابل ادراک نیست.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: مستور و دستور / واج‌آرایی: صامت / س /  
**قلمرو زبانی:** «مستور» مسند و «دستور» نهاد است. «دید» مصدر است  
 که «ن» آن حذف شده (مصدر مُرَحَّم)؛ بنابراین «جان» در «دید جان»  
 مضاف‌الیه است.

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

**معنی:** این آوای نی همچون آتشی سوزناک است و باد هوا نیست. هر که  
 آتش عشق در وجودش نیست، امیدوارم نابود شود.

**مفهوم:** نکوهش عاشق نبودن

**قلمرو ادبی:** تشبیه: بانگ نای به آتش / استعاره: آتش (مصراع دوم) ← عشق /  
 جناس همسان: نیست باد (باد هوا نیست) و نیست باد (نابود باد) /  
 تضاد: آتش و باد - است و نیست / واج‌آرایی: تکرار مصوت بلند / ا /  
**قلمرو زبانی:** «آتش» در مصراع اول مسند و در مصراع دوم مفعول است. «باد»  
 در مصراع اول مسند است و در مصراع دوم در معنی فعل دعایی است.  
 «نیست» در مصراع اول فعل اسنادی است و در مصراع دوم مسند است.

آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر می فتاد

**معنی:** عشق است که در وجود نی افتاده (و ناله سر داده) و عشق است که  
 می را به جوشش وامی‌دارد (عشق در همه پدیده‌ها سریان و جریان دارد).  
**مفهوم:** عشق محرک و سلسله‌جنبان همه پدیده‌هاست.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: آتش عشق (اضافه تشبیهی) / استعاره (مکنیه): جوشش  
 عشق / جناس ناهمسان: نی و می / حسن تعلیل: علت ناله نی و جوشش  
 شراب، عشق است.

**قلمرو زبانی:** «آتش» و «جوشش» مسند هستند.

نی، حریف هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید  
**معنی:** نی (انسان کامل و عارف آگاه) همدم هر کسی است که از یارش جدا شده. نواهای نی (= سخنان انسان کامل) پرده‌ها و حجاب‌ها را از مقابل چشم ما برمی‌دارد (یا: نواهای نی، رازها را آشکار کرد و اسرار ما را به همه نشان داد).

**مفهوم:** سخن عارفانه، موانع و حجاب‌ها را از سر راه طالبان و سالکان برمی‌دارد.  
**قلمرو ادبی:** جناس همسان: پرده (= آهنگ) و پرده (حجاب) / کنایه: پرده‌دریدن / آشکار کردن اسرار / نماد: نی / انسان کامل  
**قلمرو زبانی:** در مصراع نخست، فعل «است» پس از حریف محذوف است: نی (نهاد) حریف (مسند) [است] ...

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟  
**معنی:** نی هم زهر است و هم پادزهر، هم همدم است و هم مشتاق. (خاصیت نی بستگی به ظرفیت وجودی افراد دارد؛ هم دردآفرین است و هم درمان‌بخش).

**مفهوم:** نقش ظرفیت افراد در تأثیرپذیری از عشق  
**قلمرو ادبی:** نماد: نی / انسان کامل / پارادوکس: نی هم زهر است و هم تریاق (پادزهر) / تضاد: زهر و تریاق (= پادزهر) / پرسش در هر دو مصراع از نوع انکاری است.  
**قلمرو زبانی:** «زهر» و «دمساز» مفعول و «که» در هر دو مصراع نهاد و «نی» در هر دو مصراع متمم است.

نی حدیث راه پرخون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند  
**معنی:** نی (انسان کامل) از راه پر از خوف و خطر عشق سخن می‌گوید و قصه‌هایی همچون عشق لیلی و مجنون (که سرشار از درد و رنج است) را حکایت می‌کند.



**مفهوم:** راه عشق، پر از خوف و خطر است.

**قلمرو ادبی:** تلمیح: اشاره به داستان لیلی و مجنون / نماد: نی / انسان کامل  
**قلمرو زبانی:** «نی» نهاد مصراع اول است و نهاد مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

**معنی:** محرم عشق فقط عاشقانی هستند که عقل و هوش خود را کنار نهاده‌اند؛ همان‌طور که تنها مشتری گفتار، گوش است (هر کسی محرم عشق نیست).

**مفهوم:** فقط عاشق حقیقی، محرم عشق است.

**قلمرو ادبی:** اسلوب معادله: (مصراع دوم، مثال مصراع اول است) / استعاره: هوش / عشق / تناقض: محرم هوش بی هوش است / جناس ناهمسان: هوش و گوش / تشخیص: مشتری بودن گوش / مجاز: زبان / گفتار  
**قلمرو زبانی:** «بی هوش» مسند است و «گوش» نهاد. «را» در مصراع دوم فک اضافه است: مشتری زبان جز گوش نیست.

در غم ما روزها بی‌گاه شد / روزها با سوزها همراه شد

**معنی:** روزها را با غم عشق و سوز محبت به شب رساندیم.

**مفهوم:** عاشق، روز و روزگارش به سختی می‌گذرد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: روز و سوز

**قلمرو زبانی:** «روزها» در هر دو مصراع نهاد و «بی‌گاه» و «همراه» مسند هستند.

روزها گرفتار گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که جز تو پاک نیست

**معنی:** اگر روزها گذشتند و عمر طی شد، بگو برو، مهم نیست. ای معشوق، تو بمان که همچون تو موجود پاک و سبحانی وجود ندارد.

**مفهوم:** گذر عمر مهم نیست / حضور معشوق مهم است.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: باک و پاک / تضاد: رو و بمان / تشخیص: رفتن روزها و سخن گفتن با آن‌ها

**قلمروزیانی** «روزها و تو» نهاد، «نیست» در هر دو مصراع غیراسنادی است و به معنی «وجود ندارد». بر این اساس، «باک» و «پاک» نهاد این دو فعل هستند. بیت هفت جمله دارد.

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

**معنی:** همه به جز ماهی (= عاشق) از دریا (= عشق) ملول و دل‌زده می‌شوند و هر کس از عشق نصیبی نبرد و عاشق نشود، روزگارش تباه است.  
**مفهوم:** اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق

**قلمرو ادبی:** نماد: ماهی ♡ عاشق و عارف حقیقی - آب ♡ عشق و معرفت الهی / کنایه: دیرشدن روز ♡ تباهشدن روز و روزگار / جناس ناهمسان: دیر و سیر - روزی و روز / تناسب: آب و ماهی  
**قلمروزیانی** «هر که» در هر دو مصراع نهاد است. «سیر، بی‌روزی و دیر» مسند هستند. «شد» در هر دو مصراع اسنادی است.

درنیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

**معنی:** بی‌نصیبان از عشق، حال انسان‌های عاشق را درک نمی‌کنند، پس باید سخن را به پایان ببرم و تمام کنم.  
**مفهوم:** افرادی که عاشق نیستند، حال عاشق را درک نمی‌کنند.  
**قلمرو ادبی:** استعاره: پخته ♡ عارف و عاشق حقیقی - خام ♡ افرادی که عاشق نیستند / تضاد: پخته و خام  
**قلمروزیانی** «حال» مفعول و «خام» نهاد مصراع اول است.

## کارگاه‌متن‌پژوهی

### قلمروزیانی

۱ معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.  
• چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور

**مفهوم:** توصیه به دوری از افراد نادان

**قلمرو ادبی:** تضاد: شیون و سور

• پاسخ وزیر



● **گر ایدونک دستور باشد کنون** بگوید سخن پیش تو رهنمون  
**قلمرو زبانی** «باشد» به معنی «وجود داشته باشد» و غیراسنادی است.

● پاسخ | اجازه

۲ با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیرشدن روز» و «بی‌گاه‌شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلایل خود را بنویسید.

● **مکر او معکوس و او سرزیر شد** روزگارش بُرد و روزش دیر شد  
**مفهوم:** چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی!  
 ● **بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد**

**خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد**

**مفهوم:** به وصال حق رسیدن

● پاسخ | در نمونه اول «دیرشدن روز» یعنی «گذشتن زمان و تمام‌شدن روز» و در نمونه دوم «بی‌گاه‌شدن» به معنی «به آخر رسیدن روز و شب‌شدن» است؛ پس می‌توانند معادل معنایی یکدیگر باشند.

۲ نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

● **هر کسی از ظن خود شد یار من** از درون من نجست اسرار من

● پاسخ | «یار من» گروه مسندی است: هر کسی از ظن خود یار من شد. «یار» هسته و «من» مضاف‌الیه گروه مسندی است. در مصراع دوم «اسرار من» گروه مفعولی است و «اسرار» هسته و «من» مضاف‌الیه گروه مفعولی است.

**قلمرو ادبی**

۱ بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

**الف** آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد  
 ● پاسخ | «نیست باد» در مصراع اول به معنی «باد هوا نیست» به کار رفته و در مصراع دوم به معنی «نابود باد!».

ب نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید  
 ● پاسخ | «پرده» اول به معنی آهنگ است و «پرده» دوم به معنی حجاب.

### اسلوب معادله

هرگاه شاعر در یک مصراع اندیشه‌ای را مطرح کند و در مصراعی دیگر برای اندیشه مطرح شده مثالی بیاورد به آن «اسلوب معادله» می‌گویند. به عبارت دیگر، حرف حساب شاعر یک مصراع بیشتر نیست؛ اما هم برای محکم‌کاری و هم برای این‌که مخاطبش را شیرفهم کند از مثالی برای توضیح حرف خودش استفاده می‌کند:

۱ مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد

غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد

۲ عشق چون آید بزد هوش دل‌فرزانه را

دزدِ دانا می‌کشد اول چراغِ خانه را

۳ عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را

سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را

۴ شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی

آشنایان را در ایام پریشانی پیرس<sup>۱</sup>



۱ همیشه این‌گونه نیست که حرف حساب شاعر در مصراع اول و مثال آن در مصراع دوم بیاید، گاهی برعکس است، همانند نمونه چهارم و هم‌چنین در نمونه زیر:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را

عشرت امروز بی‌اندیشه فردا خوش است

- ۱- مفهوم ابیات به ترتیب: ۱) اهمیت شنونده خوب برای به سخن آمدن سخنور  
 ۲) تقابل عقل و عشق و ناتوانی عقل در برابر عشق ۳) عشق همه تعلقات را پاک می‌کند.  
 ۴) دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان‌حالی و درماندگی

۲ اصل مهم در اسلوب معادله این است که دو مصراع یک مفهوم واحد را بیان کنند؛ یعنی **تعالل معنایی** داشته باشند. علاوه بر این نکته، نباید دو مصراع به لحاظ دستوری به یکدیگر وصل باشند. به عبارت دیگر، هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری، نباید دو مصراع را از نظر دستوری به هم مرتبط کند:  
عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود

موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود  
در این بیت، مصراع‌ها از نظر دستوری به هم وصل نیستند؛ پس بیت اسلوب معادله دارد. اما بیت:  
من از روییدن خار لب دیوار دانستم

که ناکس کس نمی گردد به این بالانشینی‌ها  
اسلوب معادله ندارد؛ زیرا مصراع دوم، مفعول مصراع اول است: دانستم که ...  
۳ اگر یک بیت به طور کامل حرف حساب شاعر باشد و بیت بعد مثال آن، اسلوب معادله محسوب نمی شود. جولانگاه اسلوب معادله فقط و فقط دو مصراع است. مثلاً در نمونه زیر با این که بیت دوم مثالی برای بیت اول است، اما اسلوب معادله برقرار نیست:

سرّ من از ناله من دور نیست      لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست      لیک کس را دید جان دستور نیست

۲ در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

• پاسخ: بیت چهاردهم؛ زیرا مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است. مصراع‌ها تعادل معنایی دارند و یک مفهوم را بیان می کنند. هر دو مصراع استقلال دستوری دارند.

### قلمرو فکری

۱ مقصود مولوی از «نی» و «نیستان» چیست؟

• پاسخ: نی: مولانا یا انسان کامل / نیستان: عالم معنویت و عشق

۲ کدام بیت به این سخن مشهور «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود بازمی‌گردد) اشاره دارد؟

پاسخ بیت چهارم: هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

۲ حافظ در هر یک از بیت‌های زیر بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف- در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد  
مفهوم: هر کسی شایستگی ورود به عالم عشق را ندارد.

قلمرو زبانی «کس، محرم و گمانی» به ترتیب نهاد، مسند و مفعول هستند.  
پاسخ بیت ششم: هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

ب- زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست  
مفهوم: گذشتن عمر اهمیتی ندارد.

قلمرو ادبی تشبیه: خرمن عمر (اضافه تشبیهی) / کنایه: آتش به خرمن چیزی زدن ناپود کردن - به برگ کاهی نیست بی‌ارزش است  
قلمرو زبانی «م» در «آتشم» مضاف‌الیه «عمر» است / زمانه گر آتش به خرمن عمر من بزند

پاسخ بیت شانزدهم: روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که جز تو پاک نیست

۴ جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

شماره بیت	مفهوم
سیزدهم	دشوار و پرخطر بودن راه عشق
هفتم	حواس ظاهری توانایی درک اسرار عشق را ندارد. ظاهر بیانگر باطن است.
هفدهم	اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق
دوازدهم	نقص ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق
دهم	عشق در همه هستی جریان دارد و عامل محرک همه چیز است.





## کنج حکمت: آفتاب جمال حق<sup>۱</sup>

گفت که: چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند،  
مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟

**معنی:** گفت: وقتی من به درگاه الهی برسم و نور جمال خداوند بر من  
بتابد، من خودم را هم فراموش می‌کنم؛ چگونه به یاد تو باشم؟

**مفهوم:** حیرت و بی‌خودی عاشق در برابر معشوق

**قلمرو ادبی:** تشبیه: آفتاب جمال

**قلمرو زبانی:** «چون» در جمله «چون من در آن حضرت رسم» حرف ربط  
وابسته‌ساز است و در جمله «از تو چون یاد کنم» قید است.

چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او  
را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی‌آنک آن بزرگ نزد حق یاد کند و عرضه  
دهد، حق آن را برآرد.

**معنی:** وقتی خداوند بنده‌ای را برگزید و او را محو خود کرد، هر کس به  
این فرد برگزیده متوسل شود و حاجتی بخواهد، بدون آن که آن شخص  
بزرگ و برگزیده یادش باشد و آن خواسته را از خدا بخواهد، خداوند آن  
خواسته را برآورده می‌کند.

**مفهوم:** توسل به اولیاءالله، حلال مشکلات است.

**قلمرو ادبی:** کنایه: مستغرق حق گردیدن ◀ محو خدا شدن - دامن کسی  
را گرفتن ▶ به کسی متوسل شدن

## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۵۷- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(۹۹ خرداد)

الف) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

(۹۸ دی)

ب) در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

۱- از کتاب «فیه ما فیه» اثر مولانا جلال‌الدین بلخی

۵۸- املاى درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (دى ۹۹)

«تن ز جان و جان ز تن (مستور - مسطور) نيست»

۵۹- در بيت زير نقش دستورى گروه‌هاى اسمى مشخص شده را بنويسيد.

(دى ۹۹ و شهريور ۹۹)

«هرکسى از ظن خود شد يار من از درون من نجست اسرار من»

۶۰- نقش دستورى هر يك از واژه‌هاى مشخص شده را بنويسيد.

(شهريور ۱۴۰۰)

«کز نيستان تا مرا بربريده‌اند در نفيرم مرد و زن ناليده‌اند»

### قلمروادبى

۶۱- در بيت زير آرايهٔ درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خرداد ۹۹)

«آتش عشق است کاندر نى فتاد

جوشش عشق است کاندر مى فتاد»

(تشبيه - جناس همسان)

۶۲- در بيت زير آرايهٔ درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (دى ۹۹)

«شانه مى آيد به کار زلف در آشفته‌گى

آشنايان را در ايام پریشانى پيرس»

(اسلوب معادله - جناس)

۶۳- در بيت زير آرايهٔ درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (شهريور ۱۴۰۰)

«محرم اين هوش جز بى هوش نيست

مر زبان را مشتري جز گوش نيست»

(اسلوب معادله - سجع)

۶۴- آرايهٔ مشترک دو بيت زير چيست؟ (دى ۹۸ و شهريور ۹۹)

«شانه مى آيد به کار زلف در آشفته‌گى آشنايان را در ايام پریشانى پيرس»

«محرم اين هوش جز بى هوش نيست مر زبان را مشتري جز گوش نيست»

۶۵- مفهوم نمادين واژهٔ مشخص شده چيست؟ (دى ۹۸)

«بشنواين نى چون حکايت مى کند از جدايى‌ها شکايت مى کند»



۶۶- بیت زیر را از نظر کاربرد جناس تام (همسان) بررسی کنید. (خرداد ۹۸)  
 «نی حریف هر که از یاری بُرید پرده‌هایش پرده‌های ما درید»

۶۷- بیت زیر اسلوب معادله دارد یا تضمین؟ (شهریور ۹۸)  
 «مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد غنچهٔ خاموش بلبل را به گفتار آورد»

۶۸- در مصراع «پرده‌هایش پرده‌های ما درید» تفاوت معنایی «پرده» آرایهٔ ..... را پدید آورده است. (شهریور ۹۸)

۶۹- آرایهٔ مشترک ابیات زیر اسلوب معادله است یا حسن تعلیل؟ یک دلیل بنویسید. (خرداد ۹۸)

■ عشق چون آید بردهوش دل‌فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را  
 ■ محرم این هوش جز بی‌هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

۷۰- نام پدیدآورندهٔ هر یک از آثار زیر را بنویسید. (شهریور ۹۹)  
 الف) فیه ما فیه ب) قصهٔ شیرین فرهاد

۷۱- مفهوم کنایهٔ مشخص شده چیست؟ (دی ۹۸)  
 ■ هر که بی‌روزی است روزش دیر شد

### قلمرو فکری

۷۲- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید.  
 الف) سَرّ من از نالَهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست (خرداد ۹۹)

ب) هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من (شهریور ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

پ) در غم ما روزها بی‌گاه شد روزها با سوزها همراه شد (شهریور ۹۸)

۷۳- در بیت زیر منظور از «نیستان» چیست؟ (شهریور ۹۸)  
 «کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند»

۷۴- مفهوم کلی بیت «هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی‌روزی است روزش دیر شد» چیست؟ (دی ۱۴۰۰)

۷۵- مفهوم کدام بیت بیانگر این موضوع است که «ظاهر انسان بیانگر احوال درونی اوست»؟

(خرداد ۹۸)

- ۱) سَرِّ مَنْ از نالَهُ مَنْ دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
- ۲) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۷۶- مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

(شهریور ۱۴۰۰)

«نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند  
شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف»

۷۷- کدام یک از ابیات زیر به سخن مشهور «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجَعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» اشاره دارد؟

(شهریور ۹۹)

- ۱) کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
- ۲) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

# در حقیقت عشق

## درس ۷

### واژگان

#### واژه‌نامه‌ای

- بزم: محفل، ضیافت
- سودا: خیال، دیوانگی
- بی‌خودی: بی‌هوشی، حالت از خودرستگی
- شیدایی: دیوانگی
- و به معشوق پیوستن
- فرض: لازم، ضروری، آن‌چه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.
- جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی
- کمال: کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفت‌های خوب
- جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند
- حُسن: نیکویی، زیبایی
- روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آن‌چه از مقوله روح و جان باشد.
- محب: دوستدار، یار، عاشق
- مَمات: مرگ، مردن
- سامان: درخور، میسر، امکان
- نغمه: نوا، ترانه، سرود

#### غیرواژه‌نامه‌ای

- خودرأی: خودسر، کسی که به نظر دیگران اعتنا نکند.
- لایق: سزاوار و شایسته
- مأوا: پناهگاه
- مطلوب: خوشایند، محبوب
- غایت: نهایت
- مسلّم‌شدن: قطعی شدن، مختص گشتن
- قوت: غذا، خوراک
- وصول: رسیدن
- لابد: ناچار

واژگان مهم املاسی ●●● ازل و ابد - ایثار و ترجیح - بزم و ضیافت - حیات و زندگی - فرض و واجب - محنت و رنج - ملجأ و مأوا - منسوب و وابسته

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

حیات	زندگی	منسوب	وابسته و خویشاوند
حیا	محوطهٔ روباز خانه	منسوب	گماشته

## شرح درس هفتم

### در حقیقت عشق!

بدان که از جملهٔ نام‌های حُسن یکی «جمال» است و یکی «کمال» و هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال‌اند.

**معنی:** بدان که حُسن نام‌های متعددی دارد؛ یکی از آن نام‌ها «جمال» است و نام دیگرش «کمال» و تمامی موجودات عالم، اعم از روحانی (مثل فرشتگان) و جسمانی (مثل اشیا)، خواهان کمال هستند. **مفهوم:** همه طالب کمال و جمال هستند.

**قلمرو ادبی:** سجع و جناس: جمال و کمال / تضاد: روحانی و جسمانی  
**قلمرو زبانی:** «جمال، کمال (اَوَّل)، موجود و طالب» همگی مسند هستند.

به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود، الاً به واسطهٔ عشق.

**معنی:** به زیبایی که خواستهٔ همه است به سختی می‌توان دست پیدا کرد؛ زیرا رسیدن به زیبایی فقط به واسطهٔ عشق امکان‌پذیر است. **مفهوم:** تا عاشق نشوی، حُسن را درک نمی‌کنی. / لازمهٔ درک حُسن، عشق‌ورزی است.

**قلمرو زبانی:** «مطلوب و ممکن» هر دو مسند هستند.

۱- از کتاب «فی حقیقة العشق» اثر شهاب‌الدین سهروردی



عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید.

**معنی:** عشق هر کسی را به حریم خود راه نمی‌دهد و در همه جایی سُکنی نمی‌گزیند و خود را به هر کسی نشان نمی‌دهد.

**مفهوم:** هر کسی شایستهٔ عاشق شدن نیست.

**قلمرو ادبی:** تشخیص: راه‌ندان، مأوانکردن و روی‌نمودنِ عشق / مجاز: دیده  
انسان / سجع: ندهد و نکند

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند و عشق خاص‌تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد، اما همه محبتی عشق نباشد.

**معنی:** محبت وقتی به اوج و نهایت خود رسد، به آن عشق می‌گویند. عشق ویژه‌تر و خاص‌تر از محبت است؛ زیرا در همهٔ عشق‌ها محبت هست، اما در هر محبتی عشق وجود ندارد.

**مفهوم:** عشق والاتر و فراتر از محبت است.

**قلمرو زبانی:** «عشق (اول و آخر)» مسند است.

به عالم عشق – که بالای همه است – نتوان رسیدن، تا از معرفت و محبت دو پایهٔ نردبان نسازد.

**معنی:** کسی به عشق نمی‌رسد، مگر این‌که ابتدا از دو مرحلهٔ شناخت و محبت عبور کرده باشد (معرفت و محبت دو پایهٔ نردبانی هستند که انسان را به عشق می‌رسانند).

**مفهوم:** شناخت و محبت، پیش‌نیاز عشق است.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: معرفت و محبت به پایهٔ نردبان

**قلمرو زبانی:** «بالا» مسند و «همه» مضاف‌الیه است.

در عشق قدم‌نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند. عشق آتش است؛ هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند.

**معنی:** کسی می‌تواند به طور قطعی قدم به عالم عشق بگذارد (عاشق شود) که وابستگی‌های مادی خود را فراموش کند و خود را در راه عشق فدا کند. عشق مانند آتش است؛ هر جا باشد کسی دیگر نمی‌تواند بماند. عشق و آتش هر جا برسند همه‌چیز را می‌سوزانند و به شکل خودشان درمی‌آورند. **مفهوم:** عاشق، خود را فراموش می‌کند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: قدم‌نهادن در عشق ❖ عاشق شدن - با خود نبودن ❖ رهاکردن وابستگی‌ها - رخت‌نهادن ❖ مستقر شدن، ماندن / تشبیه: عشق به آتش **قلمرو زبانی:** «ایثار و آتش» مسند هستند.

در عشق، کسی قدم نهد کیش جان نیست  
با جان بودن به عشق در سامان نیست

**معنی:** کسی می‌تواند در عالم عشق قدم بگذارد که جان نداشته باشد (ترک جان کرده باشد، به مقام فنا رسیده باشد)؛ زیرا امکان ندارد کسی جانش را حفظ کند و با وجود این، وارد قلمرو عشق هم بشود.

**مفهوم:** جان‌فشانی عاشق

**قلمرو ادبی:** کنایه: قدم‌نهادن در عشق ❖ عاشق شدن

**قلمرو زبانی:** ضمیر «ش» در «کیش» متمم است: کیش جان نیست ❖ که برای او جانی نیست. فعل «نیست» در مصراع اول غیراسنادی و به معنی «وجود ندارد» است.

ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمد.

**معنی:** ای عزیز، رسیدن به خداوند واجب است و به ناچار هر چیزی که



انسان را به خدا رساند، آن هم در نزد طالبان و سالکان واجب است. عشق واسطهٔ رساندن انسان به خداوند است؛ پس به این دلیل است که عشق در راه رسیدن به خدا واجب است.

**مفهوم:** عشق، ابزار سیر و سلوک الی الله است.

**قلمرو زبانی:** «فرض» (هر سه مورد) مسند است. «لابد»<sup>۱</sup> قید است.

کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب.

**معنی:** کار سالکان و مریدان این است که در وجود خود چیزی جز عشق نخواهند. وجود عاشق وابسته به عشق است؛ بی عشق نمی‌تواند زندگی کند. زندگی واقعی از عشق سرچشمه می‌گیرد و مرگ حقیقی در بی‌عشقی است. **مفهوم:** کسی که عاشق نیست با مُرده تفاوتی ندارد.

**قلمرو ادبی:** پرسش انکاری: چگونه زندگانی کند؟ ❖ نمی‌تواند زندگانی کند. / تضاد: حیات و ممات

**قلمرو زبانی:** «عشق» و «بی‌عشق» در «حیات از عشق می‌شناس» و «ممات بی‌عشق می‌یاب» مسند هستند.

سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد و خودرای بود. عاشقی بی‌خودی و بی‌رایی است.

**معنی:** جنون ناشی از عشق برتر از تیزهوشی و زیرکی کل جهان است و این دیوانگی عاشقانه بر همهٔ عقل‌ها برتری دارد. هر کس عاشق نیست، مغرور، پرکینه و خودپسند است. عاشقی غافل‌بودن از خود و وارستگی است.

**مفهوم:** تقابل عقل و عشق و برتری عشق بر عقل

**قلمرو ادبی:** تناقض: دیوانگی بر عقل افزون آید / تضاد: عشق و عقل

---

۱- بد نیست بدانید «بَدَّ» در زبان عربی به معنای چاره است و «لا بُدَّ» در عربی، یعنی «چاره‌ای نیست»؛ این واژه در زبان فارسی به معنی «ناچار» به کار می‌رود.

**قلمرو زبانی** «افزون، عاشق، خودبین، خودرای و بی خودی» مسند هستند؛ «پرکین» و «بی‌رایی» نیز معطوف به مسند هستند.

در عالم پیر، هر کجا برنایی است  
عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

**معنی:** در این عالم پیر هر جا که جوانی هست، امیدوارم که عاشق شود؛ زیرا عشق، برترین شوق و شیفتگی است.

**مفهوم:** توصیه به عشق‌ورزی


**قلمرو ادبی:** تضاد: پیر و برنا / تشخیص: «پربودن» عالم / تشبیه: عشق به سودا (= تجارت) / واج‌آرایی: /ش / در مصراع دوم / ایهام: سودا: ۱ تجارت شیفتگی ۲

**قلمرو زبانی** «برنایی» نهاد است؛ زیرا فعل «است» در معنی غیراسنادی «وجود دارد» به کار رفته. «عاشق» در مصراع دوم مسند است.

ای عزیز، پروانه قوت از عشق آتش خورد، بی‌آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد، تا آن‌گاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش ببندد؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

**معنی:** ای عزیز، عشق آتش برای پروانه همانند غذاست (ضروری است)، بدون آتش آرام و قرار ندارد و در آتش، وجود خود را فنا می‌کند؛ تا زمانی که عشق با او کاری کند که همه جهان برای او مثل آتش شود (به هر جا نگاه کند چیزی جز معشوق نبیند). [پروانه] هنگامی که به آتش می‌رسد خود را در آن می‌افکند و خودش هم نمی‌تواند میان آتش و غیر آتش فرق بگذارد، چرا؟ زیرا عشق، تماماً همانند آتش است.

**مفهوم:** جان‌فشانی عاشق / فنای عاشق در معشوق

**قلمرو ادبی:** نماد: پروانه  عاشق پاکباز / تشبیه: «آتش عشق» (اضافه تشبیهی) / تناسب: آتش و پروانه



**قلمرو زبانی ۱** «آتش» در «همه جهان آتش بیند» و در «همه خود آتش است» مسند است. «همه» و «خود» در جمله «زیرا که عشق، همه خود آتش است» بدل هستند برای «عشق».

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

**۱** از متن درس، معادل معنایی برای قسمت‌های مشخص شده بیابید.  
**بیم** آن است کز غم عشقت سر برآرد دلم به **شیدایی**  
**قلمرو زبانی ۱** «است» غیراسنادی است و «بیم» نهاد است.

• پاسخ | سودا

• **درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد**

من ز عشقت با همه دردی که دارم **ناگزیرم**

**قلمرو زبانی ۱** «ناگزیرم» مسند است، زیرا «م» در «ناگزیرم» مخفف فعل اسنادی است.

• پاسخ | لابد

**۲** واژه‌های مهم املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

• پاسخ | بزم و ضیافت - فرض و واجب - حیات و زندگی - ازل و ابد - منسوب و وابسته - ملجأ و مأوا - ایثار و ترجیح - محنت و رنج

## درس‌نامه

### افعال مسندپذیر

افعال مسندپذیر به دو دسته تقسیم می‌شوند:

**الف** - افعالی که به‌جز مسند به نهاد هم نیاز دارند: استن، بودن، شدن، گشتن، گردیدن، به نظر آمدن، به حساب آمدن و ...  
 هوای بهاری (نهاد) روح‌بخش (مسند) است.

→ افعالی که به جز مسند و نهاد به «مفعول» نیز نیاز دارند:

۱ گردانیدن و مترادفات آن: نمودن، ساختن و کردن:

باران هوا را سرد کرد (گردانید، نمود، ساخت)

نهاد مفعول مسند

۲ نامیدن و مترادفات آن: گفتن، صدازدن، خواندن، لقب دادن، صدا کردن:

مردم تختی را جهان پهلوان نامیده‌اند (گفته‌اند، خوانده‌اند، صدا زده‌اند،

لقب داده‌اند، صدا کرده‌اند).

نهاد مفعول مسند

۳ شمردن و مترادفات آن: به حساب آوردن، محسوب کردن، به شمار

آوردن، تلقی کردن:

محققان مولانا را عارف می‌شمردند (به حساب می‌آوردند، محسوب می‌کنند،

به شمار می‌آوردند، تلقی می‌کنند).

نهاد مفعول مسند

۴ پنداشتن و مترادفات آن: دیدن، دانستن، یافتن:

متخصصان آن دختر را نابغه پنداشتند (دیدند، دانستند، یافتند).

نهاد مفعول مسند

در افعالی که به عنوان مترادف معرفی کردیم، حتماً باید

دقت کنیم که معنی آن‌ها، مطابق فعل اصلی باشد؛ مثلاً «ساختن»

معانی متعددی دارد:

۱ بناکردن ۲ سازگاری داشتن ۳ گرداندن

اگر در جمله‌ای «ساختن» به معنی «گرداندن» باشد مسندپذیر است،

در غیر این صورت مسند نمی‌گیرد:

۱ بتا خانه را ساخت. ۲ این غذا به تو نمی‌ساخت. ۳ معلم را

عصبانی (= مسند) ساختند.

در میان سه نمونه فوق، فقط نمونه سوم مسند می‌پذیرد؛ زیرا فعل

«ساختن»، در این مثال به معنی «گرداندن» است.

گاهی برخی از افعال دسته «ب» به جای مفعول، با متمم

به کار می‌روند: بچه‌ها (نهاد) به او (متمم) رونالدو (مسند) می‌گفتند.



۲ اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

**الف** نهاد + مسند + فعل ➡ به خدا رسیدن (نهاد) فرض (مسند) است.

**ب** نهاد + مفعول + مسند + فعل ➡ عارفان (نهاد) محبت را (مفعول) عشق

(مسند) خوانند.

### قلمروادبی

۱ کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

• ببین آخر که آن پروانه خوش<sup>۱</sup> چگونه می‌زند خود را به آتش

• چو از شمعی رسد پروانه را نور درآید پرزنان پروانه از دور

• پاسخ | پروانه در متن درس و در این دو بیت نماد عاشق و عارف حقیقی

است که جان خود را در راه عشق می‌دهد و در معشوق فنا می‌شود.

۲ برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

• پاسخ | کنایه: رخت‌نهادن ➡ ماندن و مستقرشدن / تشبیه: عشق، آتش

است. / سجع: بدان که از جمله نام‌های حُسن، یکی جمال است و یکی

کمال ➡ جمال و کمال

### قلمروفکری

۱ سهروردی شرط دستیابی به عالم عشق را چه می‌داند؟

• پاسخ | عبور از دو مرحله معرفت و محبت

۲ درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.

**الف** سودای عشق از زیر کی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها

افزون آید.

• پاسخ | عشق بر عقل برتری دارد. / ترجیح زندگی عارفانه و عاشقانه بر

زندگی عاقلانه

**ب** ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا

رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان.

• پاسخ | هر وسیله‌ای که انسان را به خدا برساند، داشتن آن وسیله واجب

و لازم است.

۱- به ضرورت قافیة شعر، در این جا، «خوش»، «خَش» xash خوانده می‌شود.

۲ دربارهٔ ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

**الف** صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع

لایق صحبتِ بزم تو شدن آسان نیست

**قلمرو ادبی** تشبیه: باید چون شمع صبر کرد. / کنایه: دل سوخته ❖ دل عاشق  
❖ پاسخ ❖ عشق، هر کسی را به خود راه نهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید.

مفهوم مشترک ❖ هر کسی شایستهٔ ورود به عالم عشق نیست.

**ب** من که هر آن چه داشتم اول ره گذاشتم

حال برای چون تویی، اگر که لایقم بگو

**قلمرو زبانی** «لایق» مسند است؛ زیرا «م» در «لایقم» مخفّف فعل اسنادی است.

❖ پاسخ ❖ در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم باشد که با خود نباشد و ترک خود کند و خود را ایثار عشق کند.  
مفهوم مشترک ❖ اگر می‌خواهی شایستهٔ عشق شوی، باید خود را فراموش کنی.

**پ** بی عشق زیستن را جز نیستی چه نام است؟

یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

**قلمرو زبانی** «را» در مصراع اول «فکّ اضافه» است: بی عشق زیستن را جز نیستی چه نام است ❖ نام بی عشق زیستن جز نیستی چه است؟  
❖ پاسخ ❖ حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب.

مفهوم مشترک ❖ زندهٔ واقعی کسی است که عاشق است و مردهٔ حقیقی کسی است که از عشق بی‌بهره است.

**ت** می‌تواند حلقه بر در زد حریمِ حُسن را

در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست

**قلمرو زبانی** «را» در مصراع اول «فکّ اضافه» است: می‌تواند حلقه بر در زد حریمِ حُسن را ❖ می‌تواند حلقه بر درِ حریمِ حُسن بزند.



«پاسخ» وصول به حُسن ممکن نباشد، آلا به واسطهٔ عشق. مفهوم مشترک «زیبایی و جمال را کسی درک می‌کند که عاشق باشد».

## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۷۸- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(الف) پروانه قوت از عشق آتش خورد (شهریور ۹۹)

(ب) ای عزیز به خدا رسیدن فرض است. (شهریور ۱۴۰۰)

(پ) محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند. (دی ۹۹)

۷۹- املائی کدام واژه در عبارت زیر نادرست است؟ شکل درست آن را بنویسید. (شهریور ۹۸)

«پس عشق از بحر این معنی، فرض راه آمد»

۸۰- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (شهریور ۹۸)

«عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند»

۸۱- الگوی ساخت همهٔ گزینه‌ها، به جز جملهٔ گزینهٔ ..... «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است. (خرداد ۹۹)

(۱) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.

(۲) محبت به غایت را عشق خوانند.

(۳) برخی عاشق را دیوانه پندارند.

(۴) عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.

۸۲- الگوی ساخت کدام گزینه «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است؟ (دی ۹۹)

(۱) زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.

(۲) عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند.

(۳) در این سفر، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.

(۴) عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.

۸۳- الگوی ساخت همهٔ گزینه‌ها، به جز ..... «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است. (شهریور ۱۴۰۰)

(۱) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند. (۲) عشق حقیقی دل و جان را پاک می‌گرداند. (۳) مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند. (۴) پروانه همهٔ جهان را آتش بیند.

۸۴- نقش واژهٔ مشخص‌شده در «عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند» چیست؟ (دی ۹۸)

### قلمرو ادبی

۸۵- در عبارت «بدان که از جملهٔ نام‌های حُسن یکی جمال است و یکی کمال.» کدام واژه‌ها «سجع» دارند؟ (شهریور ۹۹)

۸۶- مفهوم نمادین «پروانه» در بیت زیر چیست؟  
«ببین آخر که آن پروانهٔ خوش چگونه می‌زند خود را به آتش»

۸۷- آرایهٔ مناسب را از مقابل بیت زیر انتخاب کنید. (دی ۱۴۰۰)

«در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق‌بادا که عشق خوش‌سودایی است»  
(اسلوب معادله - تضاد)

### قلمرو فکری

۸۸- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید.  
الف) عشق به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید (خررداد ۹۹)  
ب) در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق‌بادا که عشق خوش‌سودایی است (شهریور ۹۹)  
پ) در عشق قدم‌نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد.

(خررداد ۹۸ و شهریور ۹۹)

۸۹- با توجه به عبارت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.  
«محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند. عشق خاص‌تر از محبت است و محبت خاص‌تر از معرفت است. به عالم عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایهٔ نردبان نسازد.»

الف) سهروردی شرط دستیابی به عالم عشق را چه می‌داند؟  
ب) نهایت محبت چه نام دارد؟





۹۰- با توجه به عبارت زیر شرط راه یابی به عالم عشق چیست؟ (شهریور ۱۴۰۰)

«در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد و ترک خود کند»

۹۱- عین القضاة در عبارت «حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب» چه چیز را سبب ادامه زندگی می داند؟ (شهریور ۹۸)

۹۲- مفهوم درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. «من که هر آن چه داشتم اول ره گذاشتم» (شهریور ۹۹)

حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو  
 (دشواری راه عشق - از جان گذشتگی عاشق)

### شعر خوانی: صبح ستاره باران<sup>۱</sup>

ای مهربان تراز برگ در بوسه های باران / بیداری ستاره در چشم جویباران

**مفهوم:** توصیف لطافت و زیبایی معشوق

**قلمرو ادبی:** این شعر در قالب غزل سروده شده و فاقد ردیف است. واژه های «باران، جویباران، ستاره باران و ... قافیه شعر هستند. / تشخیص: مهربانی برگ - بوسه باران - بیداری ستاره - چشم جویباران / تشبیه: معشوق به برگ، معشوق به درخشش ستاره (تشبیه پنهان) / کنایه: بیدار بودن ستاره / درخشنده بودن ستاره / واج آرایبی: صامت / ب /

آیینۀ نگاهت پیوند صبح و ساحل / لبخند گاه گاهت صبح ستاره باران

**مفهوم:** توصیف نگاه و لبخند معشوق

**قلمرو ادبی:** تشبیه: آیینۀ نگاه (اضافه تشبیهی) - نگاه به پیوند صبح و ساحل - لبخند به صبح ستاره باران / کنایه: صبح ستاره باران / صبح نورانی و پر از ستاره / استعاره: ستاره / دندان های معشوق  
**قلمرو زبانی:** فعل «است» به قرینه معنوی از پایان دو مصراع حذف شده است. «پیوند» و «صبح» مسند هستند. «گاه گاه» صفت لبخند است.

۱- از مجموعه «مثل درخت در شب باران» اثر محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

باز آ که در هوایت خاموشیِ جنونم / فریادهای برانگیخت از سنگِ کوهساران  
**مفهوم:** طلب کردن معشوق / حالِ عاشقِ در فراق، صدای سنگ را هم در می آورد.  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: فریادزدن سنگ - خاموشی جنون / تضاد: خاموشی  
 و فریاد / نماد: سنگ ❖ سختی و انعطاف ناپذیری / اغراق: فریادزدن سنگ  
**قلمرو زبانی:** «خاموشی» و «فریادها» به ترتیب نهاد و مفعول هستند.

ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز  
 کاین گونه فرصت از کف دادند بی شماران

**مفهوم:** غنیمت شمردن فرصت  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: سخن گفتن با جویبار و گریختن جویبار<sup>۱</sup> / کنایه: فرصت  
 از کف دادن ❖ ضایع کردن وقت و فرصت  
**قلمرو زبانی:** «فرصت» مفعول و «بی شماران» نهاد است.

گفتی: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم:  
 «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران»

**مفهوم:** دوام عشق / وفاداری عاشق  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: نشستن مهر / تضمین: این بیت با اندکی تغییر  
 متعلق به سعدی است.<sup>۲</sup>  
**قلمرو زبانی:** «مهري» در مصراع نخست نهاد است. مفعول در مصراع دوم  
 حذف شده است: [مهر] را بیرون نمی توان کرد.

۱- برخی از همکاران عزیزم، «جویبار» را استعاره از معشوق گرفته اند. هر چند گریزپایی  
 معشوق تصویری آشنا و مکرر در شعر فارسی است، اما معتقدم تا زمانی که می شود واژه های  
 را در معنی حقیقی آن فهمید، مجوزی برای حرکت به سمت معنی استعاری و مجازی  
 نداریم؛ زیرا اصل بر این است که واژه ها در معنی حقیقی خود به کار می روند؛ مگر این که  
 نتوان واژه های را در معنی اصلی و حقیقی خود معنا کرد.

۲- بیت سعدی چنین است: «سعدی به روزگاران مهري نشسته بر دل / بیرون  
 نمی توان کرد آلا به روزگاران»



پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند  
دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

**مفهوم:** گذر عمر و ناپایداری دنیا

**قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه: دیوار زندگی / کنایه: نقش بستن / اثری به جا گذاشتن، فعالیت داشتن، هنرمندی کردن / واج آرایی: صامت / گ / در مصراع دوم

**قلمرو زبانی:** «بسیار» نهاد است برای فعل بودند (= وجود داشتند). «را» در مصراع دوم حرف اضافه است به معنی «بر».

وین نغمهٔ محبت، بعد از من و تو ماند  
تا در زمانه باقیست آواز باد و باران

**مفهوم:** ماندگاری عشق

**قلمرو ادبی:** تشبیه: نغمهٔ محبت (اضافهٔ تشبیهی) / تناسب: باد و باران، نغمه و آواز / تشخیص: آواز باد و باران  
**قلمرو زبانی:** «نغمه» و «آواز» نهاد و «باقی» مسند است.

## سؤالات امتحان نهایی

۹۳- مصراع دوم هر یک از بیت‌های زیر را بنویسید.

(الف) وین نغمهٔ محبت بعد از من و تو ماند (خرداد ۹۹)

(ب) آیینۀ نگاهت پیوند صبح و ساحل (دی ۹۸ و دی ۹۹)

۹۴- مصراع اول بیت زیر را بنویسید. (خرداد ۹۸)

..... بیداری ستاره، در چشم جویباران

۹۵- جای خالی را با مصراع مناسب پر کنید. (شهریور ۹۸)

«ای مهربان تر از برگ در بوسه‌های باران .....»

۹۶- در بیت زیر جاهای خالی را با واژه‌های مناسب پر کنید. (شهریور ۹۹)

«ای مهربان تر از برگ ..... بیداری ستاره .....»



ادبیات سفر و زندگی

فصل ۴

### واژگان

#### واژه‌نامه‌ای

- **چریغ آفتاب:** طلوع آفتاب، صبح زود
- **اتراق:** توقف چندروزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت‌گزیدن
- **چشمگیر:** شایان توجه، بارزش و مهم
- **حواله:** نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.
- **استبعاد:** دوردانستن، بعیدشمردن چیزی؛ **استبعاد داشتن:** بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری
- **رواق:** بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم
- **بازبسته:** وابسته، پیوسته و مرتبط
- **سرپرزدن:** توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند.
- **پانوراما:** پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان‌که هر کس در آن‌جا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.
- **سوء هاضمه:** بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سر دل یا نفخ همراه است.
- **تداعی:** یادآوری، به خاطر آوردن
- **جزاره:** ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.
- **صباح:** بامداد، سپیده‌دم، پگاه.

<p><b>طاق:</b> سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ <b>طاق ضربی:</b> طاق احداث شده بین دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می سازند.</p> <p><b>طبّق:</b> سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می گذارند.</p> <p><b>طبلسان:</b> نوعی ردا</p> <p><b>غایت القصوی:</b> حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب</p> <p><b>فرخنده پی:</b> خوش قدم، نیک پی، خوش یمین</p> <p><b>فرسخ:</b> فرسنگ، واحد اندازه گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر</p> <p><b>کازیه:</b> جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی</p>	<p>رو باز که برای قراردادن کاغذ، پرورنده یا نامه ها روی میز قرار می دهند.</p> <p><b>کی:</b> پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسله کیان</p> <p><b>کیانی:</b> منسوب به کیان؛ <b>کیان:</b> کی ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا</p> <p><b>مار غاشیه:</b> ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ <b>غاشیه:</b> سوره ای از قرآن، یکی از نام های قیامت</p> <p><b>مَرکب:</b> اسب، آن چه بر آن سوار شوند.</p> <p><b>مستعجل:</b> زودگذر، شتابنده</p> <p><b>مغان:</b> موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند.</p> <p><b>نَمَط:</b> بساط شطرنج</p>
---	--

### غیرواژه نامه ای

<p><b>بارو:</b> دیوار دور شهر، قلعه</p> <p><b>تحریر:</b> نوشتن</p> <p><b>خط خواندن:</b> در درس به معنی فرمانبری کردن است.</p> <p><b>جفا:</b> ستم</p> <p><b>چشم زدن:</b> ترسیدن</p> <p><b>دمو کراسی:</b> حکومتی که مبنای</p>	<p>اداره کردن آن، نظر اکثریت مردم است.</p> <p><b>قریب:</b> نزدیک</p> <p><b>قطور:</b> ضحیم، کلفت</p> <p><b>کرانه:</b> ساحل</p> <p><b>محدّب:</b> برآمده، مقابل مقعر</p> <p><b>ملزم:</b> مجبور</p> <p><b>مهد:</b> گهواره</p>
---	---



**واژگان مهم املائی** ●●● آب قنات - آجر و ملاط - اتراق و توقّف - آقان و آتن - بساط شطرنج - تحریر و کتابت - چریغ و روشنایی - حواله مالی - طاق ضربی - طاق و سقف - طبّق و سینی - طیلسان و ردا - مار غاشیه - مهد و گهواره - فرسخ و مسافت - قریب و نزدیک - نواحی و مناطق - هاضمه و گوارش

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

طاق	سقف	قریب	نزدیک
طاق	نام درختی کویری	غریب	عجیب، بیگانه
نواحی	جمع ناحیه		
نواهی	جمع نهی، آنچه در دین انجام‌دادن آن ممنوع باشد		

## شرح درس هشتم

هنگام چریغ آفتاب، کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم.  
**معنی:** صبح زود، کنار قناتی به نام حسنی، در شهر سیرجان توقف می‌کردیم.  
**قلمرو زبانی:** هنگام چریغ آفتاب: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

امسال که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام، اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! ... آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت‌القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی‌پایان است.

**معنی:** امسال که به اروپا رفتم، فکر می‌کنم که برای خود، جهان را گشته‌ام، اما هیچ بعید نیست که زنده باشم و روزی خاطراتم را از سفر ماه بنویسم! انسان به هر جا که می‌رود فکر می‌کند به نهایت هدف خود رسیده است، در حالی که دنیا بی‌پایان است.  
**مفهوم:** پایان‌ناپذیر بودن آرزوهای انسان

۱- از کتاب «از پاریز تا پاریس» اثر محمدابراهیم باستانی پاریزی

**قلمرو ادبی** پرسش انکاری: چه استبعادی دارد؟ ❖ استبعادی ندارد.

**قلمرو زبانی** غایت القصوای مقصود خود: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند... به قول بیرجندی‌ها در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم.

**معنی:** وقتی انسان با هواپیما از روی دریای مدیترانه رد می‌شود، به مسائل و مباحث تاریخی می‌اندیشد... به قول بیرجندی‌ها در این دو شهر، فقط یک توقف کوتاه داشتیم.

**قلمرو ادبی** تشبیه: «دریای تصوّرات» (اضافه تشبیهی)

**قلمرو زبانی** غرق دریای تصوّرات تاریخی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه. غرق دریای تصوّرات تاریخی: صفت مضاف‌الیه.

جزیره‌های کوچک و بزرگ مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

**معنی:** جزیره‌های کوچک و بزرگ همانند تکه‌وصله‌هایی رنگی است که بر دریای مدیترانه دوخته شده بود.

**قلمرو ادبی** تشبیه: جزیره‌های کوچک و بزرگ به وصله‌های رنگارنگ - مدیترانه به طیلسان آبی‌رنگ / تضاد: کوچک و بزرگ

**قلمرو زبانی** «طیلسان آبی مدیترانه» وابسته وابسته ندارد. «آبی» صفت طیلسان و «مدیترانه» مضاف‌الیه آن است.

مثل این که مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن... از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

**معنی:** ظاهراً مردم از این حکومت چیزهای جذّابی دیده‌اند. یکی از شوخی‌های روزگار این است که مردم آتن، که بستر و خاستگاه مردم‌سالاری در دنیا بوده‌اند، از ترس مردم‌سالاری‌های قرن بیستم به حکومت نظامی و دیکتاتوری سرهنگ‌ها پناه برده‌اند.





**مفهوم:** از چاله به چاه افتادن

**قلمرو ادبی:** کنایه: چشمگیر / جذاب - مهد چیزی بودن / خاستگاه چیزی بودن / تشخیص: شوخی کردن روزگار / تشبیه: «عقرب جرّاره» دموکراسی» و «مار غاشیۀ حکومت سرهنگ‌ها» اضافه تشبیهی هستند، در اولی «دموکراسی» به «عقرب جرّاره» و در دومی «حکومت سرهنگ‌ها» به «مار غاشیه» تشبیه شده است. / مجاز: آتن / فرهنگ و دولت آتن / تناسب: دموکراسی و حکومت / این عبارت مَثَل «از عقرب جرّاره به مار غاشیه پناه بردن» را در بر دارد.<sup>۱</sup>

**قلمرو زبانی:** «عالم، دموکراسی، قرن، حکومت، سرهنگ‌ها» همگی وابسته و وابسته از نوع مضاف‌الیه مضاف‌الیه است. «بیستم» صفت مضاف‌الیه است.

دیوارهای قطور و باروهای دودخوردهٔ روم به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانهٔ رود تیبر می‌خواندند، اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند.

**معنی:** دیوارها و قلعه‌های قدیمی روم بیانگر این نکته است که زمانی از بالای همین قلعه‌ها فرمان به حکومت کشورهای سواحل دریای سیاه داده می‌شده و حکومت‌های سواحل رود فرات (عراق و سوریه) از حکومت روم فرمانبری می‌کرده‌اند، اما همیشه در دنیا وضع به یک شکل باقی نمی‌ماند.

**مفهوم:** ناپایداری قدرت

**قلمرو ادبی:** تشخیص: سخن گفتن دیوارها و باروها / مجاز: سواحل دریای سیاه / مردمان و حکومت‌هایی که در سواحل دریای سیاه بودند - کرانه‌های فرات / مردمان و حکومت‌هایی که در کرانه‌های فرات‌اند. / کنایه: خط خواندن / فرمانبری و اطاعت کردن

**قلمرو زبانی:** فراز همین برج‌ها: صفت مضاف‌الیه، کرانهٔ رود تیبر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه.

۱- این مَثَل زمانی به کار می‌رود که انسان از ترس وضعیّت بدتر به وضعیّت بد پناه می‌برد.

آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند، اما همه می‌دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند».

**معنی:** «موسولینی» آخرین امپراتور قدرتمند و باشکوه روم بود که مدت کمی تا حبشه و مرکز قاره آفریقا هم پیشروی کرد، اما می‌دانیم که حکومتش سریع پایان یافت. چه زیبا گفته‌اند که حکومت‌های بزرگ هم مانند افراد ثروتمند از افراط در کارها می‌میرند.<sup>۱</sup>

**مفهوم:** ناپایداری قدرت / زیاده‌خواهی حکومت باعث سرنگونی آن‌ها می‌شود.  
**قلمرو ادبی:** تشبیه: تشبیه امپراتوری‌های بزرگ به آدم ثروتمند / استعارهٔ مکنیه: چراغ (خانهٔ) امپراتوری / کنایه: چراغ چیزی را روشن کردن / رونق دادن / تشخیص: مُردن و سوء هاضمه داشتن حکومت‌ها / تلمیح: «دولت مستعجل» اشاره به بیتی از حافظ دارد: «راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»  
**قلمرو زبانی:** آخرین چراغ امپراتوری روم: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

**معنی:** یک زمانی، مردم دنیا به ایتالیا توجه داشتند و از آن می‌ترسیدند.  
**قلمرو ادبی:** مجاز: دنیا / مردم دنیا - روم / حاکمان روم - چشم / انتظار و توقع / کنایه: چشم‌زدن / ترسیدن

کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟

**معنی:** کاووس، پادشاه کیانی، که او را «کی» نامیدند، که بود؟ در کجا زندگی و پادشاهی می‌کرد و چه زمانی بر او چنین نامی گذاشتند.  
**مفهوم:** زوال و ناپایداری قدرت

۱- همان‌طور که افراد ثروتمند از پرخوری، کار دست خود می‌دهند، امپراتوری‌های بزرگ هم باز یاده‌روی و تصرف کردن مناطق بسیار، عامل شکست و نابودی خود می‌شوند.



**قلمرو ادبی** | جناس همسان: بین «کی» (= عنوان پادشاهان کیانی) و در انتهای مصراع دوم «کی» (چه زمانی) / جناس ناهمسان: بین «کی» و «کی» (= چه کسی)

**قلمرو زبانی** | «کی» در مصراع نخست مسند است: او را کی نامیدند.

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان  
این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

**معنی:** این سرزمینی که اکنون نامش بغداد و ری است، در طی روزگاران انسان‌های ضعیف بسیاری در آن کشته شده است.

**مفهوم:** اساس و بنیاد حکومت‌ها، گشتار ضعیفان.

**قلمرو ادبی** | کنایه: رنگین شدن خاک با خون ❖ کشته شدن انسان‌های بسیار  
**قلمرو زبانی** | «بغداد» مسند است و «ری» معطوف به مسند.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
**معنی:** یک تکه چوب، ضربات زیادی را تحمل می‌کند تا تهی می‌شود و تبدیل به ساز نی می‌شود.<sup>۱</sup>  
**مفهوم:** نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: بر و سر / تشبیه: «تیغ جفا» اضافه تشبیهی است. / تشخیص: سر و تن داشتن و جفا دیدن چوب  
**قلمرو زبانی** | «نی» مسند است: آن را نی نامیدند.

دل گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی / مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند  
**معنی:** آن‌چه مرداد نامیده می‌شود، دل گرمی و امیدواری ما انسان‌هاست و آن‌چه را دی نامیده‌اند، دم‌سردی و ناامیدی و افسردگی ماست.  
**مفهوم:** احوال جهان، انعکاسی از احوال درونی انسان است.

**قلمرو ادبی** | تضاد: دل گرمی و دم‌سردی - مرداد و دی / کنایه: دل گرم بودن ❖ امیدوار و مطمئن بودن و دم‌سرد بودن ❖ افسردگی و غمگینی است.

۱- برای ساختن نی، داخل آن را معمولاً با فلزی داغ، خالی می‌کنند. شاعر این وضعیت را با «صد تیغ جفا بر سر و تن دید» توصیف کرده است.

**قلمرو زبانی** | «مردادمه» مسند و «دی» معطوف به مسند است: آن را مردادماه و دی نامیدند.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند  
**معنی:** خضر نبی که او را مبارک‌قدم و خجسته<sup>۱</sup> نامیده‌اند، راه و روش طریقت و راهبری را از پیر و مرشد عرفانی آموخته است.  
**مفهوم:** اهمیت پیروی از مرشد و پیر

**قلمرو ادبی** | مجاز: نفس ﴿صحبت / تلمیح: به داستان حضرت خضرؑ﴾  
**قلمرو زبانی** | نفس پیر مغان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه. «فرخنده پی» مسند است.

بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست.

**معنی:** بعد از خواندن این مطلب (یعنی کشته‌شدن ۴۰ هزار نفر در برابر سپاه آلمان متوجه شدم دنیا فراموشکار است، در همین اواخر چه اتفاق‌هایی در دنیا افتاده که همه فراموش کرده‌اند. اما نه، تاریخ هیچ چیز را فراموش نمی‌کند.

**قلمرو ادبی** | مجاز: دنیا ﴿مردم دنیا / تشخیص: فراموشکار نبودن تاریخ.﴾  
**قلمرو زبانی** | خواندن این مطلب: صفت مضاف‌الیه.

متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است.

**معنی:** من فهمیدم که قدرت نویسندگی این نویسنده (ویکتور هوگو) تا چه میزان بوده که فرهنگ و تمدن فرانسوی را تا اعماق روستاهای دورافتاده ایران، همانند پاریز، هم پیش برده است.

---

۱- می‌گویند حضرت خضر هر جا که قدم می‌گذاشت، آن‌جا سبز می‌شد. از این‌رو در ادبیات فارسی به او «فرخنده پی» می‌گویند.



**مفهوم:** برتری قلم بر شمیر

**قلمرو ادبی | مجاز:** قلم ← نویسندگی

**قلمرو زبانی |** قدرت قلم این نویسنده: مضاف‌الیه مضاف‌الیه. دل دهات دورافتاده ایران: مضاف‌الیه مضاف‌الیه. قدرت قلم این نویسنده: صفت مضاف‌الیه. دل دهات دورافتاده: صفت مضاف‌الیه است.

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

**۱** واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

**الف** طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف

بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه

**مفهوم:** بی‌تعلقی و وابستگی‌نداشتن، شرط ورود به دنیای عشق است.

**قلمرو ادبی |** تضاد: طاق و جفت / تشبیه: نمط عشق (اضافه تشبیهی)

**پاسخ |** تک و منفرد

**ب** نهاده به طاق اندرون تخت زر نشانده به هر پایه‌ای در گهر

**قلمرو زبانی |** «طاق» و «پایه» در این بیت متمم هستند و دو حرف اضافه

گرفته‌اند: به طاق اندرون - به هر پایه‌ای در

**پاسخ |** ایوان

**پ** چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است

چون روی پری رویان با رنگ و نگار است

**قلمرو ادبی |** تشبیه: [آن‌جا] مثل ابروی معشوقان و مثل روی پری رویان است.

**پاسخ |** خمیدگی

**۲** پنج گروه کلمه مهم املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

**پاسخ |** کازیه روی میز - مار غاشبه - طاق ضربی - مخارج قریب شش

ماه - چریغ آفتاب

## درس نامه

### وابسته وابسته

می‌دانیم که اگر گروه اسمی فقط یک عضو داشته باشد، آن یک عضو «هسته» است و اگر بیش از یک عضو داشته باشد، به اعضای دیگر «وابسته» می‌گویند. وابسته‌ها گاهی متعلق به هسته هستند:

۱ این ساختمان      ۲ میز بلند

هسته وابسته هسته

هسته وابسته هسته

۳ کتابخانه عمومی      ۴ مهمان‌خانه ارزان جاده

هسته وابسته هسته وابسته هسته

هسته وابسته هسته

در هر چهار مثال فوق، وابسته‌ها متعلق به هسته هستند.

اما گاهی وابسته‌ها متعلق به هسته نیستند، بلکه متعلق به وابسته‌ای دیگر هستند؛ به عبارت دیگر گاهی ما در یک گروه، علاوه بر وابسته هسته، با «وابسته وابسته» هم سر و کار داریم.

در این درس با سه نمونه از وابسته‌های وابسته آشنا می‌شویم:

• **الف) ممیز** • ممیزها واحدهای شمارش و اندازه‌گیری هستند که بین عدد (= وابسته هسته) و هسته می‌آیند:

دو گرم زعفران / سه متر پارچه / دو فروند هواپیما / یک دنیا شادی

همان‌طور که می‌بینید ممیزها به عدد متعلق هستند و عدد به همراه ممیز یکجا وابسته هسته است.

گاهی به جای عدد، قبل از ممیز صفت مبهم یا صفت پرسشی می‌آید: چند حلقه چاه؟

• **ب) مضاف‌الیه مضاف‌الیه** • در اغلب موارد هرگاه حداقل سه اسم پشت سر هم بیاید با وابسته وابسته از نوع مضاف‌الیه مضاف‌الیه روبه‌رو هستیم:

محل عبور دانش‌آموزان / دانشگاه اصول دین



## میخانه آرزوی من / مرکز روستای ما

• **پا صفت مضاف الیه** • صفت‌ها با توجه به جایگاهشان به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند:

- صفت‌هایی که قبل از اسم می‌آیند: دو مرد، این دختر، چند معلم ...
  - صفت‌هایی که بعد از اسم می‌آیند: مرد کاردان - دختر ایرانی - معلم برتر
- بر این اساس، دو نوع صفت مضاف الیه داریم:

۱) اسم + صفت پیشین + اسم: نگاه آخرین کودک / بازی این تیم

۲) اسم + اسم + صفت پسین: مردمان گیلان سرسبز

نگرش انسان‌های فرهنگی

۲ از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته‌های وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

ممیز: ده فرسخ راه - سید تومان پول

مضاف الیه مضاف الیه: نفس پیر مغان - دل دهات ایران

صفت مضاف الیه: قلم این نویسنده - دل دهات دورافتاده

### قلمرو ادبی

۱ عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

**الف** یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

• **پاسخ** مجاز: دنیا ← مردم دنیا - روم ← حاکمان روم - چشم ← انتظار

و توقع / کنایه: چشم‌زدن ← ترسیدن

• **ب** کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند

کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟

• **پاسخ** تلمیح: به پادشاهی کی‌کاووس / جناس همسان: بین «کی»

(= عنوان پادشاهان کیانی) و در انتهای مصراع دوم «کی» (چه زمانی؟) /

جناس ناهمسان: بین «کی» و «کی» (= چه کسی؟)

ب دل گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی

مردادمه و گاه دی‌اش نام نهادند

ب پاسخ تضاد: دل گرمی و دم‌سردی - مرداد و دی / کنایه: دل گرم بودن امیدوار و مطمئن بودن؛ دم‌سرد بودن ❖ افسردگی و غمگینی است.

۲ عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

● از بیم عقب‌جرّاءهٔ دموکراسی قرن بیستم ناچار شده به مار غاشیهٔ حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

ب پاسخ از چاله به چاه افتادن

### قلمرو فکری

۱ مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء‌هاضمه می‌میرند».

ب پاسخ قدرت‌های بزرگ بر اثر پیشروی‌های زیاد و گسترش امپراتوری خود، آرام آرام اسباب سقوط و فروپاشی خود را می‌گسترند. همانند افراد ثروتمند که با افراط در خورد و خوراک به سوء‌هاضمه مبتلا می‌شوند و همین افراط در خوردن بسیار کارشان را می‌سازد.

۲ مفهوم کلی هر بیت را در مقابل آن بنویسید.

● صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب

تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند

ب پاسخ نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

● آیین طریق از نفس پیر مغان یافت

آن خضر که فرخنده‌پیش‌اش نام نهادند

ب پاسخ توصیه به پیروی از پیر و مرشد

۲ با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

ب پاسخ بیت حافظ:

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود





بیت اشاره به حکومت زودگذر پادشاه محبوب حافظ، شاه شیخ ابواسحاق اینجو (تولد: ۷۲۱ ه.ق. و مقتول به سال ۷۵۸ ه.ق.) دارد. در زبان فارسی هرگاه ترکیب «دولت مستعجل» به کار می‌رود به معنی حکومت زودگذر است.

### گنج حکمت: سه مرکب زندگی<sup>۱</sup>

گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

**معنی:** گفت سه اسب دارم که به هم مرتبط هستند. وقتی نعمتی برایم مهیا شود، بر اسب شکر می‌نشینم و به استقبال نعمت می‌روم (هنگامی که به نعمتی می‌رسم شکرگزار خداوندم) و هرگاه بلا و مصیبتی به سرم آید، بر اسب صبوری می‌نشینم و به استقبال مصیبت می‌روم (به هنگام مصیبت، صبوری پیشه می‌کنم) و هرگاه توفیق عبادت پیدا کنم، بر اسب اخلاص و پاک‌نیتی می‌نشینم و به عبادت می‌پردازم (به هنگام عبادت، خلوص نیت دارم).

**مفهوم:** لزوم شکر بر نعمت، صبر در بلایا و اخلاص در عبادات  
**قلمرو ادبی:** تشبیه: «مرکب شکر»، «مرکب صبر» و «مرکب اخلاص» اضافه تشبیهی هستند.

**قلمرو زبانی:** «باز بسته» صفت «مرکب» است که از آن جدا شده: سه مرکب باز بسته دارم. «پدید» مسند است؛ زیرا «آید» به معنی «شود» و اسنادی است: چون بلایی پدید آید.

مرف ربط وابسته ساز نهاد مسند

### سوالات امتحان نهایی

#### قلمرو زبانی

۹۷- معنی واژه مشخص شده را بنویسید.

(۹۸ خرداد)

«بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.»

۱- از کتاب «تذکره الاولیا» اثر عطار نیشابوری

۹۸- واژه «طاق» در جمله «دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است» با همین واژه در کدام مصراع هم‌معنی است؟  
(شهریور ۹۹)

۱) طاق‌پذیر است عشق جفت نخواهد حریف

۲) چون ابروی معشوقان با طاق و روان است

۹۹- غلط املائی را در عبارت زیر بیابید و درست آن را بنویسید. (دی ۹۸)  
«از بیم عقرب جرّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، به مار قاشیهٔ حکومت سرهنگ‌ها پناه بردند»

۱۰۰- در گروه کلمه‌های زیر املائی دو واژه نادرست است، درست آن‌ها را بنویسید.  
(دی ۹۹ و شهریور ۱۴۰۰)

«گرامت و تاوان - اطراق و در جایی ماندن - چریغ آفتاب - تیلسان مدیترانه»

۱۰۱- املائی درست هر واژه را از داخل کمانک انتخاب نمایید. (دی ۱۴۰۰)

■ جزیره‌های کوچک و بزرگ مثل وصله‌های رنگارنگ بر (تیلسان - طیلسان) آبی مدیترانه دوخته شده است.

۱۰۲- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۱۴۰۰)

«خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان»

این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند»

الف) نقش دستوری واژه «بغداد» چیست؟

ب) یک ترکیب اضافی در بیت بیابید و بنویسید.

پ) یک پیوند وابسته‌ساز در بیت بیابید و بنویسید.

۱۰۳- در گروه اسمی «دو سیر زعفران» نوع وابستهٔ وابسته را مشخص کنید.

(خرداد ۹۸)

۱۰۴- نوع وابستهٔ وابسته را در گروه‌های اسمی زیر بنویسید. (دی ۱۴۰۰)

الف) هفت فرسخ راه (ب) بانک اعتبارات ایران

۱۰۵- در هر یک از گروه‌های اسمی زیر نوع وابستهٔ وابسته را تعیین نمایید.

الف) هفت فرسخ راه (ب) دامنهٔ کوه‌های شمالی (دی ۹۹)

۱۰۶- نوع وابستهٔ وابسته در «سه دست لباس ایرانی» چیست؟ (شهریور ۱۴۰۰)



۱۰۷- نوع وابسته و وابسته را در گروه‌های اسمی زیر تعیین کنید. (شهریور ۹۸)

(الف) اسیر این جهان (ب) هفت فرسخ راه

۱۰۸- در نوشته زیر نوع وابسته و وابسته مشخص شده را تعیین کنید. (خرداد ۹۹)

«بر بالای آن با خط بسیار روشن دو سطر مطلب زیبا نوشته شده بود»

۱۰۹- در نمونه زیر نوع وابسته و وابسته مشخص شده را بنویسید. (شهریور ۹۹)

«برنامه کدام سفر؟»

۱۱۰- نمودار پیکانی گروه اسمی «دو تخته فرش» را رسم نمایید. (شهریور ۹۹)

۱۱۱- در هر یک از موارد زیر نوع وابسته و وابسته مشخص شده را تعیین کنید.

(شهریور ۹۹)

(الف) متوجه شدم قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است.

(ب) این جا می توان چند حلقه چاه عمیق زد.

۱۱۲- در نوشته زیر یک نقش تبعی با ذکر نوع آن مشخص کنید. (شهریور ۹۸)

«رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی. دیوارهای قطور و باروهای

دودخورده آن به زبان حال بازگو می کند ...»

### قلمروادبی

۱۱۳- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۹۹)

«آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند»

(الف) در کدام واژه آرایه مجاز دیده می‌شود؟ مفهوم آن چیست؟

(ب) درباره تلمیح بیت یک سطر بنویسید.

### قلمروفکری

۱۱۴- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید.

(الف) آدمی به هر جا که می‌رود گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود

(شهریور ۹۹)

رسیده است.

(ب) کرانه‌های فرات خط از کرانه رود تیر می‌خواندند.

(شهریور ۱۴۰۰)

(پ) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد

(خرداد ۹۸، دی ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

ت) صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق کردیم (شهریور ۹۸)

۱۱۵- بیت زیر بر چه مفهومی تأکید دارد؟  
«کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟» (دی ۹۹)

۱۱۶- مفهوم مشترک دو بیت زیر را بنویسید. (دی ۹۸)

■ راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود  
■ کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود و کجا بود کی اش نام نهادند

۱۱۷- بیت «راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» چه مفهوم مشترکی با نوشتهٔ زیر دارد؟ (شهریور ۱۴۰۰)

«آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند، اما همه می دانیم که دولت مستعجل بود.»

۱۱۸- نوشتهٔ «از بیم عقرب جرارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد» کدام یک از ضرب‌المثل‌های زیر را به یاد می آورد؟ (خرداد ۹۹)

۱) دست بالای دست بسیار است ۲) از چاله به چاه افتادن

۱۱۹- عبارت زیر یادآور کدام مثل است؟ (شهریور ۱۴۰۰)  
«از بیم عقرب جرارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.»

۱۲۰- کدام مفهوم برای بیت «کاووس کیانی که کی اش نام نهادند / کی بود و کجا بود کی اش نام نهادند» مناسب است؟ (شهریور ۹۹)

۱) ناپایداری قدرت ۲) بیگانه‌ستیزی

۱۲۱- با توجه به نوشتهٔ زیر منظور نویسنده از جملهٔ مشخص شده چیست؟ (شهریور ۹۹)

«روزگاری از فراز همین برج‌ها فرمان به سواحل دریای سیاه داده می شده و کرانه‌های فرات خط از کرانهٔ رود تiber می خواندند، اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند.»

### واژگان

#### ● واژه‌نامه‌ای

- **آستانه:** آستان، آغاز
- **ابدیت:** جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی
- **ارادت:** میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام
- **استشمام:** بوییدن
- **اسرا:** در شب سیر کردن، هفدهمین
- **سوره قرآن کریم**
- **اندوه‌گسار:** غمگسار، غمخوار
- **انگاره:** طرح، نقشه
- **اهورایی:** ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا
- **ایل:** گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد
- **بطالت:** بیکاری، بیهودگی، کاهلی
- **بن:** درختی خودرو و وحشی که در
- برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید،
- پسته وحشی
- **پرنیان:** پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر
- **تعبیر:** بیان کردن، شرح‌دادن، بازگویی
- **تفرّجگاه:** گردشگاه، جای تفرّج، تماشاگاه
- **تلقی:** دریافت، نگرش، تعبیر
- **تموز:** ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما
- **حکمت:** فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی
- **دلاویز:** پسندیده، خوب، زیبا
- **سَموم:** باد بسیار گرم و زیان‌رساننده
- **شبدِر:** گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدِر دوچین؛ شبدیری که قابلیت آن را دارد دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.
- **شیهه:** صدا و آواز اسب

- طَفیلی:** منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده
- عَدَلتیه:** دادگستری
- غرفه:** بالاخانه، هر یک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است.
- فقه:** علم احکام شرعیه، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است.
- قاش:** قاچ، قسمت برآمدهٔ جلوی زین؛ کوههٔ زین
- قدس:** پاکی، صفا، قداست
- قندیل:** چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.
- کمانه:** نام کوهی در منطقهٔ ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان
- کَهَر:** اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.
- گَرُند:** اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.
- گرمسیر:** منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر
- ماورا:** فراسو، آن سو، ماسوا، برتر
- ماوراءالطبیعه:** آن چه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آن‌ها.
- مباهات:** افتخار، سرافرازی
- مَدَرس:** محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس‌گفتن
- مشایعت:** همراهی کردن، بدرقه کردن
- معلق:** آویزان، آویخته‌شده
- نشئه:** حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی
- نظاره:** تماشا کردن، نگاه، نگرستن
- یغما:** غارت، تاراج؛ به یغما رفتن؛ غارت‌شدن

### غیرواژه‌نامه‌ای

- ارگ:** قلعهٔ کوچک
- برگ:** توشه، آذوقه
- تفنگ مشقی:** تفنگ تمرینی
- بهار خواب:** ایوان
- مولیان:** نام رودی در بخارا
- منقل:** آتشدان



- تفنگ خفیف: نوعی تفنگ که هنگام شلیک صدای کمی تولید می‌کند و به همین دلیل به آن «خفیف» می‌گویند.
- غنی: ثروتمند، بی‌نیاز
- گرد: پشت، بالای کمر
- محصور: محدود
- مدهوش: سرگشته، بی‌خویشتن
- منقلب: دگرگون
- مواهب: جمع موهبت، نعمت‌ها
- بیلاق: محل سردسیر در خارج شهر
- شوکت: شکوه، عظمت
- ایلخانی: رئیس ایل
- توابع: جمع تابع، وابسته‌ها
- حلقوم: گلو
- عزیمت: رفتن، کوچ، تصمیم
- عشیره: قبیله، ایل، قوم و خویش

**واژگان مهم املائی** ••••• اتاکی محصور - اسرار و رازها - التماس و تضرع - بطالت و کاهلی - بیغوله و ویرانه - تموز و تیرماه - حقوق قضایی - حوزه علمیه - حیات علمی - زغال منقل - صخره و سنگ - غربت زندان - غرفه و اتاق - قندیل پروین - کهر و گرند - مباحات و افتخار - مجذوب و شیفته - منقلب و دگرگون - نشئه و سرخوشی - یغما و غارت

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

دوری از وطن

غربت

زندگی

حیات

بخش و ناحیه

حوزه

نزدیکی

قربت

صحن خانه

حیاط

حوضه

## شرح درس نهم<sup>۱</sup>

چشمهٔ آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از دامنهٔ کوه‌های شمالی ایران به سینهٔ کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ مزینان سر برمی‌دارد.

**معنی:** چشمهٔ آبی خنک که در هوای گرم کویر، آن‌قدر خنک است که انگار از وسط یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از دامنهٔ کوه‌های شمالی ایران در میانهٔ کویر جاری می‌شود و از وسط ارگ روستای مزینان بیرون می‌آید.

۱- از کتاب «کویر» اثر علی شریعتی

**قلمرو ادبی** | تضاد: سرد و سوزان / تشخیص: سینه کویر / مجاز: تموز ❖ گرما  
**قلمرو زبانی** | چشمهٔ آبی سرد، دل یخچالی بزرگ، دامنهٔ کوه‌های شمالی  
 ❖ صفت مضاف‌الیه

از این‌جا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانهٔ هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند.

**معنی:** از این‌جا [از مرکز ارگ مزینان] درخت‌های قدیمی و انبوه که سال‌های سال در کنار هم روییده‌اند، آب را تا رسیدن به باغ و مزرعه همراهی می‌کنند (آب از میان درختان می‌گذرد تا به باغ و مزرعه می‌رسد).  
**قلمرو ادبی** | تشخیص: سر به شانهٔ هم دادن و مشایعت کردن درختان / تناسب: درخت، آب، باغستان و مزرعه / کنایه: سر به شانهٔ هم دادن ❖ در هم تنیده و انبوه بودن / جناس ناهمسان: سر و بر  
**قلمرو زبانی** | «هم» در ترکیب «شانهٔ هم» مضاف‌الیه است.

درست گویی عشق‌آباد کوچکی است و چنان که می‌گویند، هم بر انگارهٔ عشق‌آبادش ساخته‌اند. مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود.

**معنی:** دقیقاً انگار مزینان عشق‌آبادی کوچک است و آن‌طور که می‌گویند بر اساس نقشهٔ عشق‌آباد آن را ساخته‌اند. مزینان از هزار و صد سال پیش همین‌طور دست‌نخورده باقی مانده است.  
**قلمرو ادبی** | تشبیه: [مزینان] مانند عشق‌آباد است / کنایه: بر همان مهر و نشان است که بود ❖ بدون تغییر و دست‌نخورده باقی مانده است. / تلمیح: عبارت اشاره به شعری از حافظ دارد:

گوهرِ مخزنِ اسرار همان است که بود      حَقَّةٔ مهرِ بدانِ مهر و نشان است که بود

**قلمرو زبانی** | ضمیر «ش» مفعول است: بر انگارهٔ عشق‌آبادش ساخته‌اند ❖  
 آن را بر انگارهٔ عشق‌آباد ساخته‌اند.





استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه‌های مساجد یا مدرس‌های مدارس می‌نشستند و شاگرد بود که همچون جویندهٔ تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالأخره می‌یافت و سر می‌سپرد، نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

**معنی:** استادان بزرگ فلسفهٔ اسلامی و فقه و ادب در اداره مشغول کار اداری نبودند، بلکه [در آن زمان] استادان، در حجره‌ها و اتاق‌های مساجد و یا محلّ تدریس حضور داشتند و شاگردان مانند جویندگانی تشنه، جست‌وجو و مقایسه می‌کردند و سرانجام استاد دلخواهشان را می‌یافتند و در محضر او درس می‌آموختند. این کار [مثل امروزه] به زور حاضر و غایب نبود، بلکه به نیروی دوست داشتن و جذبۀ ایمان بود.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: شاگرد به جویندهٔ تشنه / کنایه: سرسپردن ﴿فرمان‌پذیری، تسلیم‌شدن / تضاد: حاضر و غایب

**قلمرو زبانی:** «استادان بزرگ حکمت» وابستهٔ وابسته ندارد: استادان: هسته، بزرگ: صفتِ هسته، حکمت: مضاف‌الیه هسته.

بعد از حکیم اسرار، همهٔ چشم‌ها به او بود که حوزهٔ حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایستهٔ وی بود، روشن نگاه دارد.

**معنی:** بعد از ملاهادی سبزواری، همه به او - که جانشینی شایسته برای ملاهادی سبزواری بود - امید داشتند که حکمت اسلامی را رونق بخشد و علم، فلسفه [اسلامی] و کلام را در آن جا زنده نگه دارد.

**قلمرو ادبی:** کنایه: همهٔ چشم‌ها به او بود ﴿همه به او امید داشتند - جایی را گرم نگاه داشتن ﴿پررونق نگاه داشتن / تشبیه: چراغ علم، (چراغ) فلسفه، (چراغ) کلام (اضافهٔ تشبیهی)

**قلمرو زبانی:** «روشن» مسند است: او چراغ علم را روشن نگاه دارد.

نهار مفعول      مسند      فعل

اما در آستانهٔ میوه‌دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی‌اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

**معنی:** اما درست در زمانی که در دوران اوج و ثمردهی علمی و اجتماعی بود، ناگهان دگرگون شد. شهر و غوغای شهر را رها کرد و همه را منتظر گذاشت و به روستایی (= مزینان) آمد که کسی منتظر او نبود.

**مفهوم:** انقلاب روحی

**قلمرو ادبی:** مجاز: میوه ﴿ نتیجه - چشم ﴾ انسان / استعاره: درخت ﴿ حکمت و فلسفه / استعارهٔ مکنیه: بهار حیات علمی / کنایه: جوانی را به پایش ریخته بود ﴾ جوانی خود را صرف آن کرده بود. / تناسب: میوه و درخت و بهار

**قلمرو زبانی:** بهار حیات علمی و اجتماعی: هر دو صفت مضاف‌الیه هستند. بهار حیات علمی و اجتماعی‌اش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه.

اما جدّ من، او نیز بر شیوهٔ پدر رفت. به همین روستای فراموش بازآمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفهٔ انسان‌ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان‌ماندن، سخت دشوار.

**معنی:** اما پدر بزرگم نیز مثل پدرش عمل کرد؛ یعنی به همین روستای گمنام و فراموش شده آمد و گوشه‌نشینی پیشه کرد و همان‌طور پاک، عالم، تنها و بی‌نیاز ماند و دائم به احوال خویش فکر می‌کرد. این کار، تنها راه انسان‌ماندن در زمانه‌ای است که زندگی بسیار آلوده شده و انسان‌ماندن هم بسیار سخت شده است.

**قلمرو ادبی:** کنایه: کناره‌گرفتن ﴿ دوری کردن

**قلمرو زبانی:** در انتهای عبارت و پس از «دشوار» فعل «است» به قرینهٔ لفظی حذف شده است:



انسان‌ماندن، سخت دشوار [است]. / «همین روستای گمنام»، «سخت آلوده» و «سخت دشوار» وابسته و ابسته ندارند.

برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر دست‌وپاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزیان برمی‌گشتیم.

**معنی:** برخلاف الان، مکرر به روستا می‌رفتیم و در شهر خود را گرفتار نکرده بودیم و هر سال تابستان به اصل خود، یعنی روستای مزیان، برمی‌گشتیم. **قلمرو ادبی** ا کنایه: پامان به ده باز بود ❖ زیاد به ده می‌رفتیم - دست‌وپاگیر شدن ❖ گرفتار شدن

لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم‌به‌راهش بودیم ... تابستان وصال، درست و به‌هنگام، همچون همه‌ساله امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن‌گسترمان، کویر، می‌برد.

**معنی:** لحظه‌ای که هر سال از همان ابتدای فصل بهار بی‌صبرانه منتظرش بودیم ... تابستان دقیق و سر موقع مثل هر سال، امیدبخش، گرم، مهربان و نوازشگر فرامی‌رسید و ما را از غربت شهر که برایمان مانند زندانی شده بود، به سرزمین آزادمان؛ یعنی کویر می‌برد.

**قلمرو ادبی** ا کنایه: چشم‌به‌راه بودن ❖ منتظر بودن / تشبیه: تابستان وصال (اضافه تشبیهی) - زندان شهر (اضافه تشبیهی) / ایهام: گرم: ۱ داغ ۲ صمیمی / تشخیص: مهربان بودن و نوازشگر بودن تابستان - دامن‌گستر بودن کویر / تضاد: زندان شهر و میهن آزاد

**قلمرو زبانی** ا غربت زندان شهر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه. «کویر» بدل از «میهن» است. در گروه «میهن آزاد و دامن‌گسترمان» وابسته و ابسته وجود ندارد.

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند - در کویر به چشم می‌توان دید.

**معنی:** در کویر، انگار به حد و مرزهای جهانی دیگر (جهان معنویت)

نزدیک می‌شویم و به همین دلیل است که عالمِ وِرای طبیعت (عالمِ معنویت) را که - همیشه فیلسوفان دربارهٔ آن سخن می‌گویند و اهل دین انسان‌ها را به آن دعوت می‌کنند - در کویر با چشم می‌توان دید. **مفهوم:** در کویر، معنویت و فرصت تفکر بیشتری برای صیقل دادن روح وجود دارد.

**قلمرو ادبی:** مجاز: فلسفه ◀ فیلسوفان - مذهب ▶ اهل دین، علمای دین  
**قلمرو زبانی:** مرز عالمِ دیگر: صفتِ مضاف‌الیه

برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبریل همواره در زیر غرفهٔ بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخرهٔ سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.

**معنی:** [این نویسنده] برای شناختن پیامبر اسلام و برای دیدن بیابانی که صدای بال فرشتهٔ وحی را در آسمانش می‌توان شنید، به صحرای عربستان آمده است. صحرای عربستان جایی است که حتی درخت، غار، کوه، صخره و سنگریزه‌های آن جا بیانگر آیات الهی هستند. [این نویسنده] بوی خوش وحی و الهام را در فضای رازآلود آن جا تجربه کرده است.

**مفهوم:** تسبیح‌گویی پدیده‌ها

**قلمرو ادبی:** تشخیص: آیات وحی بر لب داشتن درخت و غار / تشبیه: غرفهٔ آسمان و عطر الهام (اضافهٔ تشبیهی) / اشاره به نام کتاب شهاب‌الدین سهروردی، عارف قرن ششم (آواز پر جبریل)  
**قلمرو زبانی:** آواز پر جبریل، غرفهٔ بلند آسمانش، هر صخرهٔ سنگش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه هستند.

... آسمان کویر! این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشیت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.

**معنی:** آسمان کویر مانند نخلستانی ساکت و پرمهتابی است. من هرگاه



قلب بی‌تابم را در معرض سکوت فراگیر آسمان کویر قرار می‌دهم،  
ناله‌های بغض‌آلود آن روح دردکشیده و تنها را می‌شنوم.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: آسمان کویر به نخلستان خاموش و پرمهتاب - «مشت قلب» (اضافه تشبیهی؛ قلب در شکل ظاهری به مشتی گره‌کرده تشبیه شده است) - «باران سکوت» (اضافه تشبیهی) / تشخیص: خاموش بودن نخلستان - بی‌تاب بودن مشت / ایهام: خاموش **۱** ساکت **۲** بدون نور / تناقض: نخلستان خاموش (= تاریک) و پرمهتاب

**قلمرو زبانی** | مشت خونین و بی‌تاب قلبم **۱** مضاف‌الیه مضاف‌الیه / باران‌های غیبی سکوتش **۲** مضاف‌الیه مضاف‌الیه / ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند **۳** صفت مضاف‌الیه

ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی‌فریاد، سر در حلقوم چاه می‌بُرد و می‌گریست.

**معنی:** ناله‌های آن امام حقیقی و بزرگم را [می‌شنوم] که مانند خودم که شیعه‌ای گمنام و غریب هستم، در کنار آن شهر پلید و در میان آن کویر بی‌فریادرس، سر در چاه می‌بُرد و گریه می‌کرد.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: امام علی علیه السلام به دکتر شریعتی / تشخیص: حلقوم چاه - کویر بی‌فریاد / تلمیح: به ماجرای تاریخی درد دل کردن حضرت علی علیه السلام با چاه **قلمرو زبانی** | ناله‌های آن امام راستین **۱** صفت مضاف‌الیه / ناله‌های آن امام [بزرگم]: صفت مضاف‌الیه و مضاف‌الیه مضاف‌الیه / کنار آن مدینه پلید **۲** صفت مضاف‌الیه / قلب آن کویر بی‌فریاد **۳** صفت مضاف‌الیه

گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس‌پَر، ستارگان زیبا و خاموش، تک‌تک از غیب سر می‌زنند.

**معنی:** مشغول تماشا و محو این آسمانی شدم که مانند دریایی معلق بود.

آسمانی که ستارگان زیبا و ساکت مانند مرغانی با بال الماس، یکی یکی از غیب، خود را نشان می‌دادند.

**قلمرو ادبی** | استعاره: دریا / آسمان / کنایه: گرم کاری بودن / مشغول کاری بودن / تشبیه: ستارگان زیبا به مرغان الماس پر / تلمیح: به شعر حافظ / آسمان کِشتی ارباب هنر می‌شکند / تکیه آن به، که بر این بحر معلق نکنیم / جناس ناهمسان: بر، پر و سر.

**قلمرو زبانی** | «ستارگان زیبا و خاموش» گروه بدلی برای «مرغان الماس پر» است. در این عبارت هیچ نوع وابسته و وابسته‌ای به کار نرفته است.

آن شب نیز ماه با تالو پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جاده روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک‌راست به ابدیت می‌پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مکه»!

**معنی:** آن شب ماه با درخشش زیبایش، خود را نمایان کرد و ستاره‌ها نیز آشکار شدند و هفت ستاره خوشه پروین هم طلوع کردند و کهکشان راه شیری که جاده‌ای نورانی و خیال‌انگیز است و انگار مستقیماً به ابدیت می‌رسد، آشکار شد. کهکشانی که [اما در روستا] به آن «شاهراه علی» و «راه مکه» می‌گفتیم (یعنی راهی که حضرت علی از آن جا به مکه می‌رفته، به همین خاطر نورانی و درخشان است).

**قلمرو ادبی** | تشخیص: از راه رسیدن ماه / استعاره: گل‌های الماس / ستارگان / مجاز: گل / غنچه / تشبیه: قندیل پروین (اضافه تشبیهی، تشبیه خوشه پروین به قندیل)

**قلمرو زبانی** | «شاهراه علی» و «راه مکه» بدل از «جاده روشن و خیال‌انگیز» هستند. این عبارت وابسته و وابسته ندارد.

شگفتا که نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین شهر، آن را کهکشان می‌بینند و دهاتی‌های کاه‌کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه.

**معنی:** عجباً که نگاه‌های مدرن و امروزی مردم متمدن شهری، آن جاده



را «کَهکشان» می‌بینند و روستاییان ساده و سستی آن را «شاهراه علی» و «راه کعبه» تلقی می‌کنند.

**قلمرو ادبی** | کنایه: نگاه لوکس / نگاه مدرن و امروزی - مردم آسفالت‌نشین / مردم متمدن - دهاتی‌های گاه‌کش / روستاییان سستی.

**قلمرو زبانی** | نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین / صفت مضاف‌الیه / نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین شهر / مضاف‌الیه مضاف‌الیه

کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید.

**معنی:** واژه‌ها را کنار بگذارید و به مغز و روحی که در این برداشت پنهان است، توجه کنید.

**مفهوم:** توجه به باطن / ترجیح باطن بر ظاهر

**قلمرو ادبی** | تشخیص: روح تلقی و تعبیر / کنایه: کنار زدن / توجه‌نکردن / **قلمرو زبانی** | «روح» مفعول برای فعل «تماشا کنید» است.

امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان برنکردم و همه چشم در زمین که این‌جا ... می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آن‌جا می‌شود چغندرکاری کرد ...! و دیدارها همه بر خاک و سخن‌ها همه از خاک!

**معنی:** امسال (یعنی وقتی که علم و دانشم به نهایت رسیده بود) که به روستا رفتم، دیگر به آسمان نگاه نکردم (آسمان برایم وجه معنوی نداشت) و تمام حواس و نگاهم به زمین و امور مادی بود که مثلاً آن‌جا چند چاه عمیق می‌توانیم بزنیم و فلان‌جا می‌توانیم چغندر بکاریم! همه نگاه‌ها و سخن‌ها پیرامون امور مادی بود.

**مفهوم:** گرفتار مادیات و تعلقات شدن

**قلمرو ادبی** | مجاز: خاک (اول) / زمین - خاک (دوم) / امور مادی

**قلمرو زبانی** | چند حلقه چاه / ممیز

آن عالم پرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی‌روح شد، ساختهٔ چند عنصر! **معنی:** کویر که پیش‌تر برای من جهانی پر از شگفتی و راز بود، اُبعد از نگرش علمی‌ام [تبدیل به جایی مادی و بدون رمز و راز عارفانه شد که فقط از ترکیب چند عنصر ساخته شده.

**قلمرو ادبی:** استعاره: آن عالم پرشگفتی ❖ کویر / تشبیه: کویر به سرایی سرد / کنایه: سرایی سرد و بی‌روح ❖ مکان بدون معنویت و بدون رمز و راز عارفانه.

**قلمرو زبانی:** ساختهٔ چند عنصر ❖ صفتِ مضاف‌الیه

آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عددبین مصلحت‌اندیش آلود.

**معنی:** آسمان کویر که برایم همانند باغی پر از شعر، خیال، الهام و احساسات زیبا و رنگین بود، به واسطهٔ نگاهِ علم‌زده و عقلانیِ صرف من، نابود شد و نگرش علمی و حسابگر، صفای خداگونهٔ آن همه زیبایی‌ها را - که وجودم را سرشار از خدا می‌کرد - آلوده کرد.

**مفهوم:** عقل و علم، فضاهای معنوی و احساسی را نابود می‌کنند.

**قلمرو ادبی:** استعاره: باغ ❖ آسمان / تشبیه: گل‌های شعر، (گل‌های) خیال، (گل‌های) الهام، (گل‌های) احساس، سموم عقل (اضافهٔ تشبیهی) / تناقض: سموم سرد / کنایه: عقل بی‌درد و بی‌دل ❖ عقل بی‌دغدغه و بدون نگاه معنوی - سرد ❖ بی‌روح - علم عددبین مصلحت‌اندیش ❖ علم محاسبه‌گر، استدلالی و بدون نگاه معنوی / تشخیص: بی‌درد و بی‌دل بودن عقل - عددبین بودن علم

**قلمرو زبانی:** سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل ❖ صفتِ مضاف‌الیه / صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها ❖ صفتِ مضاف‌الیه





## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.

• باد گرم مهلک ← سموم

• تماشا ← نظاره

• آویزان ← معلق

• نگرش ← تلقی

۲ چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید

و بنویسید.

پاسخ: تموز سوزان کویر - قندیل زیبای پروین - نشئه سرشار از خیال -

بهار حیات علمی

### درس‌نامه

#### وابسته وابسته

در درس قبل با سه نوع «وابسته وابسته» آشنا شدیم:

۱ مضاف‌الیه مضاف‌الیه ← دل دهات ایران

۲ صفت مضاف‌الیه ← پنجره خانه‌های قدیمی / پنجره کدام خانه؟

۳ ممیز: چهار تخته فرش

حال در این درس با دو نمونه دیگر از وابسته‌های وابسته آشنا می‌شویم:


۴ صفت صفت: ماشین سفید یخچالی / لباس آبی پررنگ

روسری قرمز سیر / پارچه بنفش کم‌رنگ

۵ قید صفت: دانش آموز خیلی زرنگ / آدم نسبتاً خسته

هوای تا حدودی آلوده / دختر بسیار عاقل

۲ در کدام گروه‌های اسمی زیر، «وابسته و وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

- تموز سوزان کویر  وابسته و وابسته ندارد: تموز: هسته / سوزان: صفت هسته / کویر: مضاف‌الیه هسته
- سه دست لباس ایرانی  «دست» ممیز است.
- قلب آن کویر  «آن» صفت مضاف‌الیه است.
- این معمار خوش‌ذوق  وابسته و وابسته ندارد. معمار: هسته / این: صفت پیشین هسته / خوش‌ذوق: صفت پسین هسته<sup>۱</sup>
- هوای نسبتاً پاک  «نسبتاً» قید صفت است.
- شاگرد حوزه ادبی  «ادبی» صفت مضاف‌الیه است.

۴ عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

• آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

**الف.** نوع جمله‌ها:

**پاسخ** هر دو جمله این عبارت، ساده هستند که با «واو» ربط هم‌پایه‌ساز به هم متصل شده‌اند.

**ب.** نقش دستوری واژه‌های مشخص شده:

آن شب:

**پاسخ** گروه قیدی، «شب» هسته گروه و «آن» وابسته پیشین از نوع صفت اشاره است.

نظاره آسمان:

**پاسخ** گروه متممی، «نظاره» هسته گروه و «آسمان» وابسته پسین از نوع مضاف‌الیه است.

۱- اصولاً وقتی گروه سه عضو داشته باشد و کلمه وسط، هسته باشد، وابسته و وابسته نداریم؛ زیرا کلمه پیش از هسته حتماً وابسته پیشین هسته است و کلمه بعد از هسته وابسته پسین هسته است.



## قلمرو ادبی

۱ آرایه‌های ادبی را در بند نهم درس مشخص کنید.

بند نهم: آسمان کویر! این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.

پاسخ: تشبیه: آسمان کویر به نخلستان خاموش و پرمهتاب - «مشت قلب» (اضافه تشبیهی؛ قلب در شکل ظاهری به مشت گره‌کرده تشبیه شده است). - «باران سکوت» (اضافه تشبیهی) / تشخیص: خاموش بودن نخلستان - بی‌تاب بودن مشت / ایهام: خاموش ۱ - ساکت ۲ - بدون نور / تناقض: نخلستان خاموش (= بدون نور) و پرمهتاب  
۲ دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

پاسخ:

الف ناله‌های آن امام راستین ... که سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست. به ماجرای تاریخی درد دل کردن حضرت علی علیه السلام با چاه.  
ب- مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود ... تلمیح به شعری از حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود  
حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

۲ متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می‌شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.

پاسخ: حسب حال؛ زیرا شریعتی در این بخشی که از کتاب کویر خواندیم، به شرح حال و زندگی شخصی خود پرداخته است.

## قلمرو فکری

۱ در متن درس، چه کسی به «جوینده‌ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟

پاسخ: شاگرد به جوینده‌ای تشنه مانند شده است؛ زیرا همانند جوینده تشنه‌ای که طالب آب است، شاگرد نیز جویای استاد است.

۲ نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت‌هایی اشاره دارد؟

«پاسخ» شریعتی روستا را جایی می‌داند که هنوز عقل مصلحت‌اندیشانه و علم‌زده بر مردمان آن جا و تلقی‌ها و نگرش‌های آن‌ها حاکم نشده، بنابراین روستا، جایی برای معنویت، به خود اندیشیدن و تفکر پیرامون رمز و رازهای عارفانه است. در مقابل، شهر را جایی توصیف می‌کند که علم‌زدگی و عقلانیت محض بر آن حکم فرماست و جهان یک انسان شهری، جهانی عاری از معنویت و رمز و راز عارفانه توصیف شده است. از نظر نویسنده، یک انسان شهری همه‌چیز را می‌خواهد از دالان تنگ عقل عبور دهد و به دنیایی فراتر از آن‌چه عقل تحلیل می‌کند، باور ندارد. ۲ مضمون کلی هر سرودهٔ زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

الف. در کفاها کاسهٔ زیبایی / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر.

**مفهوم:** عقل و علم توان درک همهٔ رازها و همهٔ زیبایی‌ها را ندارد.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: کاسهٔ زیبایی / حس‌آمیزی: تلخی دانایی / جناس ناهمسان: جای و پای

«پاسخ» «آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.»

ب. من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدستهٔ سرو / من نمازم را پی تکبیرهٔ الاحرام علف می‌خوانم / پی قدقامت موج. **مفهوم:** همهٔ پدیده‌های عالم آیات الهی را بر لب دارند / همهٔ پدیده‌ها خداوند را ستایش می‌کنند.

**قلمرو ادبی:** تشخیص: اذان گفتن باد - تکبیرهٔ الاحرام گفتن علف - قدقامت بستن موج / تشبیه: گلدستهٔ سرو (اضافهٔ تشبیهی) / جناس ناهمسان: سر و سرو / تناسب: نماز، اذان، گلدسته، تکبیرهٔ الاحرام و قدقامت.



پاسخ برای دیدن صحرایی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد [به صحرای عربستان آمده بود].

## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۱۲۲- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(الف) آسمان تفرجگاه مردم کویر است. (شهریور ۹۹)

(ب) آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند. (شهریور ۹۹)

(پ) چشمه آب سردی که در تموز سوزان کویر از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید. (شهریور ۹۸)

۱۲۳- از بین واژه‌های زیر یک برابر معنایی برای واژه «تماشا» بیابید. (دی ۹۹)  
«فروغ، رواق، نظاره»

۱۲۴- از بین واژه‌های زیر یک برابر معنایی برای واژه «آویزان» بیابید.

(طاق، رواق، سروش، معلق» (شهریور ۱۴۰۰)

۱۲۵- در عبارت زیر یک غلط املائی بیابید و درست آن را بنویسید.

(دی و شهریور ۹۸)

■ آن باغ پر از گل‌های رنگین شعر و خیال و الهام، در صوموم سرد این عقل بی‌درد و بیدل پژمرد.

۱۲۶- نوع وابسته و وابسته مشخص شده را تعیین نمایید. (شهریور ۱۴۰۰)

■ رنگ سبز چمنی

۱۲۷- در نمونه زیر نوع وابسته و وابسته مشخص شده را تعیین کنید. (شهریور ۹۹)

«این‌جا می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد.»

۱۲۸- در نمونه زیر نوع وابسته و وابسته را مشخص کنید. (شهریور ۹۹)

«دوست بسیار مهربان»

- ۱۲۹- در نوشتهٔ زیر نوع وابستهٔ وابستهٔ مشخص شده را تعیین کنید. (خرداد ۹۹)
- «بر بالای آن با خط بسیار روشن، دو سطر مطلب زیبا نوشته شده بود.»
- ۱۳۰- با توجه به گروه‌های اسمی زیر جدول را کامل کنید. (دی ۹۸)
- الف) برجسته‌ترین شاگرد حوزهٔ ادیب
- ب) قلب آن کویر

مضاف‌الیه مضاف‌الیه	صفت مضاف‌الیه

- ۱۳۱- نوع هر یک از وابسته‌های وابسته را در گروه‌های اسمی زیر مشخص کنید. (دی ۱۴۰۰)

- الف) هوای نسبتاً پاک (ب) سموم سرد این عقل
- ۱۳۲- در گروه اسمی مشخص شده نوع وابستهٔ وابسته را مشخص کنید. (خرداد ۹۸)

«شرایط تقریباً پایدار»

### قلمرو ادبی

- ۱۳۳- با توجه به نوشتهٔ زیر در کدام‌یک از ترکیب‌های مشخص شده آرایهٔ استعاره وجود دارد؟ (دی ۹۸)

■ «آن شب نیز ماه با تالؤ پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند.»

- ۱۳۴- در تشبیه مشخص شدهٔ عبارت زیر «مشبه» کدام است؟ (شهریور ۹۸)
- «آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های آن روح دردمند را می‌شنوم.»

### قلمرو فکری

- ۱۳۵- معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.
- «مزینان را بر انگارهٔ عشق‌آبادش ساخته‌اند و هنوز بر همان مهر و نشان است که بود.» (خرداد ۹۹)



۱۳۶- متن‌های زیر، بر چه مفهوم مشترکی تأکید دارند؟

■ «در کفها کاسهٔ زیبایی / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو جای دگر / ره می‌بر با پای دگر»

■ «آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.»

۱۳۷- با توجه به سرودهٔ «در کفها کاسهٔ زیبایی / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو جای دگر / ره می‌بر با پای دگر» چرا شاعر دانایی را نکوهش می‌کند؟

(دی ۱۴۰۰)

۱۳۸- متن‌های زیر چه مفهوم مشترکی دارند؟

■ «من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدستهٔ سرو»  
 ■ «صحرايي که حتی درختش، غارش، کوهش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد.»

۱۳۹- عبارت «کلمات را کنار زنید و در زیر آن روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید» بر چه مفهومی تأکید دارد؟

(خرداد ۹۸)

### روان‌خوانی: بوی جوی مولیان<sup>۱</sup>

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیبهٔ اسب آغاز کردم. در چهارسالگی پشت قاش زین نشستیم ... تا ده‌سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانهٔ شهری به سر نبردم.

**مفهوم:** در طبیعت زندگی کردن و زندگی طبیعی داشتن  
**قلمرو زبانی:** پشت قاش زین: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می‌شد.

**معنی:** با شنیدن نام شهر، بسیار خوشحال می‌شدم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: قند در دل آب شدن ☞ شادی و شوق بسیار داشتن  
**قلمرو زبانی:** شنیدن اسم شهر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۱- از کتاب «بخارای من، ایل من» اثر محمد بهمن‌بیگی

دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتّی به یغما رفت.

**مفهوم:** ظلم و ستم حاکمان بر مردم و دست‌درازی به اموال آن‌ها

**قلمرو ادبی:** عبارت طنزآمیز است.

**قلمرو زبانی:** «او» در «دار و ندار» میانوند است. «دست حضرات دولتی»:

صفتِ مضافّ‌الیه

برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و

نفت بخاری آفت بود.

**مفهوم:** زندگی شهری برای کسانی که به طبیعت عادت کرده‌اند، دشوار است.

همان پدری که ایلخانی قشقایی بر سفرهٔ رنگینش می‌نشست؛ همان پدری

که گلّه‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت.

**معنی:** او همان پدری بود که رئیس ایل قشقایی برای مهمانی به خانهٔ

او می‌آمد و گلّهٔ بسیار بزرگ و زیبایی داشت.

پس از عزیمت رضاشاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد -

همهٔ تبعیدی‌ها را شدند.

**معنی:** پس از رفتن رضاشاه - که قبل از پادشاهی لقب «رضاخان» داشت

و پس از برکناری از پادشاهی باز هم «رضاخان» شد - همهٔ افرادی که

تبعید شده بودند، آزاد شدند.

**مفهوم:** زوال قدرت، ناپایداری دنیا، ناپایداری حکومت

چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران

در آغوششان کشید. باز در سایهٔ دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها

سفره‌های پرسخاوت ایل را گسترده کردند.

**مفهوم:** بازگشتن به اصل و زادگاه و ادامهٔ زندگی در دامن طبیعت

**قلمرو ادبی:** تشخیص: انتظارکشیدن چشمه - در آغوش کشیدن کوه و

دشت - پرسخاوت بودن سفره‌های ایل / ایهام تناسب: «چادر» در این





عبارت به معنی «خیمه» است و در معنی «پوشش زنانه» با «دامن» ایهام تناسب می‌سازد. / کنایه: پرسخاوت بودن سفره  $\Leftarrow$  پر بودن سفره از خوراکی‌های متنوع

**قلمرو زبانی** | ضمیر «شان» در «آغوششان» مفعول است: آن‌ها را در آغوش کشید.

باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند.

**مفهوم:** توصیف زندگی کوچ‌نشینان عشایر که محل زندگی خود را براساس سرما و گرمای هوا تعیین می‌کنند.

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: باز - سرما و گرما - سر و سفر / کنایه: بار سفر بستن  $\Leftarrow$  آماده‌شدن برای سفر - پشت سر گذاشتن چیزی  $\Leftarrow$  رهاکردن آن چیز / تضاد: سرما و گرما / تناسب: مهر و فروردین

حتی پدرم که به رفاقت و همنشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

**قلمرو ادبی** | عبارت طنزآمیز است.

**قلمرو زبانی** | تابِ جدایی‌ام  $\Leftarrow$  مضاف‌الیه مضاف‌الیه

در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم.

**مفهوم:** تلاش برای از بین بردن ظلم و ستم

**قلمرو ادبی** | عبارت طنزآمیز است / تشبیه: درخت بیداد (اضافه تشبیهی) / کنایه: از بیخ و بن برانداختن  $\Leftarrow$  نابودکردن / تناسب: درخت و بیخ و بن **قلمرو زبانی** | دانشنامه رشته حقوق  $\Leftarrow$  مضاف‌الیه مضاف‌الیه / رشته حقوق قضایی: صفت مضاف‌الیه

دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم ... تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سردر آوردم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل گرفتن ❖ ناراحت شدن - حلقه به در کوفتن ❖ جست‌وجو کردن - چشم‌پوشیدن ❖ صرف نظر کردن

شاهین تیزبال افق‌ها بودم، زنبوری طفیلی شدم و به گنجی پناه بردم.

**معنی:** من [هنگامی که در ایل زندگی می‌کردم] همانند پرنده شکاری شاهین بودم که در آسمان‌ها پرواز می‌کردم، ولی [اکنون که در شهر زندگی می‌کنم]، همانند زنبوری سربار و وابسته هستم که به گنجی پناه آورده‌ام.

**مفهوم:** ناپایداری دنیا / سیر نزولی داشتن

**قلمرو ادبی:** تشبیه: من به شاهین تیزبال و زنبور طفیلی / تضاد: شاهین و زنبور  
بیا تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم‌به‌راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.

**مفهوم:** انتظار مادر برای فرزند / مهربانی مادر

**قلمرو ادبی:** کنایه: چشم‌به‌راه بودن ❖ منتظر بودن - آب خوش از گلو پایین‌رفتن ❖ آسایش و آرامش نداشتن

نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!

**معنی:** نامه برادر با من همان کاری را کرد که شعر و چنگ رودکی با پادشاه سامانی کرد (یعنی مشوق و محرک من شد تا به ایل برگردم).

**قلمرو ادبی:** تشبیه: تأثیر نامه برادر بر من به تأثیر شعر و چنگ رودکی بر امیر سامانی؛ تشبیه «من» به «امیر سامانی» / تلمیح: به داستان رودکی که با شعر و نواختن چنگ خود، پادشاه سامانی را ترغیب کرد که به بخارا بازگردد.

**قلمرو زبانی:** فعل «کرد» به قرینه لفظی از انتهای جمله دوم حذف شده است.



آب جیحون فرونشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.

**مفهوم:** به پایان رسیدن ناخوشی‌ها و فرارسیدن خوشی‌ها / بازگشت به زندگی اصیل و طبیعی

**قلمرو ادبی:** تلمیح: به داستان رودکی و امیر سامانی / کنایه: فرونشستن آب جیحون ◀ از بین رفتن سختی‌ها و موانع - پرنیان شدن ریگ آموی ◀ تبدیل شدن سختی‌ها به آسانی ◀ پا به رکاب گذاشتن ◀ آماده شدن برای حرکت - بال و پر گشودن ◀ با شوق و اشتیاق فراوان کاری را انجام دادن / تشبیه: ریگ آموی به پرنیان / جناس ناهمسان: بوی و جوی / استعاره: بخارا (اَوّل) ◀ ایل / تشبیه: ایل (دوم) به بخارا

**قلمرو زبانی:** بوی جوی مولیان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

## درک و دریافت

۱ نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

پاسخ

- داروندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفت.
- باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی‌مهر، به همان دیار بی‌یار، به همان هوای غبارآلود، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و ... در دفتری محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی!

۲ با توجه به جمله زیر:

«نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!»

**الف** چرا نویسنده با خواندن نامه برادر خود، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد می‌آورد؟

پاسخ در داستان امیر سامانی و رودکی، شعر زیبای رودکی - که در وصف شهر بخارا بود - باعث شد امیر سامانی بالاخره پس از مدت‌ها به پایتخت برگردد، در این قسمت از درس نیز نامهٔ برادر در توصیف زیبایی‌های ایل و جاذبه‌های زندگی عشایری باعث شد تا نویسنده زندگی شهری را رها کند و به ایل برگردد.

ب اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی «شعر» است؟

پاسخ تأثیرگذاری شعر بر احساسات، عواطف، انسجام فکری و تصمیمات انسان، به ویژه اگر با موسیقی هم همراه باشد.

## سوالات امتحان نهایی

۱۴۰- با توجه به نوشتهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۹۹)

«برف کوه هنوز آب نشده است. گل و گیاه پشم گوسفندان را رنگین کرده است. نامهٔ برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی.»

الف) ساختار دستوری کدام جمله مطابق با الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است؟

ب) نوع «واو» بین واژه‌های «شعر و چنگ» ربط است یا عطف؟

پ) زمان فعل «نشده است» ماضی نقلی است یا التزامی؟

ت) در این عبارت حذف فعل به قرینهٔ لفظی است یا معنایی؟

۱۴۱- در عبارت زیر زمان فعل‌های مشخص‌شده را دقیقاً تعیین کنید. (خرداد ۹۸)

«صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها خط و خال انداخته‌اند.»

ادبیات  
انقلاب اسلامی

فصل ۵

# فصل شکوفایی

درس ۱۰

## واژگان

### • واژه‌نامه‌ای

- **برزخ:** حدّ فاصل میان دو چیز، زمان
- دریافت پاداش یا مزد بودن
- **داعیه:** ادّعا
- **زخمه:** ضربه، ضربه‌زدن
- **چشمداشت:** انتظار و توقّع امری از
- **فاصله:** بین دنیا و آخرت
- **گشاده‌دستی:** بخشندگی، سخاوت

### • غیرواژه‌نامه‌ای

- **آینه‌دار:** کسی که آینه را در
- **پای فرسوده:** خسته، رنجور و ناتوان
- **تبه:** مخفف تباه، ضایع، نابود
- **مقابل دیگران می‌گیرد تا خود را در**
- **رهنمون:** راهنما
- **آن ببینند.**
- **غریب:** دوری از وطن
- **بارور:** میوه‌دار، ثمردهنده
- **کرامت:** بخشندگی، جوانمردی
- **پالیز:** بوستان، گلزار، باغ

واژگان مهم لغت‌ی ... پالیز و بوستان - داعیه و ادّعا - ضایع و تباه - غریب و دوری - غریب و بیگانه - گزاردن و به جا آوردن - نصیب و بهره

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

غریب | بیگانه، عجیب

غریب | دوری از وطن

غریب | نزدیک

غریب | نزدیکی



## شرح درس دهم

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو

امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

**معنی:** اگر دیروز (= پیش از انقلاب) غم، همه هستی ما را نابود کرد، امروز (بعد از انقلاب) بوی آزادی و رهایی از کشورمان به مشام می‌رسد.

**مفهوم:** به پایان رسیدن روزهای ناخوش و آمدن ایام خوشی و آزادی

**قلمرو ادبی:** شعر در قالب غزل سروده شده، «من و تو» ردیف و واژه‌های

«برگ و بار، بهار، تار و ...» قافیه این غزل هستند. / مجاز: دیروز ← پیش از

انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ - امروز ← پس از انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ / کنایه: سوزاندن

برگ و بار ← نابود کردن داشته‌های انسان / نماد: باغ ← ایران - بهار

← آزادی و پیروزی / جناس ناهمسان: بار و بهار - بار و باغ / تناسب: برگ، بار،

باغ و بهار / تضاد: دیروز و امروز

**قلمرو زبانی:** «واو» در «برگ و بار» میانوند است (نه عطف است و نه ربط) و

در «من و تو» عطف. «برگ و بار» یک کلمه است و مفعول است.

آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد

غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟

**معنی:** در فضای پیش از انقلاب، غیر از ظلم و ستم در کوچه‌های پر از

درد و رنج کشورمان، چیز دیگری نبود.

**مفهوم:** فراگیر بودن ظلم و ستم قبل از انقلاب

**قلمرو ادبی:** نماد: برزخ سرد ← ایران پیش از انقلاب - شب ← ستم و

خفقان / جناس ناهمسان: سرد و درد - در و درد / تشبیه: کوچه‌های غم و

درد (اضافه تشبیهی) / پرسش انکاری: چه می‌دید؟ ← نمی‌دید.

**قلمرو زبانی:** «واو» در «غم و درد» عطف است. «چه» مفعول است.

۱- از مجموعه شعر «دری به خانه خورشید» اثر سلمان هراتی

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ

امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

**معنی:** در فضای پیش از انقلاب، من رنج و داغ بسیاری دیدم، اما هم‌اکنون و پس از انقلاب، خورشید (با تمام عظمتش) برای ما آینه‌داری می‌کند (فضای پس از انقلاب نورانی و سرشار از آگاهی است).

**مفهوم:** آزاد شدن از بند ظلم و ستم

**قلمرو ادبی:** مجاز: دیروز / پیش از انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ - امروز / پس از انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ / نماد: باغ و دشت / ایران / جناس ناهمسان: باغ و داغ - من و چمن / کنایه: آینه‌دار بودن خورشید برای کسی / پیروز و سرفراز بودن او / ایهام تناسب: «داغ» به معنی «سوگ» است، در معنی «بسیار گرم» با خورشید ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی:** «واو» در مصراع اول ربط است. یک چمن داغ: ممیز

غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران

صد جویبار است این‌جا، در انتظار من و تو

**معنی:** ما در غبار کهنگی و امور مادی (و یا ظلم و ستم) گرفتاریم، بیاید به سمت معنویت و آزادی برویم، که در آن‌جا، رهایی و نجات و پویندگی، انتظار ما را می‌کشد.

**قلمرو ادبی:** نماد: غبار / امور مادی و یا ظلم و ستم - غربت / دنیای مادی - باران و جویبار / رهایی و پویندگی و معنویت / واج‌آرایی: صامت / غ / در مصراع اول / تشخیص: منتظر بودن جویبار / تضاد: غبار و باران / کنایه: غرق بودن / نهایت گرفتاری / استعاره مکنیه: غرق غبار

این فصل، فصل من و توست فصل شکوفایی ما

برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

**معنی:** این دوران انقلاب اسلامی، دوران ما و دوران شکوفایی ماست؛ بیاید تا با هم سرود شکوفایی و آزادی خود را سر دهیم.





**مفهوم:** آمدن زمان شکوفایی و همراهی با مردم

**قلمرو ادبی:** مجاز: فصل ❖ دوره، زمان / کنایه: شکوفایی ❖ ظاهرشدن توانایی‌ها و استعدادها / تشخیص: خواندن گل / تناسب: شکوفایی، گل و بهار / نماد: بهار ❖ آزادی - گل ❖ انقلاب

**قلمرو زبانی:** «واو» در «من و دوست» عطف است.

با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم

در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

**معنی:** بیاید با این مردم انقلابی همراه شویم و اگر در این راه شهید هم شویم، نام ما ماندگار خواهد شد. یا: انقلاب و آزادی به عنوان یادگار ما در وطن باقی می‌ماند.

**مفهوم:** توصیه به همراهی برای مبارزه با ظلم / ماندگار شدن نام شهدا

**قلمرو ادبی:** استعاره: نسیم ❖ حرکت و اعتراض - باغ ❖ ایران - گل ❖ یاد و نام (می‌توان نماد هم گرفت). / کنایه: جان‌سپردن ❖ مُردن

**قلمرو زبانی:** «گل» نهاد و «یادگار» مسند است.

چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

**معنی:** من همانند رودخانه‌ای خروشان و امیدوار هستم، من به همان جایی می‌روم که قرار ماست؛ یعنی به سوی دریای تظاهرات مردمی و اتحاد با مردم.

**مفهوم:** امیدواری و توصیه به حرکت و جنبش

**قلمرو ادبی:** تشبیه: من به رود / تشخیص: امیدواربودن و بی‌تاب و بی‌قرار بودن رود / نماد: دریا ❖ تظاهرات مردمی (نماد وحدت مردم هم می‌توان گرفت). / تناسب: رود و دریا / ایهام: قرار: ۱ آرامش ۲ میعاد

**قلمرو زبانی:** «واو» در «بی‌تابم و بی‌قرارم» ربط است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ در متن درس، واژه‌های بیابید که هم‌آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟  
 پاسخ: غربت: دوری از وطن، هم‌آوا: قربت: نزدیکی
- ۲ انواع «واو» (ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.  
 پاسخ: بی‌تابم و بی‌قرارم: ربط  
 من و تو: عطف
- ۲ در متن درس، کدام گروه‌های اسمی در نقش «مفعول» به کار رفته‌اند؟  
 پاسخ: غم، برگ‌وبار من و تو را سوزاند.  
 چشمان تار من و تو غیر از شب چه را می‌دید.

### قلمرو ادبی

- ۱ در متن درس برای کاربرد هر یک از آرایه‌های «تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.  
 پاسخ: تشخیص: ۱- آینه‌داری خورشید ۲- امیدواری و بی‌قراری رود تشبیه: ۱- من مانند رود هستم ۲- خورشید همانند آینه‌دار است.
- ۲ در بیت زیر، «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟  
 • آن جادر آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد  
 غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟  
 پاسخ: برزخ سرد: ایران پیش از انقلاب  
 شب: ستم و خفقان

### قلمرو فکری

- ۱ مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟  
 • چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
- پاسخ: من به سمت تظاهرات مردمی می‌روم. / پیوستن به جریان انقلاب مردمی

۲ توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

• دیروز در غربت باغ، من بودم و یک چمن داغ

امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

• پاسخ: محتوای این بیت تطابق کامل با موضوعات ادبیات انقلاب اسلامی دارد؛ موضوعاتی همچون نكوهش دوران پیش از انقلاب و توصیف فضای معنوی و رشد و شکوفایی پس از انقلاب.

۲ دربارهٔ ارتباط موضوعی هر یک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.  
الف: ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک  
مفهوم: ماندگاری نام نیک

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان؛ خاک و پاک / مجاز: مصراع اول ➡ پدیده‌های عالم طبیعت

قلمرو زبانی: تمام «واو»های به کار رفته در این بیت، عطف هستند.

• پاسخ: این بیت فردوسی بیانگر ماندگاری نام و گفتار نیک است. در بیت ششم نیز (با این نسیم سحرخیز ...) شاعر از ماندگاری یاد و نام سخن می‌گوید.

ب: ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دستت می‌دهم، من آب و دانه ... / می‌کارمت در چشم‌ها گل‌نقش امید / می‌بارمت بر دیده‌ها باران خورشید  
مفهوم: امیدبخشی و امیدواری

قلمرو ادبی: تشبیه: گل‌نقش امید و باران خورشید / کنایه: گل‌نقش امید در چشم کاشتن ➡ امیدوار کردن - بر دیده باران خورشید باریدن ➡ امیدوار کردن / جناس ناهمسان: می‌کارمت و می‌بارمت / نماد: مرغ غمین: مبارزان خسته و ناامید

• پاسخ: مفهوم این سرودهٔ سیاوش کسرایی امیدواری است. در اغلب ابیات سرودهٔ سلمان هراتی هم این امیدواری دیده می‌شود، همانند ابیات: یک، سه، چهار، پنج.

## گنج حکمت: تیرانا<sup>۱</sup>

من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور - بی آن که زبان به کم‌تر داعیه‌ای گشاده باشم - سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده‌دستی، بی هیچ‌گونه چشم‌داشتی به سپاس‌گزاری یا آفرین.

**معنی:** من از طبیعت آموختم که مانند درختان میوه‌دار - بدون این که کوچک‌ترین ادعایی داشته باشم - همه وجودم بخشش و سخاوت باشد؛ بخششی که حتی در قبال آن، توقع سپاس‌گزاری و یا تشویق نداشته باشم.

**مفهوم:** توصیه به بخشندگی بدون داشتن توقع سپاس‌گزاری

**قلمرو ادبی** تشبیه: من به درختان / تشخیص: کرامت‌داشتن، گشاده‌دستی و بی‌ادعابودن درختان / کنایه: گشاده‌دستی ﴿﴾ سخاوت و بخشش فراوان - چشم‌داشتن ﴿﴾ انتظار و توقع داشتن - زبان‌گشودن ﴿﴾ سخن‌گفتن / تناسب: طبیعت و درختان

**قلمرو زبانی** «او» در «کرامت باشم و سراپا گشاده‌دستی [باشم]» ربط است.

تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز، که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب‌زده را نوازشگری درمان‌بخش دردها.

**معنی:** ای تیرانا! تو نیز سخاوت و بخشش را از درختان میوه‌دار یاد بگیر و مانند بوستان و گلزار در هر بهار تمام وجودت سرشار از تازگی و طراوت باشد و همان‌گونه که بوستان و گلزار در تابستان با میوه‌های شیرین و سایه درختانشان برای خستگان راه، میزبانی کریم و بخشنده است، تو نیز برای رنج‌دیدگان و زحمت‌کشیدگان، با نیکی، خیررسانی و مهربانی، التیام‌بخش دردها و رنج‌هایشان باش.

۱- از کتاب «تیرانا» اثر محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا)



**مفهوم:** توصیه به مهربانی، مدارا و بخشندگی و دستگیری از ضعف  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: گشاده‌دستی، کرامت و میزبان کریم بودن درختان،  
 بوستان و پالیز / کنایه: گشاده‌دستی ❖ با سخاوت بودن - پای فرسودگان  
 آفتاب‌زده ❖ افراد رنج‌دیده / استعاره: میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر ❖ خیر و  
 خوبی / تضاد: درمان و درد - سایه و آفتاب / تناسب: درخت، میوه، بوستان، پالیز  
**قلمرو زبانی:** «واو» در «گشاده‌دستی و کرامت، بوستان و پالیز، شیرین و  
 سایه دلپذیر» عطف است و در «بیاموز و از بوستان ...، باشی و پای تا سر  
 گل ...، باشی و پای فرسودگان ...» ربط است.

نه همین مهربانی را به مهر که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم  
 تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.


**معنی:** فقط مهربانی را با مهربانی پاسخ نده، بلکه [همانند درختان] در عوض  
 سنگ (= نامهربانی‌ها) هم میوه‌های شیرین (= نیکی) به دیگران ببخش.  
**مفهوم:** بدی‌ها را با خوبی جواب دهیم.

**قلمرو ادبی:** تشخیص: کریم‌بودن دست‌ها / استعاره: میوه استعاره از خیر و خوبی  
**قلمرو زبانی:** «را» در «سنگی را» حرف اضافه به معنی «به»: به پاداش هر  
 زخمه سنگ، میوه‌ای چند شیرین ایثار کند. «چند» صفت مبهم است که  
 گاهی اوقات، پسین می‌آید: میوه‌ای چند ❖ چند میوه

تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌داشتی، می‌بایست همانند با  
 درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی، سپاس خورشید را  
 که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر، گوهر.

**معنی:** تو اگر آن مقدار بخشش را از مادر به ارث برده باشی، پس باید  
 مانند درختان میوه‌دار، سراپای وجودت ایثار و فداکاری باشد. از خورشید  
 ممنونم که در هر صبح بر تو نور می‌افشاند و از ابر سپاس‌گزارم که بر  
 سر تو باران می‌بارد.

**مفهوم:** توصیه به بخشندگی و ایثار

**قلمرو ادبی:** تشبیه: تو (= تیرانا) به درختان بارور / تشخیص: بخشندگی و ایثار درختان بارور / مجاز: دست مجاز از دهش و عطا / تشخیص: سپاس‌گزاری از خورشید / استعاره: «زر» استعاره از نور - «گوهر» استعاره از باران / جناس ناهمسان: سر، زر و بر / کنایه: سراپا  تمام وجود **قلمرو زبانی:** «او» در «بخشندگی و ایثار» عطف است و در «زرافشانی می‌کند و ابر گوهر» ربط است. در عبارت پایانی حذفیات زیادی صورت گرفته است: سپاس [می‌گزارم] خورشید را که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و [سپاس می‌گزارم] ابر را که [بر سر تو] گوهر [می‌افشاند].

تیرانا! اگرم هیچ در سرنوشت از آزادی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار، سپاس‌گزاری بس که بدین سعادت رهنمون بود تا هرگز فریب آزاده‌مردم را از خویشتن بتی نسازم.

**معنی:** تیرانا! اگر حتی اندکی در سرنوشت من آزادی وجود داشته باشد، باید از آفریدگار به خاطر این که مرا به این سعادت راهنمایی کرد تا برای فریب‌دادن مردم آزاده، از خودم بتی نسازم، سپاس‌گزار باشم.

**مفهوم:** توصیه به دوری از فریبکاری

**قلمرو ادبی:** تشبیه: خود به بُت

**قلمرو زبانی:** «م» در «اگرم» مضاف‌الیه است: اگر در سرنوشت من از آزادی بهره‌ای باشد. «م» در «همینم» متمم است: از آفریدگار همین برای سپاس‌گزاری بس است که ... «را» در «آزاده مردم را» حرف اضافه است: تا برای فریب آزاده مردم، از خویشتن بتی نسازم.



## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

- ۱۴۲- معنی واژه مشخص شده چیست؟ (خرداد ۹۹)
- «پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.»
- ۱۴۳- معنی درست واژه مشخص شده را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(شهریور ۹۹)

«دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ» (تنهایی - نزدیکی)

(دی ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۱۴۴- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب نمایید.

«دیروز در (قربت - غربت) باغ من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت آینه‌دار من و تو»

(شهریور ۹۹)

۱۴۵- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

«غرق غباریم و (قربت - غربت) با من بیا سمت باران»

۱۴۶- نوع حرف «و» (ربط، عطف) را در هر یک از مصراع‌های زیر مشخص کنید.

(خرداد ۹۹)

الف) امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو

ب) دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ

(خرداد ۹۸)

۱۴۷- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

الف) چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم

ب) دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو

۱۴۸- با توجه به بیت زیر درستی یا نادرستی موارد داده شده را تعیین کنید.

(شهریور ۹۹)

«آن جادر آن برزخ سرد در کوجه‌های غم و درد

غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو»



الف) نوع «او» در هر دو مصراع حرف ربط است.



ب) در مصراع دوم یک واژه با نقش مفعول وجود دارد.

### قلمرو ادبی

۱۴۹- در بیت زیر «شب» نماد چه مفهومی است؟  
 «آن جادر آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد

غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو»

۱۵۰- در بیت زیر مفهوم نمادین «رود» و «دریا» را بنویسید.  
 «چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا جای قرار من و تو»

۱۵۱- نام پدیدآورنده هر یک از آثار زیر را بنویسید.  
 الف) فیه ما فیه (ب) تیرانا

پ) دری به خانه خورشید

۱۵۲- آرایه متناسب با بیت زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید.  
 «این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما

برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو»

(تضاد - تکرار)

۱۵۳- مفهوم نمادین واژه مشخص شده را بنویسید.  
 «آن جا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید  
 چشمان تار من و تو»

### قلمرو فکری

۱۵۴- معنی بیت زیر را به نثر روان بنویسید.  
 «با این نسیم سحر خیز برخیز اگر جان سپردیم

در باغ می‌ماند ای دوست گل یادگار من و تو»

۱۵۵- مقصود شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟  
 «چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو»



# آن شب عزیز

درس ۱۱

## واژگان

### ● واژه‌نامه‌ای

- **بی‌حفاظ:** بدون حصار و نرده؛ آن چه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.
- **تشر:** سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدیدکردن کسی گفته می‌شود.
- **پگاه:** صبح زود، هنگام سحر
- **تعلل:** عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن
- **جناق:** جناغ، استخوان پهن و دراز در جلوی قفسه سینه
- **حزین:** غم‌انگیز
- **حمایل:** نگهدارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر
- **حیثیت:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی
- **باعت سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.**
- **خشاب:** جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود.
- **دنج:** ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت‌وآمد
- **دیباچه:** آغاز و مقدمه هر نوشته
- **روضه:** آن چه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه‌السلام خوانده می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی
- **شامه:** حس بویایی
- **شیح:** آن چه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی
- **شرف:** بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به وجود می‌آید.

- **طفره رفتن:** خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر
- **مقاعد:** مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن
- **کلافه:** بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده
- **مجسم:** به صورت جسم درآمده، تجسم یافته
- **محض:** دفترخانه، دادگاه
- **مُسلِم:** پیرو دین اسلام
- **مُصر:** اصرارکننده، پافشاری کننده
- **مُعَبَّر:** محل عبور، گذرگاه
- **گُردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

### غیرواژه‌نامه‌ای

- **انهدام:** نابودی
- **صریح:** واضح و آشکار
- **اهمال:** سستی کردن
- **کیز کردن:** خود را جمع کردن، در خود فرورفتن
- **پابیدن:** مراقب بودن
- **تُلُث:** یک سوم چیزی
- **معرکه:** میدان جنگ
- **حصار:** قلعه، دیوار، پناهگاه
- **موهوم:** وهمی، خیالی
- **دیدرس:** محدودهای که چشم می بیند
- **مهیپ:** ترسناک
- **رمق:** باقی مانده جان، توان
- **کِلاش:** کلاشینکف، نوعی تفنگ
- **زیور:** زینت
- **دوشکا:** نوعی مسلسل
- **دَلّه شدن:** کلافه شدن، به ستوه آمدن
- **نوشین:** شیرین، گوارا

**واژگان مهم املائی** ●●● تَسَر و عِتَاب - تعویق و اهمال - جناق سینه<sup>۱</sup> - حفاظ و حصار - زیور و زینت - شَبج و سایه - روضه و باغ - دَلّه و درمانده - صریح و واضح - غالب و مسلط - غریب و عجیب - معبر و گذر - هضم و تحلیل

۱- این واژه دواملائی است و به صورت «جناغ» هم نوشته شده. در واژه‌نامه پایان کتاب درسی نیز به هر دو املائی آن اشاره شده است.

## واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

غالب	پرواز	غریب	عجیب و بیگانه	شبح	سایه
قالب	جسم، پیکر	قریب	نزدیک	شبه	سنگی سیاه‌رنگ
هضم	تحلیل و گوارش				
حزم	احتیاط و دوراندیشی				

## شرح درس یازدهم<sup>۱</sup>

نمی‌خواستم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشم.

**معنی:** نمی‌خواستم خدانکرده، به سخن شما بی‌توجهی کرده باشم.  
**قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ❖ سخن / کنایه: زیر پا گذاشتن حرف ❖ نادیده‌انگاشتن و بی‌توجهی به سخن  
**قلمرو زبانی:** «نمی‌خواستم» ماضی استمراری و «گذاشته باشم» ماضی التزامی است.

فکر این که مرا شناخته باشید دلم را گرم کرد.

**معنی:** حتی تصوّر این که مرا شناخته باشید مرا امیدوار کرد.  
**قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ❖ سخن / کنایه: گرم شدن دل ❖ امیدوار شدن  
**قلمرو زبانی:** «شناخته باشید» ماضی التزامی است.

اگر اشتباه نکنم بوی حمله می‌آید.

**معنی:** اگر اشتباه نکنم احتمال حمله وجود دارد یا حمله نزدیک است.  
**قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: بوی حمله

**قلمرو زبانی:** «نکنم» و «می‌آید» به ترتیب، مضارع التزامی و مضارع اخباری هستند.  
 اصرارهای من که بوی التماس می‌داد، عاقبت شما را متقاعد کرد.

**معنی:** اصرارهای التماس‌وار من، بالاخره شما را راضی کرد.

۱- از مجموعه داستان «سانتاماریا» اثر مهدی شجاعی

**قلمرو ادبی** | حس آمیزی: بوی التماس

**قلمرو زبانی** | «می داد» ماضی استمراری است.

می خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم کنم.

**معنی:** قصد داشتم مانند دیگر بچه‌ها گوشه‌نشینی و خلوت‌گزینی کنم.

**قلمرو ادبی** | کنایه: خود را گم کردن ➡ گوشه‌نشینی و عزلت‌گزینی

**قلمرو زبانی** | «کنم» مضارع التزامی است که «ب» آغازین آن افتاده است.

جز گودالی که از کنجاوی گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد، در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد؟

**معنی:** وقتی ماه داشت از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد و همه‌جا را روشن می‌کرد، جز گودالی که بر اثر اصابت گلوله توپ پدید آمده بود، جای دیگری نمی‌توانستم مخفی شوم.

**قلمرو ادبی** | تشخیص: کنجاوی گلوله توپ - سربلند بیرون آمدن ماه /

حسن تعلیل: علت به وجود آمدن گودال، کنجاوی گلوله توپ است.

**قلمرو زبانی** | «آمده بود، می‌توانست، باشد، داشت می‌آمد» به ترتیب ماضی بعید، ماضی استمراری، مضارع التزامی و ماضی مستمر هستند.

خواب را مزمره کنید، بچشید ولی سیر نخواستید، ایستاده یا نشسته خوابید، آن چنان که بی‌کم‌ترین صدا برخیزید.

**معنی:** خواب سبکی داشته باشید (چرت بزنید)، ولی سیر و سنگین نخواهید، دراز نکشید، بلکه ایستاده یا نشسته چرت بزنید، به طوری که با کوچک‌ترین صدایی از خواب بیدار شوید.

**قلمرو ادبی** | کنایه: خواب را مزمره کردن ➡ به خواب سبک رفتن و چرت زدن /

حس آمیزی: چشیدن خواب / تضاد: ایستاده و نشسته - خوابیدن و برخاستن  
**قلمرو زبانی** | «ایستاده» و «نشسته» قید هستند.



تنها کاری که می‌توانستم بکنم این بود که مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم.

**معنی:** تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، این بود که خیلی سریع خود را به سنگر برسانم.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: خود به برق و باد (وجه‌شبه: سرعت)

**قلمرو زبانی:** «می‌توانستم و برسانم» به ترتیب ماضی استمراری و مضارع التزامی هستند.

توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می‌کرد.

**معنی:** توپخانه شروع به شلیک کرده بود و صدای ترسناک آن، صدای ضعیف اسلحه کلاش را در خود پنهان کرده بود.

**قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: صدای خشک / تضاد: صدای مهیب و صدای کودکانه / تشخیص: صدای کودکانه کلاش - هضم کردن صدای توپخانه /

کنایه: صدای چیزی را در خود هضم کردن ﴿﴾ غلبه کردن صدای آن

**قلمرو زبانی:** «کرده بود و می‌کرد» به ترتیب، ماضی بعید و ماضی استمراری هستند.

از طرفی ذوق کردم، بال درآوردم، عشق کردم از این که فهمیدید که انهدام آن تیربار کار من بوده است.

**معنی:** از این که شما متوجه شدید که من آن تیربار را نابود کردم، به شدت خوشحال شدم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: بال درآوردن ﴿﴾ نهایت شوق و شادی

**قلمرو زبانی:** به‌جز «بوده است» که ماضی نقلی است، سایر فعل‌های این عبارت ماضی ساده است.

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ با توجه به متن درس معنای واژه‌های زیر را بنویسید.  
 • معبر ➤ گذرگاه  
 • ذلّه شدن ➤ کلافه شدن
- ۲ شش واژه مهم املایی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آن‌ها ترکیب‌های وصفی یا اضافی بسازید.

• پاسخ ➤ حفاظ: حفاظ اصلی ➤ ترکیب وصفی / شبح: شبح تاریکی ➤ ترکیب اضافی / روضه: روضه خرم ➤ ترکیب وصفی / صریح: سخن صریح ➤ ترکیب وصفی / هضم: هضم غذا ➤ ترکیب اضافی / غریب: غریب درمانده ➤ ترکیب وصفی

- ۳ در بند پنجم، زمان فعل‌ها را مشخص کنید.

• پاسخ ➤ شد ➤ ماضی ساده / فرونشست ➤ ماضی ساده / آمدید ➤ ماضی ساده / شناخته باشید ➤ ماضی التزامی / کرد ➤ ماضی ساده / شدم ➤ ماضی ساده / دویدم ➤ ماضی ساده / بگویم ➤ مضارع التزامی / گشودید ➤ ماضی ساده / لبخند زدید ➤ ماضی ساده / گفتید ➤ ماضی ساده / تعجب کردم ➤ ماضی ساده / نبرده‌اید ➤ ماضی نقلی / فشردیدم ➤ ماضی ساده / بوسیدیم ➤ ماضی ساده

- ۴ برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله‌ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

• پاسخ ➤ ضمیر پیوسته (متصل): پاهایم سست شده بود. مرجع ضمیر ➤ راوی (احمد موحدی)  
 ضمیر گسسته (جدا): جذب دیدار شما شده بودم. مرجع ضمیر ➤ معلم (آقای موسوی)

### قلمرو ادبی

- ۱ با توجه به متن درس:

الف. دو کنایه بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.  
 • پاسخ ➤ بال درآوردن ➤ نهایت شادی و خوشی  
 دل گرم شدن ➤ امیدوار شدن



ب- یک نمونه حس آمیزی مشخص کنید.

پاسخ: مثل کلاس گرم و پرشور حرف می‌زدید. (آمیختن دو حسِ شنوایی و لامسه)

۲ فضاسازی، در کدام قسمت از متن درس، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

پاسخ: تا حدودی سؤال سلیقه‌ای است، اما به نظر می‌رسد بند اول داستان فضاسازی بسیار مؤثری دارد.

### قلمرو فکری

۱ سروده‌های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و دربارهٔ ارتباط هر یک از آن‌ها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

الف کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت

با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت

حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

**مفهوم:** نهراسیدن از مرگ / توصیف شجاعت و دلوری مبارزان

**قلمرو ادبی:** تشبیه: زخم به نشان (مدال) / تشخیص: حیثیت مرگ / کنایه:

حیثیت کسی را به بازی گرفتن ◀ آبروی کسی را بردن

پاسخ: در این رباعی شاعر به توصیف جانباز یا شهیدی پرداخته که

زخم‌هایش مدال افتخار اوست و با نهراسیدن از مرگ، مرگ را به سُخره

گرفته است. در داستان نیز، آقای موسوی حتی بعد از قطع شدن دستش،

بدون ترس از مرگ به مبارزه ادامه می‌دهد تا نهایتاً به شهادت می‌رسد.

ب- برای وصف میدان‌های پُرمین

برای وصفِ خال و زلفِ چین‌چین

نه در شیراز و نه در شهر گنجه

«نظامی» می‌شوم در «قصر شیرین»

**مفهوم:** توصیف فداکاری‌های رزمندگان و بیان مهربانی‌های آنان در میدان جنگ

**قلمرو ادبی:** تناسب: شیراز، گنجه و قصر شیرین / ایهام: نظامی: ۱. انسان نظامی

و لشکری ۲. نام شاعر قرن ششم - قصر شیرین: ۱. قصر متعلق به شیرین

۲. نام یکی از شهرهای استان کرمانشاه که در مرز ایران و عراق قرار گرفته است.

**پاسخ** در این دوبیتی شاعر به بیان این نکته می‌پردازد که صحنه‌های عاشقانه و عشق حقیقی را باید در جبهه‌های جنگ جست و نه در آثار نظامی گنجه‌ای؛ در متن داستان نیز، راوی شیفته معلم رزمنده خود است و چنان او و آموختن از او را دوست دارد که در جبهه همیشه در جست‌وجوی اوست تا نهایتاً به مقام جانبازی نائل می‌شود.

**۲** سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

• هر سال چو نوبهار خرم / بیدار شود ز خواب نوشین / تا باز کند به روی عالم / دیباچه خاطرات شیرین / از سبزه دهد به لاله زیور / ای دوست مرا به خاطر آور **مفهوم:** یادکردن از یاران، به ویژه در فصل بهار

**قلمرو ادبی:** تشخیص: بیدارشدن نوبهار / حس آمیزی: خواب نوشین / تضاد: بیدار و خواب / تشخیص: روی عالم / استعاره مکنیه: دیباچه خاطرات / حس آمیزی: خاطرات شیرین / تشبیه: لاله به زیور / تناسب: نوبهار، سبزه و لاله **پاسخ** در این سروده، ملک‌الشعراى بهار از مخاطب خود می‌خواهد که او را فراموش نکند و در فصل بهار به یاد او نیز باشد. در داستان «آن شب عزیز» هم راوی داستان هر روز صبح به مزار معلم شهید خود می‌رود و خاطراتش را با او مرور می‌کند.

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۱۵۶- معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- (الف) من بیش از همه مُصِر بودم در شنیدن حرف‌های شما. (دی ۱۴۰۰)
- (ب) مَعْبَر تمام شد و وارد محوطه پیش روی دشمن شدیم. (خرداد ۹۸)
- ۱۵۷- برای واژه «حزین» یک مترادف و یک متضاد بنویسید. (دی ۹۸)





۱۵۸- املاي درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خرداد ۹۸)

«صدایی که می‌آمد (هزین‌ترین - حزین‌ترین) و عاشقانه‌ترین صدایی بود که می‌آمد.»

۱۵۹- در عبارت زیر یک نادرستی املايي دیده می‌شود، آن را بیابید و درست آن را بنویسید. (خرداد ۹۸)

«نمی‌پذیرفتید و طفره می‌رفتید، ولی اسرارهای من که بوی التماس می‌داد عاقبت شما را متقاعد کرد.»

۱۶۰- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (شهریور ۹۹)

«می‌دانید که من بیش از همه (مُصر - مُسر) بودم در شنیدن حرف‌های شما.»  
۱۶۱- در عبارت زیر یک غلط املايي بیابید و درست آن را بنویسید.

«آخرین رمغ‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند.»  
۱۶۲- در همهٔ گزینه‌ها، به جز گزینهٔ ..... نادرستی املايي دیده می‌شود. (شهریور ۹۹)

(خرداد ۹۹)

- ۱) بچه‌ها هم انگار از دست آن ذلّه شده بودند و تکبیر می‌گفتند.
  - ۲) تنها و تنها برای تعلیم گرفتن شبه شما را در میان تاریکی تعقیب کردم.
  - ۳) عمق گودال آن قدر نبود که بتواند جسّه آدمی را در خود بگیرد.
  - ۴) به سمت خاک‌ریز می‌رفتند و آخرین رمغ‌هایشان را در آخرین فشنگ‌ها می‌ریختند.
- ۱۶۳- با توجه به نوشتهٔ زیر، درستی یا نادرستی موارد داده‌شده را تعیین کنید. (خرداد ۹۹)

«عشق کردم از این‌که فهمیده‌اید انهدام آن تیربار کار من بوده است.»

(الف) زمان هر دو فعل «فهمیده‌اید» و «بوده است» ماضی نقلی است.



(ب) در گروه اسمی «انهدام آن تیربار» واژهٔ «تیربار» هستهٔ گروه اسمی است.



۱۶۴- با توجه به عبارت «از ردّ صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم.»

(دی ۱۴۰۰)

الف) نقش دستوری ضمیر پیوسته «تان» متمم است یا مفعول؟

ب) مرجع ضمیر «تان»، شما است یا صدا؟

### قلمرو ادبی

۱۶۵- آرایه مناسب برای عبارت زیر «حس آمیزی» است یا «تضاد»؟ (دی ۱۴۰۰)

«زمزمه لطیف و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد. می‌بایست هر چه زودتر

مخفیگاهی پیدا کنم.»

۱۶۶- حس آمیزی به کاررفته در عبارت زیر را توضیح دهید. (دی ۹۹)

«مثل کلاس گرم و پرشور حرف می‌زدید و مثل کلاس طنز و شوخی از

کلامتان نمی‌افتاد.»

۱۶۷- نام پدیدآورنده هر یک از آثار زیر را بنویسید. (خرداد ۹۹)

الف) فی حقیقة العشق: ب) سانتاماریا:

### قلمرو فکری

۱۶۸- موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) دستتان را بر چشم‌های درشتتان حمایت کرده بودید. (شهریور ۹۹)

ب) معبر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدید. (شهریور ۹۸)

۱۶۹- مفهوم کلی مصراع مشخص شده را بنویسید. (شهریور ۱۴۰۰)

«زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت»

۱۷۰- با توجه به ابیات زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۹۹)

«کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت / با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت»

الف) مخاطب شاعر در این دو بیت کیست؟

ب) مقصود از به بازی گرفتن حیثیت مرگ چیست؟

۱۷۱- با توجه به رباعی زیر، منظور از «پاکبازی» چیست؟ (خرداد ۹۸)

«کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت / با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت»



۱۷۲- در شعر زیر شاعر دلیل بیدار شدن هر ساله نوبهار را چه می‌داند؟

(خرداد ۹۹)

«هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین  
تا باز کند به روی عالم دیباچهٔ خاطرات شیرین  
از لاله دهد به سبزه زیور ای دوست مرا به خاطر آور»

### شعرخوانی: شکوه چشمان تو

آه این سر بریدهٔ ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریدهٔ خورشیدِ شامگاه؟<sup>۱</sup>

**مفهوم:** مقام والای شهدا

**قلمرو ادبی:** شعر در قالب غزل سروده شده، واژه‌های «پگاه، شامگاه، راه و ...» قافیهٔ شعر هستند. / تشبیه: سر شهید به سر بریدهٔ ماه و سر بریدهٔ خورشید / تضاد: پگاه و شامگاه / تناسب: خورشید و ماه / جناس ناهمسان: «آه» و «ماه»

**قلمرو زبانی:** «است» مضارع اخباری است. در مصراع دوم، فعل «است» به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

خورشید، بی‌حفاظ نشسته به روی خاک؟

یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟

**مفهوم:** مقام والای شهدا

**قلمرو ادبی:** تشبیه (پنهان): سر شهید به ماه و خورشید / تشخیص: نشستن خورشید / تناسب: خورشید و ماه / جناس ناهمسان: راه و ماه

۱- گاهی اوقات نویسندگان و شاعران برای تأثیرگذاری بیشتر، مسئلهٔ معلومی را چنان مورد پرسش قرار می‌دهند که گویی با مسئله‌ای پیچیده و مجهول روبه‌رو هستند؛ قُداً این نوع بیان را «تجاهل العارف» یا نادان‌نمایی می‌گفتند. در ابیات دوم و سوم این غزل، شاعر از این شیوهٔ بیان بهره برده است. نمونه‌ای از فردوسی بشنوید: چنین گفت بهمن که این رستم است؟ و یا آفتاب سپیده‌دم است؟

**قلمرو زبانی** «نشسته» و «افتاده» ماضی نقلی هستند. «یا» حرف ربط هم پایه ساز است.

ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سرشب سراغ ماه؟

**مفهوم:** مقام والای شهدا

**قلمرو ادبی** تشخیص: به دیدن خورشید آمدن ماه - سراغ ماه رفتن خورشید / تناسب: خورشید و ماه - خورشید و صبح - شب و ماه / تضاد: صبح و شب  
**قلمرو زبانی** «آمده و رفته است» ماضی نقلی هستند. «صبح زود و سر شب» گروه‌های قیدی هستند.

حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است  
ای محسن شهید من، ای حُسن بی‌گناه

**مفهوم:** زیبا بودن شهادت / بی‌گناه بودن شهید

**قلمرو ادبی** تشبیه: محسن شهید به حُسن بی‌گناه

**قلمرو زبانی** بیت سه جمله است. در ترکیب «محسن شهید من» وابسته و وابسته وجود ندارد و هر دو واژه «شهید» و «من» وابسته هسته هستند.

ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

**مفهوم:** توصیف زیبایی شهید

**قلمرو ادبی** تشبیه: شهید به حضرت یوسف علیه السلام / اغراق: حضرت یوسف شرمنده چهره زیبای شهید می‌شود. / تلمیح: به داستان حضرت یوسف و در چاه افتادن او.

**قلمرو زبانی** «ترسم» مضارع اخباری است و «ببیند، کشد و نیاید» مضارع التزامی.

شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

**مفهوم:** شهادت (جان‌بازی) واضح‌ترین نشانه عاشقی است.

**قلمرو ادبی** تناسب: شاهد، محضر، دادگاه، گواه / استعاره: محضر روز قیامت / تشبیه: دادگاه عشق (اضافه تشبیهی)، رگ گردن به گواه



**قلمرو زبانی** «نیست و آورند» به ترتیب، مضارع اخباری و مضارع التزامی هستند. در مصراع دوم فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است: رگ گردنت گواه است.

دارد اسارت تو به زینب اشارتی / از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟  
**مفهوم:** شباهت اسارت شهید با اسارت حضرت زینب علیها السلام / انتظار شهادت  
**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: اسارت و اشارت / تلمیح: به حادثه عاشورا و اسیر شدن حضرت زینب علیها السلام / تشبیه: اسارت شهید به اسارت حضرت زینب علیها السلام / کنایه: راه کشیدن چشم / منتظر بودن / تشخیص: راه کشیدن چشم  
**قلمرو زبانی:** «کشیده» ماضی نقلی است.

از دور دست می‌رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می‌کنی نگاه؟  
**مفهوم:** انتظار کشیدن برای شهادت

**قلمرو ادبی:** استعاره: مسلم شرف / شهید حججی / تلمیح: به ماجرای شهادت مسلم بن عقیل، پسرعموی امام حسین علیه السلام، که به دستور عبیدالله بن زیاد، سرش را از بدنش جدا کردند. (واژه «پیک» این تلمیح را به ذهن می‌رساند).

**قلمرو زبانی:** «می‌رسد و می‌کنی» مضارع اخباری هستند.

لبریز زندگی است نفس‌های آخرت آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه  
**مفهوم:** شهید، زنده است.

**قلمرو ادبی:** کنایه: مصراع اول / شوق و علاقه به زندگی داشتن - مصراع دوم / سرشار از زندگی بودن و نترسیدن از مرگ / تشخیص: پناه آوردن مرگ / تضاد: زندگی و مرگ  
**قلمرو زبانی:** «آورده» ماضی نقلی است. «گرم» قید است.

یک کربلاشکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه  
**مفهوم:** مقام والای شهدا

**قلمرو ادبی** | استعاره: روضه مجسم ◀ شهید حججی / تناسب: کربلا و گودال قتلگاه / تلمیح: به واقعه کربلا  
**قلمرو زبانی** | یک کربلا شکوه: ممیز

## درک و دریافت

۱ برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار بگیریم؟

▶ پاسخ | بیت‌های آغازین حماسی و بیت‌های پایانی عاشقانه و تغزلی.

۲ با توجه به متن شعر خوانی به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

الف. در بیت‌های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی‌های شهید محسن حججی اشاره دارد؟

▶ پاسخ | غیرت و شهادت‌طلبی، روحیه عاشورایی، شرافت و حسینی‌بودن او

ب. برای پاسداشت ارزش‌های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟

▶ پاسخ | زندگی کردن مطابق آرمان‌های شهدای عاشورا بهترین راه برای پاسداشت و زنده نگاه‌داشتن ارزش‌های عاشورا است. از جمله مبارزه با ظلم و ستم، قیام در برابر زورگو و عمل کردن به این نکته که زندگی به هر قیمتی ارزش زیستن ندارد و در موقع لزوم باید جان را فدای آرمان‌های حق طلبانه کرد.

## سؤال امتحان نهایی

۱۷۳- مصراع دوم مصراع‌های زیر را بنویسید.

(شهریور ۹۸)

الف) آه این سر بریده ماه است در پگاه

(خرداد ۹۹ و دی ۹۹)

ب) ماه آمده به دیدن خورشید صبح زود

(شهریور ۹۹)

پ) حسن شهادت از همه حسنی فراتر است

(شهریور ۹۹)

ت) یک کربلا شکوه به چشم نهفته است

(خرداد ۹۸ و دی ۹۸)

ث) شاهد نیاز نیست که در محضر آورند



ادبیات حماسی

فصل ۶

# گذر سیبوش از آتش

درس ۱۲

## واژگان

### • واژه‌نامه‌ای

- **آزرم:** شرم، حیا
- **ارتفاع:** محصول زمین‌های زراعتی؛
- **ارتفاع ولایت:** عایدات و درآمدهای مملکت
- **اندیشه:** اندوه، ترس، اضطراب، فکر
- **ایمن:** در امن، دل‌آسوده
- **بریان:** در لغت کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ **بریان‌شدن:** غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن
- **پرمایه:** گران‌مایه، پرشکوه؛ **مایه:** قدرت، توانایی
- **تازی:** اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
- **تپش:** اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت
- **تطاول:** ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن
- **تعصب:** طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به **تعصب:** به حمایت و جانبداری
- **حشم:** خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا
- **حلقه‌به‌گوش:** کنایه از فرمانبردار و مطیع
- **خستن:** زخمی کردن، مجروح کردن
- **خود:** کلاه‌خود
- **خیره‌سر:** گستاخ و بی‌شرم، لجوج
- **دستور:** وزیر، مشاور
- **زوال:** نبودن، از بین رفتن
- **سبو:** کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار
- از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه‌داشتن مایعات
- **سپردن:** طی کردن، پیمودن
- **سمن:** نوعی درخت گل، یاسمن





<p>■ <b>شیخون:</b> حمله ناگهانی دشمن در شب</p> <p>■ <b>طرح افکندن:</b> کنایه از بنانهادن؛ <b>طرح ظلم افکندن:</b> سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن</p> <p>■ <b>عَجَم:</b> سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ <b>ملوک عجم:</b> پادشاهان ایران</p> <p>■ <b>عفاف:</b> رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی</p> <p>■ <b>غربت:</b> غریبی، دوری از خانمان</p> <p>■ <b>فرهیختگی:</b> فرهیخته بودن؛ <b>فرهیخته:</b> برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ</p> <p>■ <b>فریادرس:</b> یاور، دستگیر</p> <p>■ <b>گُربت:</b> غم، اندوه؛ <b>گُربت جور:</b> اندوه حاصل از ظلم و ستم</p>	<p>■ <b>مقررشدن:</b> قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن</p> <p>■ <b>مکاید:</b> جمع مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حيله‌ها</p> <p>■ <b>مَلِک:</b> پادشاه، سلطان</p> <p>■ <b>موبد:</b> روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور</p> <p>■ <b>نقصان:</b> کم شدن، کاهش یافتن</p> <p>■ <b>نماز بردن:</b> تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم</p> <p>■ <b>نواختن:</b> کسی را با گفتن سخنان محبت‌آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن</p> <p>■ <b>نیک‌پی:</b> خوش قدم</p> <p>■ <b>نیکی‌دهش:</b> نیکی کننده</p> <p>■ <b>ولایت:</b> کشور، سرزمین</p> <p>■ <b>هشیوار:</b> هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه</p> <p>■ <b>هیون:</b> شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت‌اندام</p>
---	---

<p>■ <b>غیرواژه‌نامه‌ای</b></p> <p>■ <b>ایدون:</b> این چنین</p> <p>■ <b>باره:</b> اسب</p> <p>■ <b>بَر:</b> آغوش</p> <p>■ <b>برنشستن:</b> سوارشدن</p> <p>■ <b>بهایی:</b> ارزشمند و پربها</p> <p>■ <b>پور:</b> پسر</p>	<p>■ <b>تن سپردن:</b> تسلیم شدن</p> <p>■ <b>جهاندار:</b> پادشاه</p> <p>■ <b>جور:</b> ظلم و ستم؛ <b>جورپیشه:</b> ظالم</p> <p>■ <b>حَرَق:</b> پاره کردن</p> <p>■ <b>دادگر:</b> عادل</p> <p>■ <b>دل‌گسل:</b> آزاردهنده و رنج‌آور</p> <p>■ <b>دهش:</b> بخشش</p>
--	---

سپهبد: سردار لشکر	کی قباد تا دارا
غو: بانگ و فریاد	نابه کار: تبهکار، گنهکار
کران: طرف، سو	هم گروه: دسته جمعی، گروهی
کیانی: منسوب به کیان، کی ها، هر	هامون: دشت، صحرا

یک از پادشاهان داستانی ایران از

**وزگان مهم امذنی** ●●● آزرَم و حیا - تعَدی و تطاول - حَشَم و خَدَم - خوار و حقیر - رزم و بزم - زوال و نابودی - شاه هاماوران - غربت و بیگانگی - غو و فریاد - گُربت و اندوه - گل سمن (یاسمن) - نثر و نظم - هیون و اسب

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

خوار	پست و حقیر	سمن	نوعی گُل	نثر	سخنی که منظوم نباشد
خار	تیغ گُل	نمن	قیمت و ارزش	نصر	پیروزی

## شرح درس دوازدهم

چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان

**معنی:** مشاور به پادشاه (کی کاووس) گفت: که این درد تو پنهان نمی‌ماند / این راز آشکار می‌شود.

**مفهوم:** مشکل، پنهان نمی‌ماند. / ماه پشت ابر نمی‌ماند.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: جهان و نهان / مجاز: موبد مشاور / واج‌آرایی: تکرار صامت / ن

**قلمرو زبانی:** هر دو جمله بیت به شیوه بلاغی بیان شده است.

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سیوی

**معنی:** اگر می‌خواهی از حقیقت ماجرا (ماجرای سیاوش و سودابه) آگاه بشوی، باید دست به امتحان بزنی.

۱- از منظومه «شاهنامه»، اثر فردوسی



**مفهوم:** آزمایش، حقیقت را آشکار می‌کند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: سنگ را بر سبزه زدن ❖ امتحان کردن / تضاد: سنگ و سبزه

**قلمرو زبانی:** جمله «پیدا کنی گفت‌وگو» به شیوه بلاغی بیان شده است.

که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

**معنی:** [ادامه صحبت‌های موبد:] درست است که فرزند انسان عزیز است،

اما دل شاه هم از فکر و خیال زیاد آسیب می‌بیند.

**قلمرو ادبی:** مجاز: دل مجاز از وجود

**قلمرو زبانی:** شیوه بیان در مصراع اول، بلاغی است.

وزین دختر شاه هاموران پُراندیشه گشتی به دیگر کران

**معنی:** از طرف دیگر، دختر شاه هاموران؛ یعنی سودابه نیز، باعث نگرانی

و فکر و خیال تو شده است.

**قلمرو زبانی:** «گشتی» اسنادی است و «پُراندیشه» مسند است.

ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گذشت

**معنی:** حال که این سخن همه‌جا شایع شده و همه فهمیدند ماجرا

چیست، باید یکی از این دو را (برای اثبات بی‌گناهی) از آتش بگذرانیم.

**مفهوم:** آزمایش، حقیقت را آشکار می‌کند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: گشتن سخن ❖ شایع شدن سخن، منتشر شدن سخن /

جناس ناهمسان: در، هر و بر

**قلمرو زبانی:** «گذشت» در معنی «گذراند» به کار رفته است.

چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

**معنی:** سوگند و رسم آسمان بلند این چنین است که انسان‌های بی‌گناه

(از آتش) آسیبی نمی‌بینند.

**مفهوم:** آسیب‌ناپذیری و رستگاری پاکان

**قلمرو ادبی:** استعاره: چرخ ❖ آسمان / تشخیص: سوگند خوردن چرخ

**قلمرو زبانی:** شیوه بیان در هر دو مصراع، بلاغی است.

جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند  
**معنی:** پادشاه سودابه را به پیش خود فراخواند و با سیاوش او را روبه‌رو کرد.  
**قلمرو ادبی:** کنایه: به گفتن نشانیدن ➤ روبه‌رو کردن  
**قلمرو زبانی:** شیوهٔ بیان در هر دو مصراع عادی است؛ زیرا اجزای جملات جابه‌جایی ندارند.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان  
**معنی:** در پایان گفت‌وگوی سودابه و سیاوش، [شاه] گفت: دل و جان من از شما دو نفر آرام و مطمئن نمی‌شود [به هر دوی شما بدگمانم].  
**قلمرو ادبی:** کنایه: ایمن‌گشتن دل و روشن‌شدن روان ➤ مطمئن‌شدن، خاطر جمع شدن / تناسب: دل و روان  
**قلمرو زبانی:** «نه گردد مرا دل» بلاغی است.

مگر کاتش تیز پیدا کند گنه‌کرده را زود رسوا کند  
**معنی:** شاید آتش شعله‌ور، همه‌چیز را مشخص کند و گناهکار را رسوا گرداند.  
**مفهوم:** آزمایش، حقیقت را آشکار می‌کند.  
**قلمرو زبانی:** هر دو جمله، عادی بیان شده‌اند. «کند» در مصراع دوم به معنی «گرداند» مسندپذیر است، «رسوا» مسند این فعل است.

چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش  
**معنی:** سودابه به سخنان پادشاه چنین پاسخ داد: که من در گفتار خویش، راستگو هستم [یعنی من خیانتی انجام نداده‌ام، پس سیاوش باید از آتش عبور کند].  
**قلمرو زبانی:** هر دو جملهٔ بیت، بلاغی هستند.

به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟  
**معنی:** پادشاه به پسر جوانش گفت: اکنون نظر تو [دربارهٔ حرف‌های سودابه یا دربارهٔ این که تو به داخل آتش بروی] چیست؟



**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: به، که و چه / واج آرایی: صامت / ن /

**قلمرو زبانی** | هر دو جمله بیت، بلاغی هستند.

سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

**معنی:** سیاوش چنین پاسخ داد که ای پادشاه، رفتن به دوزخ از شنیدن این تهمت [ برای من آسان تر است.

**قلمرو ادبی** | واج آرایی: صامت / خ / در مصراع دوم

**قلمرو زبانی** | جمله مصراع دوم بلاغی است. «را» در مصراع دوم حرف اضافه به معنی «برای» است.

اگر کوه آتش بود بسپریم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

**معنی:** اگر کوهی از آتش در برابرم باشد، زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.<sup>۱</sup>

**قلمرو ادبی** | تشبیه: کوه آتش (اضافه تشبیهی)

**قلمرو زبانی** | جملات به شیوه عادی بیان شده اند.

پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی<sup>۲</sup>

**معنی:** روح و روان شاه از فرزند و هم چنین از همسر خوش قدمش سرشار از نگرانی و اضطراب شد.

**قلمرو زبانی** | بیت یک جمله دارد و به شیوه بلاغی بیان شده است.

کزین دو یکی گر شود نابه کار از آن پس که خواند مرا شهریار؟

**معنی:** [پادشاه با خود می گوید] اگر یکی از این دو، گنهکار و فاسق باشد، هیچ کس از آن به بعد مرا پادشاه نمی نامد [پادشاه نگران حرف و حدیث هایی است که بعد از اثبات گنهکاری فرزند یا همسرش، پشت سر او زده می شود].

۱- این بیت را به گونه های دیگر نیز معنی کرده اند.

۲- برخی معتقدند فردوسی واژه «نیک پی» را با حالتی طنزگونه به کار برده است.

**مفهوم:** بیمناکی از بی‌آبرویی / اهمیت حفظ آبرو  
**قلمرو ادبی:** پرسش انکاری: که خواند؟ ❖ هیچ کس نمی‌خواند / واج‌آرایی:  
 صامت / ک /

**قلمرو زبانی:** جملات در هر دو مصراع بلاغی هستند. «خواندن» به معنی  
 «نامیدن» است و «شهریار» مسند این فعل است.

همان به‌گزین زشت‌کردار، دل بشویم کنم چارهٔ دل‌گسل  
**معنی:** بهتر است دل خود را از فکر این عمل ناشایست رها کنم و چاره‌ای  
 برای این اتفاق ناگوار بیندیشم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل‌شستن ❖ آسوده‌خاطر شدن، دل‌گسل ❖ رنج‌آور، ناگوار  
**قلمرو زبانی:** در مصراع اول فعل «است» به قرینهٔ معنوی حذف شده است:  
 همان به [است]

به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان  
**معنی:** [پادشاه] به وزیر خود فرمان داد تا شتریان صد کاروان شتر  
 قوی‌هیکل از دشت بیاورد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: ساروان و کاروان / ایهام تناسب: «دستور»  
 در معنی وزیر است، در معنی «امر» با «فرمان» ایهام تناسب می‌سازد. /  
 تناسب: ساروان، کاروان، هیون

**قلمرو زبانی:** جملهٔ دوم بلاغی است. «کاروان» مُمیز است: صد کاروان هیون.

نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم‌گروه  
**معنی:** به اندازهٔ دو کوه هیزم بر دشت گذاشتند و تعداد زیادی از مردم با  
 همدیگر و در کنار هم برای تماشا، آن‌جا جمع شده بودند.

**قلمرو ادبی:** مجاز: جهان ❖ مردم جهان / اغراق: جهانی برای دیدن آمده  
 بودند. / تناسب: دشت و کوه

**قلمرو زبانی:** هر دو جمله، بلاغی است. «کوه» مُمیز است: دو کوه هیزم



بدان گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه  
**معنی:** در آن زمان، روش سوگندخوردن شاه گرانمایه (برای شناسایی گناهکار) این چنین بود.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: شاه و راه، گاه / بیت بیانگر زمینه ملى حماسه است.  
**قلمرو زبانی:** هر دو جمله بیت، بلاغی هستند.

وزان پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه  
**معنی:** سپس پادشاه به مشاور خود دستور داد که روی چوبها نفت سیاه بریزند.

**قلمرو زبانی:** هر دو جمله بیت، بلاغی است.

بیامد دو صد مرد آتش‌فروز دمیدند گفتمی شب آمد به روز  
**معنی:** دویست نفر برای روشن کردن آتش آمدند و در آتش دمیدند و از شدت دود، روز مانند شب تیره و تار شد.

**قلمرو ادبی:** تضاد: شب و روز / اغراق: از زیادی دود، روز مثل شب تاریک شد. / جناس ناهمسان: فروز و روز / واج‌آرایی: صامت / د /  
**قلمرو زبانی:** جمله مصراع اول، بلاغی است و جمله پایانی مصراع دوم نیز بلاغی است. «گفتمی» به معنی «گویا و انگار» قید است.

نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه برآمد پس از دود، زود  
**معنی:** ابتدا با دمیدن به واسطه دود، همه جا سیاه شد و سپس از میانه دود، زبانه آتش بیرون آمد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: دود و زود / تناسب: دود و زبانه، دود و سیاهی  
**قلمرو زبانی:** هر دو جمله بلاغی هستند.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش، گریان شدند  
**معنی:** همه مردمی که در دشت بودند مضطرب و نگران بودند و با دیدن چهره شادان سیاوش، گریه می‌کردند.

**قلمرو ادبی** | مجاز: دشت ◀ مردمی که در دشت بودند - بریان ▶ ناراحت و مضطرب / تضاد: خندان و گریان / جناس ناهمسان: بریان و گریان  
**قلمرو زبانی** | هر دو جملهٔ بیت، به شیوهٔ عادی بیان شده است. «شدند» در هر دو مصراع اسنادی است.

سیاوش بیامد به پیش پدر / یکی خود زرین نهاده به سر  
**معنی**: سیاوش در حالی که کلاه خودی طلایی به سر داشت، پیش پدرش آمد.  
**قلمرو زبانی** | هر دو جملهٔ بیت، بلاغی هستند. / «یکی» وابستهٔ پیشین و صفت پیشین «خود» است.

هشیوار و با جامه‌های سپید / لبی پر ز خنده دلی پر امید  
**معنی**: [سیاوش] هشیوار بود، لباسی سفید به تن و لبخندی به لب و دلی پر امید داشت.

**قلمرو زبانی** | فعل‌ها در هر دو مصراع به قرینهٔ معنایی محذوف است:  
 هشیوار و با جامه‌های سپید [بود]، لبی پر ز خنده [داشت] و دلی پر امید [داشت].

یکی تازی‌ای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه  
**معنی**: [سیاوش] اسبی سیاه با نژاد عربی سوار شده بود و آن چنان سریع می‌تاخت که خاک نعل اسبش تا آسمان می‌رفت.

**قلمرو ادبی** | کنایه: خاک نعلش به ماه می‌رسید ▶ بسیار تندرو بود / اغراق: در سرعت اسب (خاک نعل به ماه برآمدن)  
**قلمرو زبانی** | هر دو جمله بلاغی هستند.

پراگنده کافور بر خویشتن / چنان چون بود رسم و ساز کفن  
**معنی**: [سیاوش] همان‌طور که رسم و آیین کفن‌پوشی است، بر خود کافور پاشیده بود.

**قلمرو ادبی** | بیت بیانگر زمینهٔ ملی حماسه است / تناسب: کافور و کفن  
**قلمرو زبانی** | هر دو جملهٔ بیت، بلاغی است.





بدان‌گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بُردش نماز

**معنی:** [سیاوش] وقتی به پیش پدرش، کاووس آمد، از اسب پیاده شد و به پدرش تعظیم کرد.

**قلمرو زبانی:** هر سه جمله بیت بلاغی است. «شد» در مصراع نخست در معنی غیراسنادی «رفت» است.

رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

**معنی:** [سیاوش] در چهره پدرش شرمندگی دید و متوجه شد که پدرش با او به مهر و لطف سخن می‌گوید.

**قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: نرم سخن گفتن - سخن گفتن را نرم دیدن / کنایه: نرم سخن گفتن ❀ بامهربانی سخن گفتن / جناس ناهمسان: شرم و نرم  
**قلمرو زبانی:** هر دو جمله بیت، عادی است. «شاه» شاخص است.

سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

**معنی:** سیاوش به پدرش گفت غصه نخور، روزگار تا بوده به همین شکل بوده است.

**مفهوم:** تقدیرگرایی / روزگار به انسان‌های پاک و آزاده آسیب می‌رساند.  
**قلمرو زبانی:** هر دو جمله مصراع اول عادی است و جمله مصراع دوم، بلاغی است.

سر پر زشرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست

**معنی:** من انسانی با شرم و حیا هستم و وجودی ارزشمند دارم، [جای نگرانی نیست]؛ زیرا اگر بی‌گناه باشم [که هستم]، از آتش نجات می‌یابم.  
**مفهوم:** آسیب‌ناپذیری پاکان

**قلمرو ادبی:** مجاز: سر ❀ وجود / جناس ناهمسان: بهایی و رهایی

**قلمرو زبانی** | هر سه جمله بیت، عادی بیان شده است. «را» در هر دو مصراع حرف اضافه است به معنی «برای».

و را ایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

**معنی:** و اما اگر این چنین است که در این کار من گناهکار باشم، خداوند از من [در برابر آتش] محافظت نخواهد کرد.  
**مفهوم:** گناهکار رسوا می شود و مکافات می بیند.

**قلمرو زبانی** | ضمیر «م» در «هستم» متمم است: «اگر برای من گناهی هست.» در مصراع دوم و در «جهان آفرینم»، «م» مفعول است: جهان آفرین من را نگاه نمی دارد.

به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

**معنی:** به حول و قوه خداوند بخشنده این آتش عظیم به من گرمی و آسیبی نمی رساند.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: کوه آتش (اضافه تشبیهی)

**قلمرو زبانی** | کل بیت یک جمله است و شیوه بیان آن بلاغی است.

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

**معنی:** سیاوش بدون اندکی ناراحتی اسب سیاهش را تاخت و برای مقابله با آتش آماده شد.

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: بتاخت و بساخت / کنایه: تنگ دل شدن  
غمگین شدن

**قلمرو زبانی** | مصراع اول به شیوه عادی بیان شده است. جمله اول مصراع دوم بلاغی و جمله دوم مصراع دوم عادی است. فعل «بساخت» در مصراع دوم به معنی «آماده شد» است.

ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش ندید

**معنی:** شعله آتش از هر طرف زبانه می کشید [آن قدر آتش زیاد بود] که



کسی کلاه‌خود و اسب سیاوش را هم در آتش نمی‌توانست ببیند.  
**قلمرو زبانی** هر دو جمله به شیوه عادی بیان شده است.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون  
**معنی:** مردمی که برای تماشا در دشت بودند، به شدت می‌گریستند و منتظر بودند ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می‌آید.  
**قلمرو ادبی** مجاز: دشت / مردم دشت / کنایه: دیده / پر خون / دیده گریان و اندوهناک

چو او را بدیدند، برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو  
**معنی:** [مردم در دشت] وقتی سیاوش را دیدند [که از آتش بیرون آمد] فریادشان بلند شد که شاه نو [شاهزاده] از آتش بیرون آمد.  
**قلمرو ادبی** جناس ناهمسان: غو و نو / مجاز: شاه / سیاوش  
**قلمرو زبانی** به‌جز جمله اول، سایر جملات بلاغی هستند.

چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفתי سمن داشت اندر کنار  
**معنی:** اسب و لباس سیاوش به گونه‌ای در آتش سالم مانده بود که انگار به جای آتش، گل در آغوش داشته است.  
**قلمرو ادبی** بیت به ویژگی خرق عادت حماسه اشاره دارد / کنایه: سمن در کنار داشتن / طراوت و تازگی داشتن / تناسب: اسب و سوار / ظاهراً بیت یادآور داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم علیه السلام است، بنابراین برخی این بیت را دارای تلمیح دانسته‌اند.  
**قلمرو زبانی** هر دو جمله بیت، بلاغی است. «گفתי» به معنی «گویا» قید است.


چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود  
**معنی:** وقتی پای بخشایش خداوند پاک و سبحان در میان باشد، آب و آتش یکسان عمل می‌کنند (خدا بخواهد آتش هم نمی‌سوزاند).  
**مفهوم:** توصیف قدرت و بخشاینده‌گی خداوند

**قلمرو ادبی:** تضاد: آب و آتش / این بیت را نیز همانند بیت قبل، برخی دارای تلمیح می‌دانند.

**قلمرو زبانی:** هر دو جمله به شیوه عادی بیان شده است.

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

**معنی:** وقتی سیاوش از میانه آن آتش مهیب وارد دشت شد، همه مردم فریاد و هلهله سردادند.

**قلمرو ادبی:** مجاز: شهر و دشت  مردم شهر و دشت / تشبیه: کوه آتش (اضافه تشبیهی) / تناسب: کوه، دشت و هامون / واج‌آرایی: صامت / ش /

**قلمرو زبانی:** مصراع اول به شیوه عادی و مصراع دوم به شیوه بلاغی بیان شده است.


همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی‌گنه دادگر

**معنی:** مردم به یکدیگر مژده می‌دادند که خداوند عادل به سیاوش بی‌گناه رحم کرد.

**قلمرو زبانی:** هر دو جمله به شیوه بلاغی بیان شده است. «دگر» نهاد و «یکی» متمم است.

همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

**معنی:** سودابه از شدت عصبانیت موی خود را می‌کند و اشک می‌ریخت و با چنگ‌انداختن، صورت خود را زخمی کرد.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: موی و روی / مجاز: آب  اشک

**قلمرو زبانی:** هر سه جمله به شیوه بلاغی بیان شده است.

چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

**معنی:** وقتی سیاوش بی‌گناه در حالی که بر بدنش هیچ نشانه‌ای از آتش و دود و گردوغبار نبود، به پیش پدر رفت، پدر [به نشانه احترام] از اسب



پیاده شد، به محض این‌که شاه این کار را کرد، سایر لشکریان نیز آبه نشانهٔ احترام] از اسب پیاده شدند.

**قلمرو ادبی ۱** جناس ناهمسان: پاک و خاک / ایهام: پاک: ۱ تمیز و بدون گردوغبار ۲ بی‌گناه / واج‌آرایی: صامت / پ / در بیت دوم / ایهام تناسب: پیاده در معنی «پیاده‌نظام» با سپاه و سپهبد ایهام تناسب می‌سازد. / این دو بیت موقوف‌المعانی هستند. / مراعات نظیر: سپهبد، سپاه، پیاده، شاه

**قلمرو زبانی ۱** «شد» در مصراع نخست، غیراسنادی و به معنی «رفت» است.

سیاوش را تنگ در بر گرفت / ز کردار بد پوزش اندر گرفت

**معنی:** [کی کاووس] سیاوش را محکم در آغوش گرفت و شروع کرد به عذرخواهی از رفتار بد خود.

**قلمرو زبانی ۱** «تنگ» قید است. هر دو جمله به شیوهٔ عادی بیان شده است. فعل «اندر گرفت» در مصراع دوم به معنای «شروع کرد» است.

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

- همان‌طور که می‌دانیم با روش‌های زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی برد:
  - قراردادن واژه در جمله
  - توجه به روابط معنایی واژگان
  - اکنون بنویسید با کدام‌یک از این روش‌ها می‌توان به معنای واژهٔ «اندیشه» در بیت‌های زیر پی بُرد؟

**الف** چو شب تیره گردد شبیخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم  
**مفهوم:** حمله کردن به طور ناگهانی در شب

**قلمرو زبانی ۱** تمام جملات این بیت به شیوهٔ عادی بیان شده است.

**پاسخ ۱** اندیشه / ترس / علت: رابطهٔ ترادف با کلمهٔ «ترس».

**ب** غلام عشق شو، اندیشه این است / همه صاحب‌دلان را پیشه این است  
**مفهوم:** توصیه به عشق‌ورزی

**قلمرو زبانی** شیوه بیان در مصراع دوم بلاغی است: این پیشه همه صاحب‌دلان است.

• **پاسخ** اندیشه ◀ فکر / علت: در این نمونه فقط با قرار گرفتن واژه در جمله به معنی آن پی می‌بریم.

• **پ** چوبشید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت **مفهوم:** رهایی از غم و غصه

• **پاسخ** اندیشه ◀ غم و غصه / علت: رابطه معنایی تضاد با واژه «شاد»  
**۲** بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

• سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان  
 سرانجام گفت: از هر دوان، نه دل من ایمن می‌گردد و نه روان من روشن  
 [می‌گردد].

**۲** به جمله‌های زیر توجه کنید:

- او در مراغه، رصدخانه‌ای بزرگ ساخت [ = بنا کرد ]
  - آن نامدار لشکری عظیم ساخت [ = آماده کرد ]
  - استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت [ = پدید آورد، خلق کرد ]
  - او با ناملایمات زندگی ساخت [ = کنار آمد ]
- فعل «ساخت» در هر یک از جمله‌های بالا کاربرد و معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است.
- فعل‌های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می‌دهند. برای هر یک از معانی آن‌ها جمله‌ای بنویسید.

• **پاسخ**

• **گذشتن:**

- الف. که ما را ز جیحون ببايد گذشت ◀ عبور کرد
- ب. چون از پادشاهی گشتاسپ سی سال گذشت ◀ طی شد



پ. ز رای و ز فرمان تو نگذیریم ❖ تخطی نمی کنیم  
 ت. کنون چون جهاندار، دارا گذشت ❖ مُرد  
 ث. که علی بگذر و از ما مگذر ❖ منصرف بشو  
**• گرفتن:**

الف. لیوان آب را از دستم گرفت ❖ اخذکردن  
 ب. شنیدم که او سه سال خلوت گرفت ❖ انتخاب کرد، گزید  
 پ. قلم برداشت و نسخه کردن گرفت ❖ شروع کرد  
 ت. که کار سپهد گرفتیم خوار ❖ فرض کردیم، پنداشتیم  
 ث. نیشابور را به خنجر گرفتند ❖ تسخیر کردند  
 ج. جهان آفرین را ستایش گرفت ❖ کرد  
 چ. ایزد، او را بدین گناه، گرفت ❖ مؤاخذه کرد

### قلمرو ادبی

۱ کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.  
**الف** چو خواهی که پیداکنی گفت‌وگوی      ببايد زدن سنگ را بر سبوی

• **پاسخ** سنگ بر سبوی زدن ❖ دست به آزمایش زدن  
**ب** سیاوش سیه را به تندى بتاخت      نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت

• **پاسخ** تنگ‌دل شدن ❖ غمگین شدن

۲ دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آن‌ها را بررسی کنید.

• **پاسخ** یکی دشت با دیدگان پر ز خون ❖ مجاز از مردم

چنین گفت موید به شاه جهان ❖ مجاز از مشاور

• **پاسخ** قهرمانی: سیاوش سیه را به تندى بتاخت / نشد تنگ‌دل جنگ

• **پاسخ** آتش بساخت

خرق عادت: چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو  
ملّی: پراگنده کافور بر خویشتن / چنان چون بود رسم و ساز کفن

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت زیر را بنویسید.

• چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو

پاسخ

**معنی:** مردم وقتی او را بدیدند، فریاد شادی سر دادند که شاه نو [سیاوش] از آتش بیرون آمد.

**مفهوم:** شاد شدن مردم از این که سیاوش سالم از آتش بیرون آمده است.

۲ گذر سیاوش از آتش را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

• آتش ابراهیم را نبود زیان / هر که نمرودی است گومی ترس از آن

پاسخ / شاعر می گوید آتش به بی گناهان آسیبی نمی رساند و فقط به نمرودیان و خطاکاران آسیب می رساند. در درس هم دیدیم که آتش به سیاوش بی گناه هیچ آسیبی نمی رساند.

۳ نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

مفهوم مشترک	بیت متن درس	نمونه
روزگار فقط به انسان های پاک و آزاده آسیب و رنج می رساند.	سیاوش بدو گفت انده مدار / کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد / کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست؟
ترجیح مرگ و عذاب بر زندگی همراه ننگ	سیاوش چنین گفت کای شهریار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	گریز از کفش در دهان نهنگ / که مردن به از زندگانی به ننگ





## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

- ۱۷۴- معنی واژه مشخص شده را بنویسید. (خرداد ۹۹)
- «کزین کوه آتش نیابم تپش»
- ۱۷۵- در بیت زیر، کدام واژه متضاد واژه «شاد» است؟ (شهریور ۹۹)
- «چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت»
- ۱۷۶- در هر کدام از عبارات زیر یک نادرستی املایی وجود دارد، آن‌ها را بیابید و اصلاح کنید.
- (الف) اما سیاوش که آذرم و حیا و پاکدامنی آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد. (شهریور ۹۹)
- (ب) سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خار (دی ۹۸)
- ۱۷۷- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
- (الف) که دوزخ مرا زین سخن گشت (خوار - خار) (شهریور ۹۸ و خرداد ۹۹)
- (ب) چو او را بدیدند (برخواست - برخواست) غو (شهریور ۱۴۰۰)
- ۱۷۸- مفهوم فعل «ساخت» را در عبارتهای زیر بنویسید. (شهریور ۹۸)
- (الف) آن نامدار، لشکری عظیم ساخت.
- (ب) او با نامالییات زندگی ساخت.
- ۱۷۹- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۹۹)
- «چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتمی سمن داشت اندر کنار»
- (الف) یک حرف ربط وابسته‌ساز بیابید.
- (ب) ترکیب «قبای سوار» وصفی است یا اضافی؟
- (پ) کدام نقش تبعی در این بیت به کار رفته است؟
- ۱۸۰- با توجه به جمله زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۱۴۰۰)
- «سیاوش، فرزند کاووس، شاه کیانی است که رستم به او رسم پهلوانی می‌آموزد.»
- (الف) کدام گروه اسمی نقش دستوری «مفعول» دارد؟
- (ب) یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی بیابید و بنویسید.
- (پ) گروه اسمی «شاه کیانی» مسند است یا بدل؟

۱۸۱- در بیت زیر نقش دستوری ضمیر پیوسته «ش» را بنویسید. (خرداد ۹۹)  
 «چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت»  
 ۱۸۲- نقش دستوری واژه مشخص شده را بنویسید.

«سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگردد مرا دل، نه روشن روان»

(دی ۹۸)

۱۸۳- فعل «ساخت» در مصراع «نشد تنگدل، جنگ آتش بساخت» با همین واژه در کدام گزینه کاربرد معنایی یکسانی دارد؟ (شهریور ۹۹)

(۱) او در مراغه رصدخانه‌ای بزرگ ساخت.

(۲) آن نامدار لشکری عظیم ساخت.

(۳) استاد موسیقی آهنگ زیبایی ساخت.

(۴) او با ناملايمات زندگي ساخت.

۱۸۴- با توجه به ابیات زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۹۹)  
 «سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار  
 پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک‌پی»

الف) کدام واژه در نقش منادا به کار رفته است؟

ب) کارکرد «را» در بیت اول چیست؟

پ) یک ترکیب اضافی در بیت دوم بیابید و بنویسید.

۱۸۵- در همه بیت‌ها، به جز گزینه ..... شیوه بلاغی دیده می‌شود. (خرداد ۹۸)

(۱) همی‌داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی‌گنه دادگر

(۲) رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن‌گفتنش با پسر نرم دید

(۳) که هرچند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

(۴) چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

### قلمرو ادبی

۱۸۶- در بیت زیر، کدام واژه کاربرد مجازی دارد؟ مفهوم آن را بنویسید.

(دی ۹۸)

«سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند»



۱۸۷- آرایه مناسب بیت زیر حس آمیزی است یا تشبیه؟ (شهریور ۹۹ با تغییر)  
«رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید»

۱۸۸- آرایه متناسب بیت زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید.  
(الف) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند  
(مجاز - تشخیص) (شهریور ۱۴۰۰)

(ب) چوخواهی که پیداکنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی  
(تشخیص - کنایه) (دی ۹۹)

۱۸۹- کدام یک از ویژگی های حماسه در بیت های زیر دیده می شود؟ آن ها را از داخل کمانک ها انتخاب کنید.  
(خرداد ۹۸)

(الف) بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه  
(ملی - قهرمانی)

(ب) یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه  
(خرق عادت - ملی)

۱۹۰- بیت زیر دارای کدام زمینه است؟  
«بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه»

۱۹۱- زمینه حماسی متناسب با بیت زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید.  
(شهریور ۹۹)

«چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند»  
(ملی - قهرمانی)

۱۹۲- کدام یک از ابیات زیر دارای زمینه ملی حماسه است؟

(۱) بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه  
(۲) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

### قلمرو فکری

۱۹۳- ابیات زیر را به نثر روان برگردانید.

(الف) کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟  
(خرداد ۹۹)

ب) ورایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه  
(شهریور ۹۹)

پ) بدان‌گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره بردش نماز  
(شهریور و دی ۱۴۰۰)

ت) سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار  
(دی ۹۹)

ث) چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند  
(دی ۹۸)

ج) چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی بیاورد زدن سنگ را بر سبوی  
(خرداد ۹۸)

۱۹۴- در بیت «پراگنده کافور بر خویشتن / چنان چون بود رسم وساز کفن»  
منظور شاعر از مصراع اول چیست؟  
(شهریور ۹۸)

۱۹۵- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.  
«یکی تازی‌ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه»

الف) منظور از تازی سیاه چیست؟

ب) مفهوم مصراع دوم را بنویسید.

۱۹۶- با توجه به بیت زیر رفتار سرنوشت به آزادگان چگونه است؟ (خرداد ۹۹)  
«ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد / کاو دل آزاده‌ای کز تیغ او  
مجروح نیست»

۱۹۷- در بیت زیر مفهوم کنایه مصراع دوم را بنویسید.  
(دی ۱۴۰۰)

«چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی بیاورد زدن سنگ را بر سبوی»

۱۹۸- مفهوم بیت «چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی / بیاورد زدن سنگ را  
بر سبوی» کدام‌یک از موارد زیر است؟  
(شهریور ۱۴۰۰)

۱) به وحدت رسیدن ۲) آزمایش کردن

۱۹۹- با توجه به بیت «چو بخشایش پاک‌یزدان بود / دم آتش و آب یکسان  
بود» شاعر چه عاملی را سبب تأثیر یکسان آب و آتش می‌داند؟ (دی ۹۹)



۲۰۰- با توجه به بیت «جهاندار سودابه را پیش خواند / همی با سیاوش به گفتن نشاند» به سؤالات زیر پاسخ دهید.

(خرداد ۹۹)

الف) منظور از جهاندار کیست؟

ب) معادل امروزی «با سیاوش به گفتن نشاند» چیست؟

### گنج حکمت: به جوانمردی کوش!

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند.

**معنی:** درباره یکی از پادشاهان ایرانی حکایت می‌کنند که اموال مردم را به ستم از آن‌ها می‌گرفت و مردم را اذیت می‌کرد، تا حدی که مردم از دست اعمال فریبکارانه‌اش از کشور فرار کردند و غم و غصه حاصل از ظلم و ستمش آن قدر شد که مردم آواره غربت شدند.

**قلمرو ادبی:** سجع: دراز و آغاز، برفتند و گرفتند / کنایه: دست تطاول دراز کردن / شروع به ظلم و غارت کردن / جناس ناهمسان: کربت و غربت **قلمرو زبانی:** «را» حرف اضافه است: درباره یکی از ملوک ... «دست تطاول» اضافه اقترانی است: دستش را به نشانه تطاول به مال رعیت دراز کرده بود.



چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

**معنی:** چون جمعیت در کشور کم شد، عایدات و درآمد مملکت هم کم شد (کسی نبود که مالیات بدهد) و طبعاً خزانه مملکت خالی شد و دشمنان فشار آوردند.

۱- از کتاب «گلستان» اثر سعدی

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد  
 گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش  
 بندهٔ حلقه‌به‌گوش ار نناواری برود  
 لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه‌به‌گوش

**معنی:** هر کس دوست دارد در ایام بدبختی و مصیبت، دیگران به فریادش برسند، باید در زمان قدرتمندی و سلامتی، جوانمردی و فتوت داشته باشد. اگر به غلام حلقه‌به‌گوش و مطیع، لطف و مهربانی نکنی، از پیش تو می‌رود، تا می‌توانی به دیگران لطف و نیکی کن؛ زیرا با لطف، حتی بیگانگان نیز غلام فرمانبر تو می‌شوند.

**مفهوم:** توصیه به جوانمردی و رفتار نیک با زیردستان  
**قلمرو ادبی:** این دو بیت در قالب قطعه سروده شده‌اند. / تضاد: روز مصیبت و ایام سلامت / کنایه: فریادرس  کمک‌کننده / تضاد: بنده و بیگانه / کنایه: حلقه‌به‌گوش بودن  فرمانبر بودن

«هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حَسَم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»  
 گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصّب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»

**معنی:** آیا اصلاً می‌توان فهمید که فریدون در حالی که ثروت، قدرت و خدمتکار نداشت، چگونه حکومت برای او مقرر و ثابت شد [چگونه به حکومت رسید]؟ گفت: همان‌طور که خودت هم شنیدی، مردم به حمایت و جانبداری دور او جمع شدند و او را پشتیبانی کردند تا به پادشاهی رسید.

**مفهوم:** مردم، ولی نعمتان حاکمان هستند.  
**قلمرو زبانی:** «گنج» مفعول، «چگونه» قید و «مملکت» نهاد است.



گفت: «ای ملک چون گردآمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

**معنی:** گفت: ای پادشاه، چون حمایت و حضور مردم باعث پادشاهی است، تو چرا مردم را [از مملکت] فراری می دهی؟ مگر قصد نداری حکومت کنی؟  
**قلمرو ادبی:** تضاد: گردآمدن و پریشان شدن / مجاز: سر ➤ قصد  
**قلمرو زبانی:** «گردآمدن» و «تو» نهاد است.

پادشه را کَرَم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.

**معنی:** پادشاه باید بخشش داشته باشد تا مردم او را حمایت کنند و باید عطوفت و مهربانی داشته باشد تا مردم در پناه حکومتش احساس امنیت و آرامش داشته باشند و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری.  
**قلمرو زبانی:** «را» در هر دو جمله حرف اضافه است، به معنی «برای».

نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گِـرگ چوپانی  
 پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

**معنی:** انسان ظالم نمی تواند حکومت کند، همان طور که گرگ نمی تواند چوپانی کند. پادشاهی که در مملکتش بنیاد ظلم و ستم را بنا نهاد، در واقع پایه دیوار حکومت خود را سست و لغزان کرده است.

**مفهوم:** نکوهش ستمگران / ستمگر، تیشه به ریشه خود می زند.

**قلمرو ادبی:** تضاد: گرگ و چوپان / کنایه: جورپیشه ➤ ظالم - پای دیوار خود را کندن ➤ به خود ضرر و زیان رساندن / مصراع دوم بیت اول، تمثیل است.

**قلمرو زبانی:** «جورپیشه، چوپانی و پادشاهی» نهاد جملات خود هستند. «سلطانی، طرح و پای» مفعول جملات خود هستند. «پای دیوار ملک خویش» هر دو وابسته و وابسته از نوع مضافّ الیه مضافّ الیه است. «نکند» و «نیاید» مضارع اخباری هستند و «افکند» و «بکند» ماضی ساده.

### واژگان

#### واژه‌نامه‌های

- **عیار:** ابزار و مبنای سنجش، معیار
- **متیده:** در هم بافته
- **مرادف:** مترادف، هم‌ردیف
- **رَجَز:** شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.
- **مرتعش:** دارای ارتعاش، لرزنده
- **زخم کاری:** ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.
- **منتشا:** نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)
- **سورت:** تندى و تیزی، حدّت و شدت
- **ناورد:** نبرد
- **ضجّه:** ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
- **هریوه:** هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)
- **طاق:** فرد، یکتا، بی‌همتا
- **عماد:** تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آن چه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.
- **هول:** وحشت‌انگیز، ترسناک

#### غیرواژه‌نامه‌های

- **تگ:** ته، قعر
- **پور:** پسر
- **جهان‌پهلوان:** جهان‌پهلوان
- **تزویر:** مکر و فریب
- **خوان:** مرحله ۱ - سفره

۱- این واژه در معنی «مرحله» با املاى «خان» هم به کار می‌رود و هرچند ارجحیت با «خان» (= خانه، مقام، مرحله) است؛ اما دانش‌آموزان می‌باید همین املائی را به ذهن بسپارند که در کتاب درسی آمده است.





ع

- **دستان:** لقب زال، پدر رستم
- **زادسرو مرو:** منظور آزادسرو سیستانی است که از راویان شاهنامه بوده است.
- **زال:** پدر رستم
- **سجستانی:** سیستانی
- **سنان:** سرنیزه
- **شعاد:** نام برادر ناتنی رستم
- **غدر:** خیانت، مکر و حيله
- **قلندر:** شخص وارسته، درویش
- **گرد:** پهلوان
- **گیرا:** جذاب
- **ماث:** سرواژه مهدی اخوان ثالث
- **ماخسالار:** نام مرزبانی در شهر هرات، ماخسالار از راویان شاهنامه بوده است.
- **مفاخره:** به خود نازیدن
- **نای:** گلو، حلقوم
- **نقال:** قصه گو
- **همگنان:** همه، همگی
- **یال:** موی گردن اسب

**واژگان مهم املائی** ♦♦♦ تأمل و اندیشه - زال و رستم - سورت و شدت - شمشیر و سنان - ضجه و ناله - طاق و فرد - عیار و سنجش - غدر و خیانت - قالب و محتوا - قدر و اندازه - محراب مسجد - منسوب و نسبت داده شده - هریوه و سیستانی - هول و وحشت

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

تأمل	اندیشه	زال	نام پدر رستم	طاق	فرد و یکتا
تعامل	کار کردن	ضال	گمراه	تاق	نام درختی کوبیری
هول	ترس و وحشت	غالب	چیره و پیروز	غدر	خیانت، مکر و حيله
حول	پیرامون، اطراف	قالب	پیکر	قدر	اندازه، ارزش
				عیار	
				ابزار سنجش	
				ایار	
				از ماه‌های رومی تقریباً معادل خردادماه	

## شرح درس سیزدهم<sup>۱</sup>

... یادم آمد، هان، / داشتم می‌گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی  
بیدادها می‌کرد. / و چه سرمایی، چه سرمایی! / بادبرف و سوز وحشتناک  
**معنی:** آهان، به یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم که آن شب سرمای  
شدیدی بود، سرمایی سوزناک همراه بوران.

**قلمرو ادبی:** شعر در قالب نیمایی سروده شده است. / تشخیص: بیدادکردن  
سرما / تناسب: سرما، دی، بادبرف و سوز / کنایه: بیدادکردن سرما  
شدیدبودن سرما / جناس ناهمسان: هان و آن

**قلمرو زبانی:** «داشتم می‌گفتم» یک فعل است و زمان آن ماضی مستمر.

سورت سرمای دی / چه سرمایی

هسته      مشافّٰالیه      مشافّٰالیه      مشافّٰالیه      صفت هسته  
مشافّٰالیه

گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / قهوه‌خانه گرم و روشن بود،  
همچون شرم ... / همگنان را خون گرمی بود.

**معنی:** هر چند هوای بیرون همانند ترس و وحشت، تیره و سرد بود، اما  
قهوه‌خانه همانند شرمندگی و خجالت، گرم و روشن بود. [در قهوه‌خانه]  
همه با هم صمیمی بودند.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: بیرون به ترس و قهوه‌خانه به شرم / کنایه: خون گرم  
داشتن      صمیمی‌بودن / تضاد: سرد و گرم، تیره و روشن / حس آمیزی: تیره  
و سرد بودن ترس، گرم و روشن بودن شرم / جناس ناهمسان: گرم و شرم  
**قلمرو زبانی:** «را» به معنی برای است: برای همگنان خون گرمی وجود  
داشت. «خون گرمی» گروه اسمی در نقش نهاد است، «خون» هسته و  
«گرم» وابستهٔ پسین و صفت است.

۱- از کتاب «در حیات کوچک پاییز در زندان» اثر مهدی اخوان ثالث (م. امید)

قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود

**معنی:** قهوه‌خانه گرم و روشن بود، قصه‌گو هم کلامی نافذ و اثرگذار داشت، حقیقتاً محفلی گرم و صمیمی بود.

**قلمرو ادبی:** کنایه: آتشین پیغام ❖ دارای کلامی نافذ و اثرگذار / ایهام: «گرم» در ترکیب «کانون گرم» ❖ ۱ داغ ❖ ۲ صمیمی / تناسب: گرم، روشن و آتش **قلمرو زبانی:** «کانون گرمی» گروه اسمی و مسند است. «کانون» هسته و «گرم» وابستهٔ پسین و صفت است.

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم - راه می‌رفت و سخن می‌گفت.


**معنی:** مرد قصه‌گو صدا و نوایی گرم و دلنشین داشت، حتی سکوت‌هایش نیز عمیق و جذاب بود و سخنانش مانند قصه‌هایی که تعریف می‌کرد (یعنی قصه‌های شاهنامه) جذاب بود، او راه می‌رفت و قصه تعریف می‌کرد. **قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: صدا و حدیث گرم / تشبیه: دم به حدیث آشنا / کنایه: نای گرم داشتن ❖ جذاب سخن گفتن - دم گرم داشتن ❖ جذاب و گیرا سخن گفتن

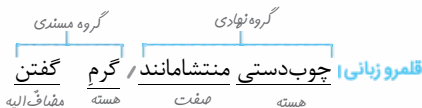
**قلمرو زبانی:** «حدیث آشنایش» گروه اسمی است؛ «حدیث» هسته، «آشنا» وابستهٔ پسین و صفت و «ش» مضاف‌الیه هسته است.

چوب‌دستی منتشامانند در دستش / مست شور و گرم گفتن بود. / صحنهٔ میدانک خود را / تند و گاه آرام می‌پیمود.

**معنی:** چوب‌دستی‌اش همانند عصای درویشان و قلندران بود و با شور و هیجان فراوان، مشغول سخن گفتن بود. در میدان کوچک خود گاهی سریع و گاهی تند قدم می‌زد.

**قلمرو ادبی:** کنایه: مست شور بودن ❖ هیجان زیاد داشتن - گرم کاری بودن ❖ عمیقاً مشغول کاری بودن / تضاد: تند و آرام / تشبیه: چوب‌دستی به


عصای منتشا / مجاز: منتشا  نوعی عصا / ایهام تناسب: «شور» و «تند» در معنای طعم شور و طعم تند، با یکدیگر ایهام تناسب می‌سازند.



همگنان خاموش / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تاسر گوش.

**معنی:** همه ساکت بودند و دورتادور نقال را گرفته بودند، مثل صدفی که دورتادور مروارید را می‌گیرد و با دقت تمام گوش می‌دادند.

**مفهوم:** اشتیاق مردم به شنیدن داستان‌های ملی

**قلمرو ادبی:** تشبیه: [مردمی که دور نقال جمع شده بودند] به صدفی که دورتادور مروارید را می‌گیرد. / تناسب: صدف و مروارید - پا، سر و گوش / واج‌آرایی: صامت / ر / در سطر دوم / کنایه: سر تا پا گوش بودن  با دقت گوش دادن و توجه کردن

**قلمرو زبانی:** در ابتدای این شعر، فعل به قرینه معنایی حذف شده است: همگنان خاموش [بودند]





نهاد مسند

هفت‌خوان را زادسرو مرو، / یا به قولی «ماخ‌سالار» آن گرامی‌مرد / آن هریوه خوب و پاک‌آیین روایت کرد / خوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون ... / من که نامم «ماث» ...

**معنی:** هفت‌خوان شاهنامه را راویانی همچون آزادسرو، اهل شهر مرو و یا به قولی می‌گویند ماخ‌سالار عزیز، روایت کرده، ماخ‌سالاری که هراتی بود و مردی خوب و پاک‌دین بود. اما خوان هشتم را من می‌خواهم برایتان تعریف کنم؛ منی که نامم «ماث»، (= مهدی اخوان ثالث) است.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: سرو و مرو - مرد و مرو



تیره‌بختی<sup>۱</sup> (= اضافهٔ تشبیهی) / کنایه: شعر، خیس خون داغ سهراب و سیاوش است  شعر در بیان رنج، درد و مظلومیت پهلوانان این سرزمین است / نماد: سهراب، سیاوش و تختی  پهلوانانی که به ناحق و مظلومانه کشته شدند. / تلمیح: به داستان سیاوش و سهراب در شاهنامه و مرگ جهان‌پهلوان تختی / ایهام: داغ  ۱ گرم  ۲ مصیبت / تضاد: نیست و است

**قلمرو زبانی** [قصه] **هیچ** همچون **پوچ** عالی نیست.

نهاد  
گروه مسندی  
متّم مَسند

**خیسِ خونِ** **داغ**<sup>۲</sup> **سهراب** و **سیاوش**ها [است]

هسته  
مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه  
معطوف‌به  
مضاف‌الیه

پس هماوای خروش خشم / با صدایی مرتعش، لحنی رجزمانند و دردآلود / خواند: ...

**معنی:** سپس [نقال] خشمگینانه و با صدایی که از شدت عصبانیت می‌لرزید و با لحنی مفاخره‌آمیز و دردآلود خواند: ...

**قلمرو ادبی:** تشبیه: لحن نقال به رجز / تناسب: صدا، ارتعاش، لحن و خواند **قلمرو زبانی:** «هماوای خروش خشم» گروه قیدی است، «هماوا» هسته، «خروش» مضاف‌الیه و «خشم» مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.

۱- تشبیه بخت و اقبال به گلیم، تشبیه سابقه‌داری در ادبیات فارسی است، وجه‌شبه آن «تغییرناپذیری» است؛ همان‌طور که رنگ گلیم تغییر نمی‌کند، خوش‌بختی و بدبختی هم معتقد بودند با شخص تا آخر عمر می‌ماند و تغییر نمی‌کند، از حافظ بخوانید: به آب زمزم و کوثر، سپید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه!  
۲- اگر «داغ» را به معنی «گرم» بگیریم، آن‌گاه «صفت مضاف‌الیه» است.

آه / دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر / شیرمرد عرصه ناوردهای  
هول / پور زال زر، جهان پهلوی / آن خداوند و سوار رخس بی‌مانند / آن که  
هرگز - چون کلید گنج مروارید - / گم نمی‌شد از لبش لبخند / خواه روز  
صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

**معنی:** آه که اکنون ستون و تکیه‌گه و امید مردم ایران، مرد شجاع میدان  
هولناک جنگ، یعنی فرزند زال زر، آن جهان‌پهلوان، آن صاحب و سوارکار  
رخس بی‌ظنیر، آن کسی که چه در صلح به سر می‌برد و چه در جنگ بود و  
برای انتقام و کینه قسم خورده بود هیچ‌گاه لبخند از لبش گم نمی‌شد، مثل  
کلید گنج که هیچ‌گاه گم نمی‌شود... [چنین شخصی در انتهای چاه افتاده بود]<sup>۱</sup>  
**مفهوم:** ستایش رستم و توصیف لبخند همیشگی او

**قلمرو ادبی:** استعاره: عماد / رستم / مجاز: ایران شهر / مردم ایران /  
تشبیه: لبخند به کلید گنج / تناسب: گنج و مروارید - سوگند و پیمان /  
تضاد: صلح و جنگ - مهر و کین / کنایه: گم‌نشدن لبخند از لب کسی  
/ همیشه خنده‌رو بودن

**قلمرو زبانی:** «آن عماد تکیه» گروه نهادی برای فعل «بود» در سطر  
شانزدهم است. «شیرمرد عرصه ناوردهای هول، پور زال زر، جهان‌پهلوان،  
آن خداوند...» همگی بدل برای «عماد» هستند.

آری اکنون شیر ایران‌شهر / تهمتن، گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد  
مردستان / رستم‌دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پنهانور / کشته هر سو بر کف  
و دیواره‌هایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردان / چاه پستان، چاه بی‌دردان /  
چاه چونان ژرفی و پنهانش، بی‌شرمیش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور، / آری  
اکنون تهمتن بارخس غیرتمند / در بن این چاه آبش زهر و شمشیر و سنان گم بود

**معنی:** بله، هم‌اکنون شیر مردم ایران، پهلوان قوی‌تن سیستانی، کسی که از

۱- فعل اصلی یعنی «گم‌بودن در چاه» در سطر شانزدهم همین صفحه درس آمده  
است: در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود.

همهٔ پهلوانان قوی‌تر بود، یگانه‌مرد سرزمین ایران، رستم فرزند داستان، در انتهای چاه تاریک و عمیق و پهناوری افتاده بود، چاهی که بر کف و دیواره‌های آن نیزه و خنجر کار گذاشته بودند. چاه خیانتی که ناجوانمردان و انسان‌های پست و بی‌درد آن را برای رستم گنده بودند. چاهی که بی‌شرمی و گستاخی آن مثل عمق و پهنایش ناباورانه، غم‌انگیز و شگفت‌آور بود. بله، اکنون رستم با رخس غیورش، در انتهای چنین چاهی افتاده بود، چاهی که به جای آن که در انتهایش آب باشد، زهر چکیده از شمشیر و نیزه در انتهای آن جمع شده بود!

**مفهوم:** توصیف گرفتارشدن رستم / نکوهش ناجوانمردی و فریبکاری  
**قلمرو ادبی:** تشبیه: رستم به شیر و کوه - چاه غدر (اضافهٔ تشبیهی) - بی‌شرمی چاه به ژرفی و پهنای چاه (وجه‌شبه: ناباور، غم‌انگیز و شگفت‌آور بودن) - زهر شمشیر و سنان به آب / تشخیص: بی‌شرمی چاه / استعاره: کوهان (کوه‌ها) پهلوانان / تناسب: نیزه، خنجر، شمشیر و سنان - تهمت و رخس.  
**قلمرو زبانی:** «تهمت، گرد سجستانی، کوه کوهان، مرد مردان، رستم داستان»، همگی، گروه‌های بدلی هستند.

پهلوان هفت خوان اکنون / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود / و می‌اندیشید /  
 که نایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر / چشم را  
 باید ببندد تا نبیند هیچ ...

**معنی:** رستم که پهلوان پیروز هفت خوان بود، حالا همانند طعمه‌ای در دهان خوان هشتم افتاده است! و با خود فکر می‌کند که بهتر است هیچ حرفی نزند، از بس که این حیل و فریب (حیل و فریب در چاه انداختنش) پست و بی‌شرمانه است، بهتر است چشمانش را ببندد تا دیگر هیچ چیزی نبیند.  
**مفهوم:** نکوهش فریبکاری و ناجوانمردی

**قلمرو ادبی:** تشبیه: پهلوان به طعمه - دام خوان هشتم (اضافهٔ تشبیهی) / تشخیص: دهان خوان هشتم / ایهام تناسب: «خوان» به معنی «مرحله» است، اما در معنی «سفره» با طعمه و دهان ایهام تناسب می‌سازد.



**قلمرو زبانی | طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.**

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه  
مضاف‌الیه مضاف‌الیه

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید / بس که خونس رفته بود از تن /  
بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید

**معنی:** بعد از چند لحظه که چشمش را باز کرد، رخس خود را دید، در حالی که از بس خون از بدنش رفته بود و از بس زهر زخم‌هایش کاری و مؤثر بود، انگار از هوش رفته بود و داشت می‌مُرد.

**قلمرو ادبی | کنایه:** داشت می‌خوابید ☞ در حال مرگ بود

**قلمرو زبانی | «ش» در «گشودش» مضاف‌الیه «چشم» و «ش» در «خونس» مضاف‌الیه «تن» و «ش» در «کاریش» مضاف‌الیه «زخم‌ها» هستند.**

او / از تن خود - بس بتر از رخس - / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. /  
رخس را می‌دید و می‌پایید.

**معنی:** او از تن خودش - با این‌که از وضع رخس بدتر بود - خبر نداشت و اعتنایی به خودش نمی‌کرد، رستم همه نگاه و حواسش به رخس بود.  
**قلمرو زبانی | «ش» در «نبودش» مضاف‌الیه «خویش» است.**

رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا / رخس رخشنده / با هزاران یادهای روشن و زنده / گفت در دل: «رخس! طفلک رخس! / آه» / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

**معنی:** رخس آن یگانه محبوب، آن تایی که همتا نداشت، رخس روشن و سپید با هزاران خاطرات زنده‌ای که با رخس داشت این رخس داشت جان می‌داد. [رستم] در دلش با خود گفت: «رخس! طفلک رخس! آه» این، اولین بار بود که لبخند رستم از لبانش محو شد.

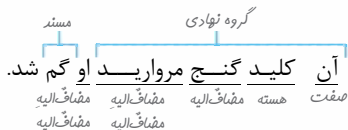
**مفهوم:** محوشدن خنده رستم

**قلمرو ادبی** | حس آمیزی: یاد روشن / تشخیص: زنده بودن یاد / استعاره: کلید  
 لبخند / کنایه: زنده بودن یاد ➡ تازه و تأثیرگذار بودن یاد و خاطره  
**قلمرو زبانی** | رخس، آن طاق عزیز، آن تای بی همتا، رخس رخشنده

بدل

بدل

بدل



ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او شغاد، آن نابردار بود / که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید.

**معنی:** ارستم که در انتهای چاه بوداً ناگهان مثل این که سایه‌ای را بر لب چاه دید، آن سایهٔ برادر ناتنی ناجوانمردش، شغاد بود. شغاد داخل چاه را نگاه می‌کرد و قهقهه می‌زد و صدای قهقهه‌های نحس و ناجوانمردانه‌اش در گوش رستم می‌پیچید.

**قلمرو ادبی** | ایهام: نابردار ➡ ۱ برادر ناتنی ۲ نامرد / تشبیه: چاهسار گوش (اضافهٔ تشبیهی) / کنایه: پیچیدن صدا در گوش ➡ بلندبودن و آزاردهنده بودن صدا

**قلمرو زبانی** | لب آن چاه / او شغاد آن نابردار بود.

صفت هسته   مضاف‌الیه   نوار مسند   بدل از مسند   مضاف‌الیه

باز چشم او به رخس افتاد – اما ... وای! / دید / رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی‌مانند، / با هزارش یادبود خوب، خوابیده است / آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است

**معنی:** دوباره چشم رستم به رخس افتاد، اما وای ... دید که رخس زیبا،



غیور و بی‌نظیرش با هزاران خاطرهٔ خوش به خواب مرگ رفته است،  
رخش آن قدر آرام بود که انگار آن خاطرات زیبا را در خواب می‌دید.

**قلمرو ادبی** | مجاز: چشم ◀ نگاه / کنایه: خوابیدن ▶ مردن

**قلمرو زبانی** | هزار شِ یادبودِ خوب<sup>۱</sup>

صفت مشتاق‌الیه هسته  
صفت هسته

بعد از آن تا مدتی تا دیر / یال و رویش را / هی نوازش کرد، هی بویید، هی  
بوسید / رو به یال و چشم او مالید ...

**معنی:** سپس رستم تا زمان زیادی، گردن و صورت اسبش را هی نوازش  
می‌کرد، هی می‌بویید و هی می‌بوسید. رستم رویش را به گردن و به  
چشم رخس می‌مالید.

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان و سجع: بویید و بوسید

**قلمرو زبانی** | در گروه «یال و رویش»، ضمیر «ش» هم به «یال» برمی‌گردد  
و هم به «روی»؛ یعنی «یال و رویش» دو ترکیب اضافی است.

مرد نَقال از صدایش ضجّه می‌بارید / و نگاهش مثل خنجر بود

**معنی:** قصه‌گوی قهوه‌خانه، اوقتی ماجرای مرگ رخس و واکنش رستم را  
تعریف می‌کرد [ صدایش پُر از ناله بود و نگاه نافذ و بُزایی همانند خنجر داشت.

**قلمرو ادبی** | کنایه: باریدن ضجّه ▶ بلند ناله کردن / استعارهٔ مکنّیه: باریدن  
ضجّه / تشبیه: نگاه به خنجر

گروه متممی گروه نهادی

**قلمرو زبانی** | از صدایش ضجّه می‌بارید.

هسته مشتاق‌الیه هسته

۱- در واقع صورت مرتب‌شدهٔ این عبارت چنین است:

هزار یادبودِ خوبش

وابسته هسته وابسته مشتاق‌الیه هسته

و نشست آرام، یال رخس در دستش / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم: /  
جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟

**معنی:** [رستم] در حالی که دستش را دور گردن اسب انداخته بود، آرام نشست و سرگرم آخرین افکارش بود: آیا شغاد مرا به شکار دعوت کرده بود یا به جنگ؟ این کار آن‌ها، میزبانی و میهمانی گرفتن بود یا فریب و حيله؟  
**قلمرو ادبی:** کنایه: سرگرم بودن / مشغول بودن / واج‌آرایی: صامت / ش / در سطر اول

**قلمرو زبانی:** «یال رخس در دستش» را به دو شکل می‌توان تحلیل کرد:  
۱ گروه قیدی برای جمله قبل است. ۲ فعلی محذوف در انتهای آن بیاوریم، که در این صورت «یال رخس» گروه نهادی است: یال رخس، در دستش [بود].

قضه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابردار را بدوزد - هم‌چنان که دوخت - / با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نگه می‌کرد.

**معنی:** قضه می‌گوید که رستم قطعاً می‌توانست که شغاد ناجوانمرد را - در حالی که به زیر درختی ایستاده بود و به آن تکیه داده بود و داخل چاه را نگاه می‌کرد - با تیر و کمان بگشد و اتفاقاً همین کار را هم کرد و شغاد را گشت.  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: سخن‌گفتن قضه / ایهام: نابردار / ناتی ۱ ناتی ۲ نامرد / کنایه: کسی را با تیر دوختن / گشتن / تناسب: تیر و کمان  
**قلمرو زبانی:** «بر آن بر» گروه متممی است که دو حرف اضافه گرفته است.

قضه می‌گوید / این برایش سخت آسان بود و ساده بود / هم‌چنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست / کان کمند شصت خمّ خویش بگشاید / و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره‌ای، سنگی / و فراز آید / ور پرسی راست، گویم راست / قضه بی‌شک راست می‌گوید.

**معنی:** قضه می‌گوید: هم‌چنان که به سادگی شغاد را گشت، او اگر



می خواست، بسیار برایش ساده و آسان بود که طناب بلند خود را باز کند و به بالای چاه پرتاب کند و آن را به درختی، گیره‌ای یا سنگی ببندد و بالا بیاید و خود را نجات دهد و اگر سؤال کنی که واقعاً این کار را می‌توانست انجام دهد؟ می‌گوییم، بله، قصه قطعاً راست می‌گوید.

**قلمرو ادبی** | تشخیص: سخن گفتن و راست گفتن قصه / تناقض: سخت آسان<sup>۱</sup> بودن / ایهام تناسب: «سخت» به معنی «دشوار» با «آسان» ایهام تناسب می‌سازد.

گروه مفعولی

**قلمرو زبانی** | آن کمند شست‌خیم خویش بگشاید.  
صفت      هسته      صفت      مشافه‌الیه

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس، بیابید.

• باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند.

**مفهوم:** ستایش صلح و دوستی

**قلمرو ادبی** | تشخیص: شوق رقابت داشتن واژه‌ها و عبارتها / تناسب: واژه و عبارت

• پاسخ | متضاد: صلح ❖ ناورد

با اهل فنا دارد هر کس سر یک‌رنگی / باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد

**مفهوم:** جان‌بازی عاشقانه / عاشق حقیقی جانش را در راه عشق می‌دهد.

**قلمرو ادبی** | مجاز: سر (اول) ❖ قصد / تشبیه: هر کس به شمع / تشخیص: سرداشتن و خندیدن شمع

• پاسخ | متضاد: یک‌رنگی ❖ تزویر

۱- این تناقض ظاهری است؛ زیرا «سخت» در این جا به معنی «بسیار» است. کنکور سراسری، مصراع «من عهد تو سخت، سست می‌دانستم» را دارای تناقض دانسته است.

۲ این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف. استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن

ب. پاسخ واژه‌های کهن: سورت، هریوه، کمند، ناورد ...

ترکیب‌های کهن: تگ تاریک ژرف چاه، چاهِ غدر...

ساختارهای دستوری کهن: بر آن بر (دو حرف اضافه برای یک متمم)،

گشودش چشم (جاب‌جایی ضمیر) ...

ب. کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته

واژه‌های نوساخته: ماث، بادبرف، مردستان ...

ترکیب‌های نوساخته: خوان هشتم، تایی همتا، چاه‌سار گوش ...

۳ در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

• رخس زیبا، رخس غیرتمند

رخس بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است.

رخس زیبا، رخس غیرتمند

هسته	وابستهٔ پسین از نوع	هسته	وابستهٔ پسین از نوع
	صفت		صفت

رخس بی‌مانند

هسته	وابستهٔ پسین از نوع
	صفت

با هزارش یادبود خوب خوابیده است.



با هزار یادبود خوبش خوابیده است.

وابستهٔ پیشین	هسته	وابستهٔ پسین
از نوع صفت		از نوع صفت
	وابستهٔ پسین	وابستهٔ پسین از نوع مضاف‌الیه
		از نوع صفت

### قلمرو ادبی

۱ کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.

ب. پاسخ در برخی موارد، به ویژه در مواردی که به ستایش رستم و

قدرت او پرداخته می‌شود لحن حماسی مناسب است، اما تقریباً یک‌سوم



پایانی شعر که در سوگ رخس و رستم است، می‌باید لحن، اندوهناک و مرثیه‌وار باشد.

**۲** در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

• پاسخ: رستم پهلوانان مظلوم و محبوب این سرزمین که با ناجوانمردی و در کمال مظلومیت جان داده‌اند.

شغاد نماد افراد خائن و وطن‌فروش

**۲** قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

**الف** این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد

• پاسخ: «کلید» استعاره از لبخند / گنج و مروارید تناسب دارند.

**ب** همگان خاموش، گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

• پاسخ: تشبیه: «مردمی که دور نقال جمع شده بودند» به صدفی که دورتادور مروارید را می‌گیرد.

**پ** پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

• پاسخ: تشبیه: پهلوان به طعمه - دام خوان هشتم (اضافه تشبیهی) /

تشخیص: دهان خوان هشتم / ایهام تناسب: «خوان» به معنی «مرحله» است، اما در معنی «سفره» با طعمه و دهان ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو فکری**


**۱** مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

• پاسخ: قصه مرگ رستم و کلاً مرگ پهلوانان این سرزمین که به دست خائنین کشته می‌شوند.

**۲** درباره مناسب موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

• یوسف به این رهاشدن از چاه دل میند این بار می‌برند که زندانیات کنند

**مفهوم:** هر امر خوشایندی لزوماً به مصلحت انسان نیست / گاهی رهایی، مقدمه‌ای برای اسارت است.

**قلمرو ادبی / تلمیح:** به داستان حضرت یوسف علیه السلام / تضاد: رهاشدن و زندانی / کنایه: دل بستن  امیدوار بودن، دل خوش بودن / تناسب: یوسف، چاه و زندان

**پاسخ** در این بیت شاعر بیان می‌کند که آزادی یوسف از چاه، مقدمه‌ای بود تا به زندان بیفتد؛ یعنی نباید به هر اتفاق نیکی دل خوش بود. در متن درس هم، رستم به مهمانی مجلل پادشاه کابل دعوت شده بود، همین مهمانی، مقدمات مرگ او را رقم زد.

**۲ شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟**

**پاسخ** دردهای جامعه، مرگ ناجوانمردانه بزرگان و پهلوانان، انتقاد از ترویج خیانت و دورویی

**۴ اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رسانیدید؟ چرا؟**

**پاسخ** خودتان را جای شاعر بگذارید و این شعر را با پایان دیگری تمام کنید!

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۲۰۱- معنی واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید.

الف) شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول (شهریور ۹۹)

ب) با صدایی مرتعش لحنی رجزمانند و دردآلود خواند (دی ۹۸)

پ) مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید (دی ۱۴۰۰)

۲۰۲- متضاد واژهٔ «یکرنگی» در کدام گزینه دیده می‌شود؟ (خرداد ۹۹)

۱) که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر

۲) ور بیرسی راست، گویم راست / قصه بی‌شک راست می‌گوید

۳) و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید

۴) خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

۲۰۳- با توجه به معنی، واژهٔ درست را انتخاب کنید. (دی ۹۸)

«داشتم می‌گفتم آن شب نیز / ..... سرمای دی بیداده‌های کرد.» (سورت - صورت)





۲۰۴- در عبارت زیر یک نادرستی املائی وجود دارد، آن را اصلاح کنید.

(شهریور ۹۹ با تغییر)

«آن شب نیز / صورت سرمای دی بیدادها می کرد.»

۲۰۵- در عبارت زیر یک نادرستی املائی وجود دارد، آن را اصلاح کنید. (دی ۱۴۰۰)

«شیرمرد عرصه ناوردهای حول / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود»

۲۰۶- املائی درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید. (شهریور ۹۸)

«خوان هفتم را ..... / آن (هریوه - حریوه) خوب و پاک آیین روایت کرد.»

۲۰۷- در گروه کلمه‌های زیر چهار مورد نادرستی املائی وجود دارد، درست

هر یک را بنویسید. (شهریور ۱۴۰۰)

«غرامت و تاوان - اطراق و در جایی ماندن - چریغ آفتاب - چاه قدر

ناجوانمردان - آذرم و حیا - گزند و آسیب - عساره تاک»

۲۰۸- در گروه کلمه‌های زیر سه مورد نادرستی املائی وجود دارد، درست

هر یک را بنویسید. (شهریور ۹۹)

«حریوه خوب و پاک آیین - فخر و مباحات - طلاؤ پر شکوه - تمایل و خاسته -

شرحه شرحه و پاره پاره - تماشا و نظاره»

۲۰۹- در گروه کلمه‌های زیر سه مورد نادرستی املائی وجود دارد، درست

هر یک را بنویسید. (خرداد ۹۹)

«بائق و بلند - فخر و مباحات - بساط تحویه - روزه خوانی و نوحه سرایی -

سورت سرمای دی - بی خردان سقله»

۲۱۰- در هر یک از گروه‌های اسمی زیر نوع وابسته‌های پیشین و پسین

مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۹)

الف) رخش رخشنده

ب) آخرین اندیشه‌ها

۲۱۱- نوع وابسته‌های پیشین و پسین را در گروه‌های اسمی مشخص شده

بنویسید. «کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر» (شهریور ۱۴۰۰)

۱- منظور طراح محترم «هفت خوان» بوده، ولی خوب نتونسته منظورش را برسونه!!

۲۱۲- در سرودهٔ «رخش بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است» به سؤالات زیر پاسخ دهید. (خرداد ۹۹)

الف) در گروه اسمی «هزارش یادبود خوب» هستهٔ گروه اسمی را تعیین کنید.  
ب) در گروه اسمی «رخش بی‌مانند» نوع وابستهٔ پسین را مشخص کنید.

### قلمرو ادبی

۲۱۳- در تشبیه به‌کاررفته در سرودهٔ زیر مشبّه و مشبّه‌به را مشخص کنید. (دی ۹۸)  
«آن خداوند و سوار رخس بی‌مانند / آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبخند.»

۲۱۴- در سرودهٔ «مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم - راه می‌رفت و سخن می‌گفت» به سؤالات زیر پاسخ دهید. (خرداد ۹۹)

الف) در ترکیب «صدایش گرم» کدام آرایهٔ ادبی وجود دارد؟  
ب) واژه‌های «نای» و «دم» کدام آرایهٔ ادبی را ایجاد کرده است؟

۲۱۵- در عبارت زیر، کدام واژه ایهام دارد؟ (شهریور ۹۹ با تغییر)  
«بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او شغاد آن نابادر بود / که درون چه نگه می‌کرد.»  
۲۱۶- در بند زیر از خوان هشتم، مشبّه و مشبّه‌به را معلوم کنید.

(شهریور ۱۴۰۰)

«چاه چنان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور»  
۲۱۷- زمینهٔ حماسی متناسب با سرودهٔ زیر را از داخل کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (شهریور ۹۹)

«همگنان خاموش / گرد برگردش به‌کردار صدف بر گرد مروارید / پای تا سر گوش» (خرق عادت - داستانی)

۲۱۸- نام پدیدآورندهٔ هر یک از آثار زیر را بنویسید. (شهریور ۹۹)

الف) در حیات کوچک پاییز در زندان:

ب) تذکرة الأولیا:



## قلمرو فکری

۲۱۹- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

(الف) شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول / ... / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود (خرداد ۹۹)

(ب) آری اکنون تهمتت ... / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود

(خرداد ۹۸ و شهریور ۹۹)

(پ) این [شعر] عیار مهر و کین مرد و نامرد است

۲۲۰- در سرودهٔ «پهلوان هفت خوان اکنون / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم

بود» منظور از موارد مشخص شده را بنویسید.

۲۲۱- در شعر «این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم

شد» منظور از «کلید گنج مروارید» چیست؟

۲۲۲- با توجه به سرودهٔ زیر، منظور شاعر از «شعر محض و خالی» چیست؟ (دی ۹۹)

«قضه است این، قضه، آری قضهٔ درد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست»

## شعرخوانی: ای میهن!

تنیده نام تو در تار و پودم، میهن ای میهن

بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن

**مفهوم:** ستایش وطن / همیشه به یاد وطن بودن

**قلمرو ادبی:** قالب شعر غزل است / کنایه: تنیده شدن چیزی در تار و پود

انسان / سرشته شدن وجود انسان با آن چیز، تثبیت شدن آن چیز در

وجود انسان - لبریز بودن از عشق / عمیقاً عاشق بودن / تناسب: تار، پود

و تنیدن / تشخیص: خطاب قراردادن میهن (در تمام این شعر).

**قلمرو زبانی:** «نام تو» گروه اسمی و نهاد است. «لبریز» در مصراع دوم مسند است.

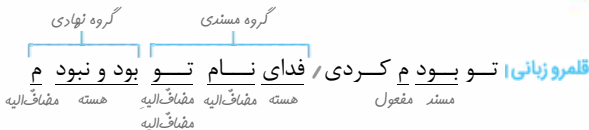
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی

فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن

**مفهوم:** ستایش وطن / پاکبازی در راه وطن

**قلمرو ادبی:** تضاد: بود و نبود / کنایه: بود و نبود / تمام هستی / واج آرایی:

صامت‌های / د، / ر /



به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم  
به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن

**مفهوم:** ستایش وطن / همیشه به یاد وطن بودن

**قلمرو ادبی:** تضاد: شادی و ماتم

**قلمرو زبانی:** «هر مجلس» گروه اسمی و متمم است، «مجلس» هسته و «هر» وابسته پیشین از نوع صفت است.

اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار  
به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن

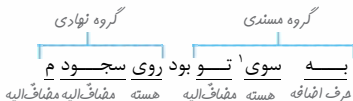
**مفهوم:** ستایش وطن

**قلمرو ادبی:** تضاد: شادی و ماتم - خواب و بیدار / جناس ناهمسان: روی و سوی / کنایه: روی سجود به سوی کسی یا چیزی داشتن 🏠 کسی یا چیزی را بسیار محترم و عزیز شمردن

**قلمرو زبانی:**

اگر مستم اگر هشیار [هستم]      اگر خوابم اگر بیدار [هستم]

مستند      مستند      مستند      مستند



۱- «به سوی» حرف اضافه مرکب است؛ اما از آنجا که کنکور به این نوع حرف اضافه اعتقاد ندارد؛ به ناچار «به» را حرف اضافه گرفتیم و «سوی» را هسته گروه.




به دشتِ دل، گیاهی جز گلِ رویت نمی‌روید

من این زبازمین را آزمودم میهن ای میهن

**مفهوم:** ستایش وطن و وطن‌پرستی

**قلمرو ادبی:** تشبیه: «دشت دل» و «گل روی» (هر دو اضافه تشبیهی هستند) /

تناسب: دشت، گیاه، زمین، گل و رویدن / استعاره: زبازمین  دل /

واج‌آرایی: صامت / ز / در مصراع دوم

گروه مثنوی

**قلمرو زبانی:** جز گل رویت

هسته مضاف‌الیه

مضاف‌الیه مضاف‌الیه

## درک و دریافت

۱ یک بار دیگر شعر را تأمل بر مکث‌ها و درنگ‌ها بخوانید.

دست به کار شوید!

۲ وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و

ادبیات حماسی، بنویسید.

**پاسخ:** در این شعر هم همانند اشعار فصل پایداری سخن از وطن‌دوستی

و وطن‌پرستی است و همچون شعرهای حماسی، لحن شعر آهنگی

حماسی دارد و عشق به وطن در آن موج می‌زند.

## سوالات امتحان نهایی

۲۲۳- مصراع اول بیت «.....» به هر حالت که بودم با تو بودم

(خرداد ۹۸)

میهن ای میهن» کدام است؟

(۱) اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار

(۲) به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

۲۲۴- مصراع دوم هر یک از بیت‌های زیر را بنویسید.

- الف) تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی  
(خرداد ۹۹)
- ب) تنیده یاد تو در تار و پودم  
(دی ۹۸ و دی ۹۹)
- پ) اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار  
(شهریور ۹۸)
- ۲۲۵- در بیت زیر، جاهای خالی را با واژه‌های مناسب کامل کنید. (شهریور ۹۹)
- «اگر مستم اگر هشیار ..... به سوی تو بود روی سجودم.....»



ادبیات داستانی

فصل ۷

### واژگان

#### • واژه‌نامه‌های

- **استغنا:** بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا
- **اعانت:** یاری‌دادن، یاری
- **افسرده:** منجمد، سرمازده
- **اکتاف:** جمع کتف، اطراف، کناره‌ها
- **اولی:** شایسته؛ **اولی‌تر:** شایسته‌تر (با آن‌که «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند.)
- **تجربید:** در لغت به معنای تنهایی‌گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف، خالی‌شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.
- **تعب:** رنج و سختی
- **تفرید:** دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه‌دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم‌شدن
- **عارف:** در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.
- **دعوی:** ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تہی از معنی.
- **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.
- **سروش:** پیام‌آور، فرشتهٔ پیام‌آور
- **شگرف:** قوی، نیرومند
- **شیدا:** عاشق، دلدادہ
- **صدر:** طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار





- کلان: دارای سن بیشتر
- مصاحبت: همنشینی،
- گرم‌رو: مشتاق، به شتاب رونده و
- هم‌صحبت داشتن
- چالاک، کوشا
- مقالات: جمع مقالت، گفتارها، سخنان
- گرده: قرص نان، نوعی نان
- وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً
- مخاصمت: دشمنی، خصومت
- در معنای «بیابان» کاربرد دارد.

- غیرواژه‌نامه‌ای**
- اعراض: رویگردانی کردن
- فنا: اصطلاح عرفانی، نیستی از «خود»
- افسر: تاج
- و صفات ناپسند
- اقليم: سرزمین، دیار
- قاف: نام کوهی افسانه‌ای است که
- می‌گویند سیمرغ بر بالای آن آشیانه دارد.
- تقرب: نزدیک شدن
- قبا: نوعی جامهٔ جلویاز
- جملگی: همگی
- قدر: اندازه و ارزش
- جمله: همه
- گریبان: یقه
- دوزخ: جهنم
- ملک: آن چه در تصرف کسی است،
- دارایی
- زوال: نابودی و نیستی
- مُلک: حکومت، پادشاهی
- سالك: رونده، روندهٔ راه حق
- وانیامدن: برنگشتن
- سپهر: آسمان
- هاتف: آوازدهنده
- طرب: شادی
- فقر: اصطلاح عرفانی

**واژگان مهم املائی** استغنا و بی‌نیازی - اعانت و یاری - اعراض از گناه - اقلیم و سرزمین - تحلیل و تجزیه - تفرید و تجرید - حیث و وجه - خواسته‌ها و علایق - زوال و فنا - صدر و بالای مجلس - فراق و جدایی - قدر و ارزش - قضا و قدر - گُل و خار - محنت و تعب - نزاع و مخاصمت - هول و هراس

## واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

تحلیل	تجزیه	خار	تیغ گل	خواست	آرزو و خواسته
تهلیل	لا اله الا الله گفتن	خوار	حقیر	خواست	بلند شد
فراق	جدایی	قدر	ارزش	هول	ترس
فراغ	آرامش	غدر	خیانت و حيله	حول	پیرامون، طرف
غذا	طعام				
قضا	سرنوشت				
غزا	جنگ				

## شرح درس چهاردهم

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

**معنی:** پرندگان جهان همگی دور هم جمع شدند.

**قلمرو ادبی:** منظومهٔ منطق الطیر در قالب مثنوی سروده شده است / جناس ناهمسان: جهان و نهان / مجاز: آشکارا و نهان ➡ همه / نماد: مرغان ➡ مردم، سالکان

**قلمرو زبانی:** «مرغان جهان» گروه نهادی است و «نهان» نقش تبعی معطوف دارد.

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

**معنی:** همهٔ پرندگان گفتند در این زمان، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.

**قلمرو ادبی:** تضاد: جمله و هیچ

**قلمرو زبانی:** «جمله» و «هیچ شهر» نهاد هستند.

چون بود کالیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

**معنی:** چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ بیشتر از این، بدون شاه بودن درست و معقول نیست.

۱- از منظومهٔ «منطق الطیر» اثر عطار نیشابوری



**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: شاه و راه / کنایه: راه نیست ❖ درست و معقول نیست.

**قلمرو زبانی** | «شاه» و «بی شاه بودن» نهاد هستند. «نیست» در مصراع اول به معنی «وجود ندارد» و در مصراع دوم «اسنادی» است. «را» در مصراع دوم حرف اضافه است.

هدهد که پرنده دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است.

**معنی:** هدهد که پرنده‌ای دانا بود و کاکلی بر سر داشت، گفت ای یاران، من از همه شما باتجربه‌تر هستم، ما پرندگان نیز رهبر و پادشاهی داریم. **قلمرو ادبی** | نماد: هدهد ❖ مرشد و راهنمای عرفانی / استعاره: افسر ❖ کاکل / کنایه: جهان را گشته‌ام ❖ باتجربه هستم.

**قلمرو زبانی** | «هدهد» نهاد فعل «گفت» است. «پرندگان» و «شهریاری» هر دو نقش تبعی دارند و به ترتیب، بدل و معطوف هستند.

شیرمردی باید این ره را شگرف / زن که ره دور است و دریا ژرف ژرف

**معنی:** در این راه فقط انسانی شجاع و قدرتمند می‌تواند قدم بگذارد؛ زیرا مسیر بسیار طولانی است و مشکلات زیادی بر سر راه هست. **مفهوم:** دشواربودن راه عشق

**قلمرو ادبی** | تشبیه: مرد به شیر / کنایه: دریا ژرف ژرف است ❖ مشکلات و سختی‌های عظیمی بر سر راه است / واج‌آرایی: صامت / ر / **قلمرو زبانی** | «شگرف» صفت برای «شیرمرد» است و «شیرمردی شگرف» گروه نهادی برای فعل «باید» (= لازم است) است. فعل «است» به قرینه لفظی از انتهای بیت حذف شده است: دریا ژرف ژرف [است].

بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم، با این عشق، چگونه می‌توانم در جست‌وجوی سیمرغ این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟» **مفهوم:** عشق زمینی مانع از سیر و سلوک معنوی می‌شود.

**قلمرو ادبی** | نماد: بلبل ❖ افرادی که عشق و علاقه مجازی و زمینی آن‌ها، مانع از تعالی معنوی و عرفانی‌شان می‌شود - گل ❖ عشق مجازی و زمینی / پرسش انکاری: چگونه توانم؟ ❖ نمی‌توانم / تناسب: بلبل و گل.  
**قلمرو زبانی** | «چگونه» قید است.

گل اگرچه هست بس صاحب‌جمال / حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

**معنی:** گل هر چند بسیار زیباست، اما زیبایی او دوامی ندارد و در مدت اندکی نابود می‌شود.

**مفهوم:** ناپایداری زیبایی‌های دنیوی

**قلمرو ادبی** | مجاز: هفته ❖ زمان کوتاه

**قلمرو زبانی** | «صاحب‌جمال» مسند و «زوال» مفعول است.

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند.

**معنی:** طاووس چنین بهانه آورد که من زمانی پرنده‌ای بهشتی بودم و عمر در بهشت می‌گذراندم، اما مار با من آشنا شد و باعث شد مرا از بهشت برانند.

**قلمرو ادبی** | نماد: طاووس ❖ زاهدان و عابدانی که فقط به خاطر نعمت‌های بهشت، خداوند را ستایش می‌کنند. / کنایه: به سر بردن ❖ گذراندن /

تناسب: طاووس، بهشت و مار

**قلمرو زبانی** | «عذر» مفعول، «روزگاری دراز» گروه مفعولی، «آشنا و سبب» مسند هستند.

اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.

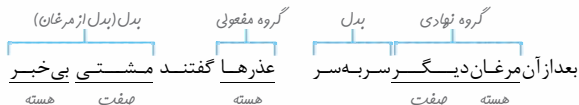
**معنی:** زیبایی بهشت نیز جلوه‌ای از زیبایی‌های سیمرغ است. بهشت در مقابل سیمرغ، مثل ذره‌ای حقیر در برابر خورشید است.

**مفهوم:** برتری داشتن خداوند بر جذابیت‌های بهشت



بعد از آن مرغان دیگر سربه‌سر عذرها گفتند مشت‌بی‌خبر  
**معنی:** سپس پرندگان دیگر هم - که یک عده بی‌خبر از عشق سیمرغ -  
 بودند، شروع به عذرآوری و بهانه‌جویی کردند.

### قلمرو زبانی



گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است

**معنی:** [هدهد] گفت: در مسیر ما هفت مرحله وجود دارد، وقتی از این  
 هفت مرحله عبور کنید، به درگاه سیمرغ می‌رسید.

**مفهوم:** دشوار و طولانی بودن راه عشق

**قلمرو ادبی:** استعاره: وادی 🏡 مرحله

**قلمرو زبانی:** «را» در مصراع اول فک اضافه: هفت وادی در ره ماست. «هفت  
 وادی» در مصراع اول گروه نهادی است و در مصراع دوم گروه متممی  
 است که حرف اضافه آن حذف شده است.

و انیامد در جهان زین راه، کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

**معنی:** کسی تاکنون در جهان از این راه برنگشته است و هیچ کس هم  
 از مسافت آن اطلاعی ندارد.

**مفهوم:** بی‌بازگشت بودن و طولانی بودن راه عشق

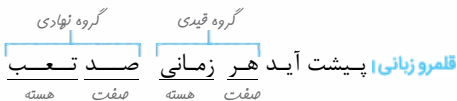
**قلمرو زبانی:** «کس» در هر دو مصراع نهاد است. «آگاه» در مصراع دوم  
 مسند است: کسی از فرسنگ آن، آگاه نیست.

چون فروآیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

**معنی:** وقتی وارد مرحله طلب بشوی، هر لحظه رنج و غمی بسیار به  
 سراغت می‌آید.



**قلمرو ادبی** | مجاز: صد ◀ زیاد / تشبیه: وادی طلب



مال این جا بایدت انداختن      ملک این جا بایدت درباختن

**معنی:** در مرحله طلب، اگر ثروت و قدرت داری همه را باید کنار بگذاری.  
**مفهوم:** ترک تعلقات مادی، قدم اول سیر و سلوک است.

**قلمرو ادبی** | کنایه: ملک درباختن ◀ کنار نهادن دارایی

**قلمرو زبانی** | صورت مرتب شده بیت چنین است: انداختن مال در این جا برای تو لازم است و درباختن ملک در این جا برای تو لازم است.

بعد از این وادی عشق آید پدید      غرق آتش شد کسی کان جا رسید

**معنی:** بعد از مرحله طلب، مرحله عشق آشکار می شود؛ کسی که به این مرحله برسد، آتش عشق سرتاپای وجودش را می گیرد.

**قلمرو ادبی** | متناقض نما: غرق آتش شدن / تشبیه: وادی عشق / استعاره: آتش ◀ عشق / کنایه: غرق آتش شدن ◀ آتش گرفتن، محو شدن در آتش / استعاره مکنیه: غرق آتش شدن

**قلمرو زبانی** | مرجع ضمیر «این» وادی طلب است. «وادی عشق» گروه نهادی است.

عاشق آن باشد که چون آتش بود      گرم رو، سوزنده و سرکش بود

**معنی:** عاشق حقیقی کسی است که همانند آتش، مشتاق، چالاک، سوزنده و تسلیم ناپذیر باشد.

**مفهوم:** مشتاق بودن و پویایی عاشق

**قلمرو ادبی** | تشبیه: عاشق به آتش / تناسب: آتش، گرم و سوزنده / کنایه: گرم رو ◀ چالاک - سرکش ◀ تسلیم ناپذیر

**قلمرو زبانی** | عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود  
 مسند نهاد      مسند      مسند      معطوف      معطوف

بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی‌ای بی پا و سر  
**معنی:** بعد از مرحله عشق، وارد مرحله معرفت و شناخت می‌شوی، این مرحله وسیع، بی حد و مرز و بسیار بزرگ و عظیم است.  
**قلمرو ادبی:** کنایه: بی پا و سر بودن ◀ وسیع و بی حد و مرز بودن / تشبیه: معرفت به وادی  
**قلمرو زبانی:** صورت مرتب‌شده بیت چنین است: بعد از آن، برای معرفت، وادی بی‌پاوسری پیش نظر تو می‌آید.

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی‌صفت  
 هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش  
**معنی:** وقتی در سیر و سلوک عرفانی به مرحله معرفت و شناخت برسید، هر کسی به شأن و قدر خود پی می‌برد و در حقیقت، جایگاه و اعتبار حقیقی خود را درک می‌کند.

**مفهوم:** شناخت توانایی‌ها و ظرفیت‌های هر کس  
**قلمرو ادبی:** تشبیه: آفتاب معرفت (اضافه تشبیهی) / استعاره: این ره ◀ عرفان و سیر و سلوک / جناس ناهمسان: قدر و صدر / دو بیت موقوف‌المعانی هستند.

**قلمرو زبانی** | گروه نهادی      گروه متممی  
 چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی‌صفت  
 هسته مضاف‌الیه      هسته مضاف‌الیه      صفت مضاف‌الیه      صفت مضاف‌الیه      مضاف‌الیه

بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود  
**معنی:** بعد از مرحله معرفت، مرحله استغنا و بی‌نیازی است که نه در او ادعایی باقی می‌ماند و نه معنویتی.<sup>۱</sup> (نه ظاهری باقی می‌ماند و نه باطنی).  
 ۱- «دعوی و معنی» را عطار به عنوان دو متضاد، فراوان در اشعار خود به کار برده است؛ از جمله: اندر حرم معنی، از کس نخرند دعوی ...





**قلمرو ادبی** تشبیه: وادی استغنا / تضاد: دعوی و معنا  
**قلمرو زبانی** «واو» در مصراع دوم حرف ربط هم‌پایه‌ساز است.

هشت جنت نیز این‌جا مرده‌ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

**معنی:** در برابر استغنائی خداوند<sup>۱</sup> بهشت و دوزخ هیچ است و خداوند از همه این‌ها بی‌نیاز است.

**مفهوم:** برای عاشق حقیقی، فقط معشوق مهم است.

**قلمرو ادبی** تشبیه: هشت جنت به مُرده - هفت دوزخ به یخ / تناسب: هشت و هفت / تضاد: جنت و دوزخ / پارادوکس: دوزخ مانند یخ است.

**قلمرو زبانی** «هشت جنت و هفت دوزخ» هر دو گروه نهادی و «مرده‌ای و افسرده‌ای» مسند هستند.

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت

**معنی:** بعد از مرحله استغنا، وارد مرحله توحید می‌شوید، در این مرحله دل خود را از غیر خدا پاک می‌کنید و در وجود معشوق محو می‌شوید.

**مفهوم:** اتحاد عاشق و معشوق

**قلمرو ادبی** تشبیه: وادی توحید، منزل تفرید و منزل تجرید (اضافه تشبیه‌ی) / جناس ناهمسان: تفرید و تجرید / واج‌آرایی: صامت / د /

**قلمرو زبانی**

معطوف به تفرید

گروه نهادی

گروه نهادی

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت

هسته مشافه‌الیه متمم

مشافه‌الیه متمم

هسته مشافه‌الیه

هسته مشافه‌الیه متمم

جمله سر از یک گریبان بر کنند

روی‌ها چون زین بیابان در کنند

**معنی:** وقتی از این مرحله توحید عبور کنند، همه خود را یک موجود درمی‌یابند (یعنی خود را جدای از هستی نمی‌دانند، هستی را یک موجود تلقی می‌کنند).

**مفهوم:** اتحاد عاشق و معشوق

۱- وادی استغنا، بیان صفت بی‌نیازی خداوند است. در این وادی، عارف پی می‌برد که خداوند از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است.

**قلمرو ادبی** | استعاره: بیابان ❖ توحید / کنایه: روی در کردن ❖ گذشتن - سر از یک گریبان بر کردن ❖ به وحدت و یگانگی رسیدن / تناسب: روی و سر / تضاد: جمله و یک

**قلمرو زبانی** | «روی‌ها» مفعول و «جمله» نهاد است.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

**معنی:** بعد از مرحله توحید، وارد مرحله حیرت می‌شوید، در این مرحله کارتان دائماً درد و رنج و حسرت خوردن است.

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: حیرت و حسرت / تشبیه: وادی حیرت / واج‌آرایی: صامت / د

**قلمرو زبانی** | بعد از این وادی حیرت آیدت / کار دائم درد و حسرت آیدت

نهاد متمم نهاد قید مسند معطوف  
 مضاف‌الیه «کار»

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه

**معنی:** انسان حیران وقتی به این مرحله برسد، سرگشته می‌شود و راه را گم می‌کند.

**قلمرو ادبی** | مجاز: مرد ❖ انسان سالک

**قلمرو زبانی** | «این جایگاه» گروه متممی است که حرف اضافه آن حذف شده است: رسد این جایگاه ❖ به این جایگاه رسد

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود این جا سخن گفتن روا؟

**معنی:** بعد از مرحله حیرت، وارد مرحله فقر و فنا می‌شوید، درباره این مرحله نمی‌توان سخنی گفت (به بیان در نمی‌آید).

**قلمرو ادبی** | پرسش انکاری: کی بود این جا سخن گفتن روا؟ ❖ این جا سخن گفتن روا نیست. / تشبیه: وادی فقر

معطوف گروه نهادی

**قلمرو زبانی** | وادی فقر است و فنا

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه



محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام

**معنی:** سرانجام در وجود سیمرغ (خدا) محو شدند، همانند محو شدن سایه در خورشید.

**مفهوم:** فانی شدن در معشوق

**قلمرو ادبی:** تضاد: سایه و خورشید / کنایه: در چیزی گم شدن ➡ محو آن چیز شدن، به فنا رسیدن

**قلمرو زبانی:** «بر دوام» قید و «والسلام» شبه جمله است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

1 معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.  
 • سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟

هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی

**مفهوم:** توصیف زیبایی معشوق و برتری دادن او بر سرو و ماه

**قلمرو ادبی:** تشبیه: معشوق به سرو و ماه / تضاد: نخوانم و خوانم / تناسب: کلاه و قبا

• **پاسخ:** قبا ➡ ردا، نوعی لباس بلند و جلو باز

• در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید

که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

**مفهوم:** خوشی و ناخوشی دنیا به هم آمیخته است.

**قلمرو ادبی:** تضاد: طرب و تعب - نیک و بد - پاک و پلید / استعاره: سرای

پاک و پلید ➡ دنیا

• **پاسخ:** تعب ➡ رنج و سختی

• **اولاً** تجرید شو از هر چه هست و انگهی از خود بشو یک بار دست

**مفهوم:** توصیه به فراموش کردن خود / توصیه به ترک تعلقات دنیوی

**قلمرو ادبی:** کنایه: دست از کاری شستن ➡ دوری کردن و ترک کردن آن کار /

جناس ناهمسان: هست و دست

• **پاسخ:** تجرید ➡ دوری از امور دنیوی



۲ اجزای بیت زیر را طبق معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

• بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت  
 • پاسخ بعد از این برای تو وادی حیرت آید، کارت دائماً درد و حسرت آید.  
 بعد: قید / از این: متمم / وادی حیرت: گروه نهادی / ت: متمم / کارت:  
 گروه نهادی / دائم: قید / درد: مسند / و: حرف عطف / حسرت: معطوف  
 ۲ متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

• ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.  
 • پاسخ «پرندگان» بدل برای «ما» است و «شهریار» معطوف به «پیشوا» است. «بلندترین کوه روی زمین» نیز بدل از «کوه قاف» است.

### قلمرو ادبی

۱ با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟  
 • پاسخ

• بلبل نماد افرادی که به عشق زمینی گرفتار هستند که این عشق مانع از سیر و سلوک معنوی آن‌ها می‌شود.  
 • باز نماد افرادی که قدرت و پست و مقام، مانع از رسیدن آن‌ها به خداوند است.

۲ «وجه‌شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه‌شبه، از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟

• عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود  
 • پاسخ وجه‌شبه: گرم‌رو، سوزنده و سرکش بودن / «گرم‌رو، سوزنده و سرکش» علاوه بر این که کنایه هستند، تشخیص هم ساخته‌اند؛ زیرا به آتش هم این موارد نسبت داده شده است / «گرم» در معنی «داغ» در بیت قابل قبول نیست؛ اما با «آتش» و «سوزنده» ایهام تناسب می‌سازد.

۲ دربارهٔ تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

• ز نیرنگ هوا و از فریب آز خاقانی

دلت خُلد است خالی ساز از طاووس و شیطانش

**مفهوم:** توصیه به دوری از هوا و هوس و حرص و طمع

• **پاسخ:** بیت تلمیح به ماجرای رانده شدن آدم از بهشت دارد که طبق برخی داستان‌ها، شیطان با کمک طاووس وارد بهشت شد و توانست آدم و حوا را فریب دهد.

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

• گل اگر چه هست بس صاحب جمال حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

• **پاسخ:** معنی: هر چند گل بسیار زیباست، اما زیبایی او به سرعت نابود می‌شود. **مفهوم:** زیبایی‌های دنیایی فناپذیر هستند.

۲ بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

• شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

• **پاسخ:** نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند  
زیرا هر دو بیت، بیانگر سختی‌های راه عشق هستند.

۲ هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

الف. وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا / هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است

**مفهوم:** جانبازی عاشقانه / عاشق حقیقی جان خود را در راه عشق می‌دهد.

• **پاسخ:** وادی فقر و فنا

ب. دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟

**مفهوم:** توصیه به بلندهمت‌ی برای دوری از تعلقات دنیا

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل بستن / وابسته شدن / پرسش انکاری: همت پست

کی رسد به فراز؟ همت پست به فراز نمی‌رسد. / تضاد: پست و فراز

• **پاسخ:** وادی طلب



پ چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار

**مفهوم:** خداوند در همه هستی ظهور و بروز دارد.

**قلمرو ادبی:** تضاد: گل و خار / تناسب: گلستان، گل و خار / کنایه: چشم گشودن

دقت کردن

پاسخ وادی توحید

۴ با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ

و سیمرغ» ارائه دهید.

• ﴿و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾: و در روی

زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی

است. پس چرا نمی‌بینید؟

• ای نسخه نامه الهی، که تویی / وی آینه جمال شاهی، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست / در خود بطلب هر آن چه خواهی، که تویی

**مفهوم:** انسان اشرف مخلوقات است و همه کمالات در انسان نهاده شده است.

پاسخ طبق آیات ۲۰ و ۲۱ الذاریات در وجود انسان نشانه‌هایی هست،

در دو بیت بعد نیز شاعر معتقد است همه کمالات در وجود انسان است،

در متن درس سی مرغ و سیمرغ هم دیدیم که پرندگان نهایتاً معبود را

در خود یافتند و معبودی خارج از وجود آن‌ها نبوده است.

### گنج حکمت: کلان‌تر و اولی‌تر!

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از

وجه زاد و توشه، گرده‌ای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان

اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت.

**معنی:** شتر، گرگ و روباهی به علت دوستی و همنشینی که با هم

داشتند به سفر رفتند و یک قرص نان به عنوان توشه راه با خود بردند.

وقتی مقداری راه رفتند، خستگی راه به آن‌ها اثر کرد و بر لب جوی آبی

نشستند و بر سر آن یک قرص نان دعوایشان شد.

۱- از کتاب «سیندبادنامه» اثر ظهیری سمرقندی

**قلمرو زبانی** | «اشتر» نهاد و «گرگ و روباه» معطوف هستند. «گرده» (اول) نهاد و «گرده» (دوم) متمم است.

تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر.

**معنی:** نهایتاً قرار شد که سن هر کس بیشتر باشد، در خوردن نان اولویت داشته باشد. **قلمرو زبانی** | دو فعل به قرینه معنوی محذوف است: هر کدام از ایشان به زاد بیشتر [باشد] بدین گرده خوردن اولی تر [باشد].

گرگ گفت: پیش از آن که خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش تر مادرم بزاد! روباه گفت: راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!

**معنی:** گرگ گفت: هفت روز قبل از این که خداوند متعال این جهان را بیافریند، مادرم مرا به دنیا آورد! روباه گفت: راست می‌گویی؛ من خودم در شب تولد تو حاضر بودم و چراغی گرفته بودم و به مادرت [برای تولد تو] کمک می‌کردم (پس سن من از تو بیشتر است!).

**قلمرو زبانی** | «آن شب» گروه قیدی، «را» در «شما را چراغ ...» حرف اضافه به معنی «برای» است و «را» در «مادرت را ...» حرف اضافه به معنی «به».

اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!

**معنی:** وقتی شتر دید گرگ و روباه بدان شکل سخن می‌گویند، گردنش را دراز کرد و نان را برداشت و خورد و گفت: هر که مرا ببیند، حقیقتاً متوجه می‌شود که سن و سالم از شما بیشتر است و بسیار باتجربه‌تر از شما هستم! (این که در وسط بیابان و فقط با وجود یک نان، بحث نمی‌کنم و نان را می‌خورم، نشانهٔ تجربه و سن و سال بالای من نسبت به شماست.)





**قلمرو ادبی** | کنایه: جهان را زیاد دیدن و بار بیشتر کشیدن باتجربه بودن / سجع: دیده‌ام و کشیده‌ام  
**قلمرو زبانی** | «مقالات» مفعول و «گِ رگ و روباه» مضاف‌الیه هستند. «گردن، گرده، جهان و بار» مفعول هستند.

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۲۲۶- معنی واژه مشخص شده را بنویسید.

(دی ۹۸) «شیرمردی باید این ره را شگرف»

۲۲۷- معادل درست توضیح عرفانی زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(خرداد ۹۸)

«خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست» (تجريد - اشتیاق)

۲۲۸- از بین واژه‌های زیر، یک برابر معنایی برای واژه‌های «آویزان» و «رنج»

به ترتیب بیابید. (شهریور ۱۴۰۰)

«طاق، رواق، تعب، کاهلی، معلق، سروش، تجريد»

۲۲۹- در بیت زیر برای واژه «مشتاق» یک معادل معنایی بیابید. (دی ۱۴۰۰)

«عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود»

۲۳۰- با توجه به معنی، واژه درست را انتخاب کنید. (دی ۹۸)

«برای انتخاب راهبر و پیشوا قرعه زدند ..... را قرعه به نام هدهد افتاد.»

(غذا - قضا)

۲۳۱- در جمله «سیمرغ در پس کوه‌قاف، بلندترین کوه‌روی زمین آشیان دارد.»

کدام گروه اسمی نقش تبعی دارد؟ نام آن را بنویسید. (شهریور ۹۹)

۲۳۲- در متن زیر یک نقش تبعی «معطوف» و یک «بدال» بیابید. (خرداد ۹۸)

«ما پرندگان رانیز پیشوا و شهر یاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه‌قاف،

بلندترین کوه روی زمین بر درختی بلند آشیان دارد.»

۲۳۳- با توجه به عبارت «ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف بر درختی بلند آشیان دارد.» به سؤالات زیر پاسخ دهید. (دی ۱۴۰۰)

الف) کدام واژه در نقش تبعی «بدل» به کار رفته است؟  
ب) کدام واژه نقش معطوف دارد؟

۲۳۴- در عبارت زیر یک حرف پیوند هم‌پایه‌ساز بیابید. (خرداد ۹۸)  
«برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند. بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند، اما آنان که همت یارشان بود، پیش تر می‌رفتند.»

### قلمرو ادبی

۲۳۵- در بیت زیر، شاعر برای بیان وجه شبه از کدام آرایهٔ ادبی بهره گرفته است؟ (خرداد ۹۸)

«عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود»  
۲۳۶- با توجه به عبارت زیر و منطق الطیر «بلبل» نماد چه کسانی است؟

(شهریور ۹۸)  
«دهد به بلبل پاسخ گفت: مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است، اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

۲۳۷- مفهوم نمادین واژهٔ مشخص شده را بنویسید. (دی ۱۴۰۰)  
«بلبل گفت: من گرفتار عشق گلم.»

۲۳۸- دربارهٔ تلمیح به کاررفته در بیت زیر توضیح دهید. (خرداد ۹۹ با تغییر)  
«ز نیرنگ هوا و از فریب آذ خاقانی / دلت خلد است خالی ساز از طاووس و شیطانش»

۲۳۹- نام پدیدآورندهٔ آثار زیر را بنویسید. (دی ۱۴۰۰)  
الف) کویر: (ب) دری به خانهٔ خورشید:

پ) منطق الطیر:

۲۴۰- در بین آثار زیر، نام پدیدآورندهٔ دو اثر در مقابل آن درست نوشته شده است: آن دو را مشخص کنید. (خرداد ۹۹)

«فیه ما فیه: مولوی - منطق الطیر: سنایی غزنوی - قصهٔ شیرین فرهاد: ابوالقاسم لاهوتی - تیرانا: محمدرضا رحمانی - دری به خانهٔ خورشید: احمد عربلو»



## قلمرو فکری

۲۴۱- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو

(خرداد ۹۹)

ب) مرغان جملگی شیدا شدند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند.

(خرداد ۹۹)

پ) وانیامد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

(شهریور ۹۹ و شهریور ۱۴۰۰)

ت) ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. در خرد و بینش او را همتایی

نیست. (دی ۹۹)

ث) آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد بدو

نتواند رسید. (دی ۹۸)

ج) چون فرود آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

(خرداد ۹۸)

چ) هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش

(شهریور ۹۸)

۲۴۲- بیت «هشت جنت نیز این جا مرده‌ای است / هفت دوزخ همچو یخ

افسرده‌ای است» بیانگر کدام وادی عرفانی است؟ (شهریور ۹۸)

۲۴۳- هر یک از بیت‌های ردیف اول با کدام یک از وادی‌های عرفانی

ذکر شده در ردیف دوم مطابقت دارد؟ (خرداد ۹۸)

توحید

استغنا

معرفت

الف) هر یکی بینا شود بر قدر خویش  
باز یابد در حقیقت صدر خویش

ب) روی‌ها چون زین بیابان درکنند  
جمله سر از یک گریبان برکنند

پ) هشت جنت نیز این جا مرده‌ای است  
هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

۲۴۴- هر یک از ابیات زیر با کدام یک از وادی‌های عرفانی داخل کمانک تناسب دارد؟ (دی ۱۴۰۰)

الف) هشت جنت نیز این جامرده‌ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است (استغنا - طلب)  
 ب) صد هزاران سایه جاوید تو گم‌شده بینی ز یک خورشید تو (توحید - فنا)

۲۴۵- هر یک از ابیات زیر یادآور کدام یک از هفت وادی در سروده عطار است؟ (نام وادی را بنویسید.) (دی ۹۸)

الف) وصلت آن کس یافت کز خودش دفنا هر که فانی شد ز خود مردانه‌ای است (ب) روی‌ها چون زین بیابان درکنند جمله سر از گریبان برکنند (شهریور ۱۴۰۰)

۲۴۶- مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

«نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند»  
 «شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف»

۲۴۷- در جدول زیر، هر یک از ابیات یادآور کدام وادی از وادی‌های هفت‌گانه عطار است؟ (شهریور ۱۴۰۰)

(۱) توحید

(۲) طلب

(۱) فقر و فنا

(۲) حیرت

الف) دل چه بندی در این سرای

مجاز همت پست کی رسد به فراز

ب) صد هزاران سایه جاوید تو

گم‌شده بینی ز یک خورشید تو

۲۴۸- بیت زیر، کدام یک از مفاهیم نوشته‌شده را داراست؟ (شهریور ۱۴۰۰)  
 «روی‌ها چون زین بیابان درکنند جمله سر از یک گریبان برکنند»

(۲) آزمایش کردن

(۱) به وحدت رسیدن

### واژگان

#### ● واژه‌نامه‌های

- **آزگار:** زمانی دراز؛ ویژگی آن‌چه بلند و طولانی به نظر می‌آید.
- **بذله:** شوخی، لطیفه
- **آسمان‌جَل:** کنایه از فقیر، بی‌چیز؛ بی‌خانمان؛ **جَل:** پوشش به معنای مطلق
- **بدقواره:** آن که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
- **استشاره:** رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی
- **برجک:** سازه چرخانی که روی تنک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.
- **استیصال:** ناچاری، درماندگی
- **بقولات:** انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات
- **اطوار:** رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار
- **بلامعارض:** بی‌رقیب
- **اعلا:** برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز
- **بَلَعْتُ:** فرو بردم، بلعیدم؛ صرف کردن صیغۀ بَلَعْتُ، خوردن
- **پای‌شدن:** در امری اصرار ورزیدن
- **امتناع:** خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی
- **پتیاره:** زشت و ترسناک
- **انضمام:** ضمیمه کردن؛ **به انضمام:** به ضمیمه، به همراه
- **پرتویلا:** بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آن‌ها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرگب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند.
- **بادی:** آغاز (در اصل به معنی آغازکننده است.)
- **ترفع:** ارتقایافتن، رتبه گرفتن
- **بحبوحه:** میان، وسط

- **تصدیق:** تأیید کردن درستی حرف
- **خوردرفتن:** ساییده شدن و از بین رفتن
- **تصتعی:** ساختگی
- **یا عملی،** گواهی دادن به صحت امری
- **تک‌وپوز:** دک‌وپوز، به طنز، ظاهر
- **خفایا:** جمع خفیه، مخفیگاه؛ در
- **تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی
- **خفایای ذهن:** در جاهای پنهان ذهن
- **خوش‌مشربی:** خوش‌مشرب بودن؛
- **خوش‌معاشرتی و خوش‌صحبتی**
- **موتاه** که در زیر خاک یا میان دیوار
- **درزی:** خیطاط
- **می‌گذارند** تا آب از آن عبور کند.
- **دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با
- **تیربار:** سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر
- **لبه کوتاه**
- **دیلاق:** دراز و لاغر
- **نوار فشنگ** تغذیه می‌شود؛ مسلسل
- **سرسرا:** محوطه‌ای سقف‌دار در
- **سنگین**
- **داخل خانه‌ها** که در ورودی ساختمان
- **جبهه:** پیشانی
- **به آن باز می‌شود و از آن جا** به اتاق‌ها
- **جیر:** نوعی چرم دباغی شده با سطح
- **یا قسمت‌های دیگر می‌روند.** (امروزه
- **نرم و پرزدار** که در تهیه لباس، کفش،
- **سرسرا را** فرهنگستان به جای واژه
- **کیف و مانند آن‌ها** به کار می‌رود.
- **واژه بیگانه «هال» و هم‌چنین واژه بیگانه**
- **چلمن:** آن که زود فریب می‌خورد،
- **«لابی»** به تصویب رسانده است.)
- **هالو؛ بی‌عرضه، دست و پا چلفتی**
- **سکندری:** حالت انسان که بر اثر
- **حضار:** آنان که در جایی یا مجلسی
- **حضور دارند؛ حاضران**
- **برخورد با مانع، کنترل خود را از دست**
- **حلقوم:** حلق و گلو
- **بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛**
- **خرت و پرت:** مجموعه‌ای از اشیا،
- **سکندری خوردن:** حالت سکندری برای
- **وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش**
- **کسی پیش آمدن**
- **خرخره:** گلو، حلقوم
- **شبان:** چوپان



- **شخص:** بزرگ و ارجمند
- **شرفیاب شدن:** آمدن به نزد شخص محترم و عالی قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن
- **شش دانگ:** به طور کامل، تمام
- **شکوم:** شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن
- **شیء عَجَاب:** اشاره به آیه ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ (سوره ص/ آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می رود.
- **صله ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن
- **عاریه:** آن چه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.
- **علامه:** آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیاری دارد.
- **غلیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی
- **فغان:** ناله و زاری، فریاد
- **قطعة بعد آخری:** تگه‌ای بعد از تگه دیگری
- **کاهدان:** انبار کاه
- **اَكَاَنَّ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً:**
- بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.
- **کَبَادَه:** وسیله‌ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد؛ **کَبَادَه** چیزی را کشیدن؛ ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن
- **کتل:** پشته، تپه
- **کلاشینکف:** سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه زوی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی.
- **کَلک:** آتشدانی از فلز یا سفال؛ **کَلک** چیزی را **کندن:** خوردن یا نابود کردن چیزی
- **کُنده:** تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ **هیزم**
- **لطیفه:** گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک
- **ماسیدن:** کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن

۱- «اَكَاَنَّ» ادات تشبیه است به معنای همان طور که، چنان که؛ و بخشی از آیه مذکور نیست و درست آن بود که کتاب درسی ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ را بخشی از آیه برمی شمرد.

- **ما یَتَعَلَّقُ بِهِ:** آن چه بدان وابسته است.
- **مایحوتی:** آن چه درون چیزی است.
- **متفرعات:** شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است).
- **متکلم وحده:** آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.
- **مجلس آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا
- **محذور:** مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محذور گیر کردن؛ گرفتاری پدیدآوردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املائی این واژه به صورت محذور نیز آمده است).
- **محظوظ:** بهره‌ور
- **مخلفات:** چیزهایی که به یک ماده
- **خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان جاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.**
- **مضغ:** جویدن
- **معهود:** عهدشده، شناخته‌شده، معمول
- **معوج:** کج
- **نامعقول:** آن چه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل
- **واترقدین:** تنزل کردن، پسروی کردن
- **وجنات:** جمعِ وَجَنَه، صورت، چهره، رخسار
- **ولیمه:** طعمی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
- **هم‌قطار:** هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.
- **هویدا:** روشن، آشکار

- **غیرواژه‌نامه‌ای**
- **ایا:** خودداری کردن
- **اثنا:** بین، میان
- **استدعا:** درخواست
- **اهتمام:** تلاش کردن
- **بنان:** انگشت، سرانگشت
- **بوقلمون:** پارچه‌ای که در معرض نور، به رنگ‌های گوناگون درمی‌آید. معمولاً در معنی کنایی «دمدمی مزاج و دورو» به کار می‌رود.
- **خرامان:** با ناز و ادا راه رفتن
- **خط کشیدن:** حذف کردن، نادیده گرفتن
- **دون:** پست و فرومایه
- **زمی:** پرتاب کردن
- **سربه‌مهر:** دست‌نخورده
- **شست:** انگشترمانندی که به هنگام تیراندازی به انگشت می‌کردند و چله کمان را با آن می‌کشیدند.
- **عمارت:** بنا، ساختمان
- **عیال:** زن، زن و فرزند





ع

• غیر مترقیّه: ناگهانی	• مر تعش: لرزان
• فریه: چاق	• مشعوف: مسرور، شادمان
• قصور: کوتاهی کردن	• نقداً: فعلاً
• کمرکش: وسط، میان	• نی پیچ: شلنگ قلیان
• کوته دیدگی: سطحی نگری	• وبال: شدت، عذاب
• لابد: ناچار	• وعده گرفتن: دعوت کردن
• مالیه: وضع مالی	• وقاحت: بی شرمی
• مألوف: مأنوس	

**واژگان مهم املائی** • • • ابا و امتناع - ادا و اطوار - آزرگار و طولانی - ازل و ابتدا - استدعا و درخواست - استیصال و درماندگی - اصرار و پافشاری - انضمام و پیوست - اهتمام و تلاش - بذله و لطیفه - بقولات و حیوبات - بلامعارض و بی رقیب - تأسف و حسرت - تصنّعی و ساختگی - تعقیب و گریز - خُرد و کوچک - درزی ازل - دیلاق و دراز - سپاس گزاری و تشکر - ساطور و چاقو - سلاح جنگی - سماق مکیدن - صحت و سُقم - صلّه ارحام - عمارت و ساختمان - غلیان درونی - غول بی شاخ و دم - قاب و طبق - قالب و پیکر - قدغن و ممنوع - قصور و کوتاهی - گفتار نغز - لوله و تنبوشه - مبهوت و متحیر - متفرّعات و متعلّقات - محظور و مانع - محظوظ و بهره‌ور - مخلفات غذا - مسرور و مشعوف - مضغ و جویدن - معهود و وعده داده شده - نامه و عریضه - وقاحت و بی حیایی - وقار و متانت - هویدا و آشکار

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

ساختمان	عمارت
---------	-------

فرمانروایی	امارت
------------	-------

خواست	قصد کرد
-------	---------

خاست	بلند شد
------	---------

خُرد	کوچک
------	------

خورد	تناول کرد
------	-----------

نغز	خوب و نیکو
-----	------------

نقض	شکستن
-----	-------

قالب	پیکر
------	------

غالب	پیروز و چیره
------	--------------

غالب	پیروز و چیره
------	--------------

## شرح درس شانزدهم ۱

در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم.

**قلمرو زبانی ۱** «قرار و مدار» مرکب اتباعی است.<sup>۲</sup>

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد.

**معنی:** اتفاقاً ارتقای مقام به اسم من درآمد.

**قلمرو زبانی ۱** «واو» پیوند هم پایه ساز است.

باید در این موقع درست جلویشان درآیی.

**قلمرو ادبی ۱** کنایه: جلوی کسی در آمدن ❖ پذیرایی درست و حسابی کردن -

خط کشیدن ❖ حذف کردن

گفتم: خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی مالیّه از چه قرار است.

**معنی:** گفتم بهتر می دانی که در این شب عید، وضع مالی از چه قرار است

(وضع مالی خوبی ندارم).

یک جمله مرکب

**قلمرو زبانی ۱**

**گفتم [که]** خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی، مالیّه از چه قرار است.

جمله وابسته

جمله وابسته

جمله هسته

گفت: تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و

بگذار سماق بمکند.

**معنی:** [همسر] گفت: فقط همان رده بالاها را دعوت کن و فعلاً

سایرین را حذف کن و بگذار بیهوده منتظر بمانند.

**قلمرو ادبی ۱** کنایه: خط کشیدن ❖ حذف کردن - سماق مکیدن ❖ انتظار

بیهوده کشیدن

۱- از داستان «کباب غاز» اثر سید محمدعلی جمالزاده

۲- مرکب اتباعی یا اتباع به ترکیباتی می گویند که در آن ها، لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید: پرت و پلا - گردو مردو - دفتر مفر ...



گفت: تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش.

جمله هسته      جمله وابسته      ربط      جمله وابسته

هم‌پایه‌ساز

گفتم: ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آزرگار یک بار برایشان چنین پای می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند و ساعت‌شماری می‌کنند.

**معنی:** گفتم ای بابا، کار درستی نیست. برای این بدبخت‌ها یک سال طولانی باید بیاید و برود تا چنین موقعیتی نصیبشان شود، این‌ها کلی به خودشان وعده داده‌اند و مشتاق [این مهمانی] هستند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: چنین پای می‌افتد ❁ چنین موقعیتی نصیبشان می‌شود - شکم را صابون زدن ❁ وعده خوب و خوش به خود دادن - ساعت‌شماری کردن ❁ اشتیاق فراوان داشتن

**قلمرو زبانی:** گفتم [که] ای بابا.

جمله هسته      پیوند وابسته‌ساز      جمله هسته

با اوقات تلخ گفت: این خیال را از سرت بیرون کن.

**معنی:** با عصبانیت گفت: این فکر را کنار بگذار.

**قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: اوقات تلخ / مجاز: سر ❁ ذهن و فکر

در تخت‌خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم.

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: گرم و نرم

**قلمرو زبانی:** «واو» عطف است.

عیالم گفت: جوان دیلاقی مصطفی نام، آمده می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.

**معنی:** جوان قددرازی به نام مصطفی آمده و می‌گوید پسرعموی توست و برای تبریک عید نوروز خدمت رسیده است.



هم‌پایه‌ساز مفروق  
حرف پیوند

عیالم گفت: [که] جوان دیلاقی مصطفی نام آمده [و] می‌گوید [که]

جمله هسته      حرف پیوند      جمله وابسته  
واپسته‌ساز مفروق      واپسته‌ساز مفروق

پسر عموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.

جمله وابسته      حرف پیوند      جمله وابسته  
هم‌پایه‌ساز

جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ آسمان جُل و بی دست و پا، پخمه و تا بخواهی بدریخت و بدقواره.

**معنی:** [مصطفی] جوانی حدوداً بیست و پنج یا بیست و شش ساله بود، فقیر، عاجز، بی‌عرضه و در نهایت زشتی و بداندami بود.

**قلمرو ادبی:** کنایه: آسمان جُل ❖ فقیر - بی دست و پا ❖ بی‌عرضه و ناتوان.

**قلمرو زبانی:** فعل «بود» دو بار به قرینه معنایی حذف شده است: جوانی ... بیست و شش [بود]؛ لات و لوت ... پخمه [بود]. «یا» در این عبارت عطف است، نه پیوند هم‌پایه‌ساز.

الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر، از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.

**معنی:** خدا رو شکر، که فقط سالی یک بار چهره‌اش را می‌دیدم و از آن قیافه لذت می‌بردم!

حرف عطف

الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.

جمله هسته      پیوند      جمله وابسته  
واپسته‌ساز

به زخم گفتم: تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دُم را از سر ما بکن.

**قلمرو ادبی:** استعاره: غول ❖ مصطفی / کنایه: شرّ کسی را از سر کردن ❖ از مزاحمت کسی نجات یافتن



**قلمرو زبانی** | فعل «قَسَم می‌دهم» بعد از «خدا» به قرینه معنایی حذف شده است. «بیدار» و «شر» به ترتیب مسند و مفعول هستند.

گفت: به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان، پسرعموی خودت است، هر گلی هست خودت به سر خودت بزنی.

**معنی:** [همسر] گفت: این موضوع به من ارتباطی ندارد، ماشاءالله هزار ماشاءالله پسرعموی خودت است. هر کاری می‌خواهی بکنی خودت بکن. [من کاری نمی‌کنم].

**قلمرو ادبی** | کنایه: ماشاءالله هفت قرآن به میان 🌟 بلا به دور باشد - هر گلی هست خودت به سر خودت بزنی 🌟 انجام امور را خودت به عهده بگیر.  
**قلمرو زبانی** | بعد از «هفت قرآن به میان» فعل «باشد» به قرینه معنایی حذف شده است.

چنین روز مبارکی صلۀ ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟

**معنی:** در چنین روز مبارکی (عید نوروز) با اقوام و خویشان دیدار نکنی، پس کی می‌خواهی این کار را انجام دهی؟  
**قلمرو زبانی** | «چنین روز مبارکی» قید و «صلۀ ارحام» مفعول است.

دیدم ماشاءالله چشم بد دور آقا و اترقیده‌اند؛ قدش درازتر و تک‌وپوزش کریه‌تر شده است.

**معنی:** دیدم خدا رو شکر، بلا به دور باشد، آقا [به لحاظ ظاهری] بدتر هم شده، قدش درازتر و سر و صورتش زشت‌تر هم شده است.

**مفهوم:** سیر نزولی داشتن جسم آدمی

**قلمرو زبانی** | بعد از «چشم بد دور» فعل «باشد» به قرینه معنایی حذف شده است.

گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب‌شدن بود.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: گردن مصطفی به گردن غاز / کنایه: مادرمرده 🌟  
بیچاره، ترخم برانگیز

## قلمرو زبانی | گردش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای بود که

پیوند  
وابسته‌ساز

جمله هسته

در همان ساعت در دیگ مشغول کباب‌شدن بود.

جمله وابسته

سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی‌راستی تصوّر کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن جا مخفی کرده است.

**معنی:** از بس شلوارش را شسته بود، به اندازه یک وجب، سر زانوهای شلوارش سائیده شده بود و سر زانوهایش آن قدر باد کرده بود که واقعاً فکر کردم دو تا هندوانه از جایی دزدیده و در زانوهای شلوارش جا داده. **قلمرو زبانی |** «سر زانوهای شلوارش» گروه نهادی برای فعل «رفته بود» است. «دو رأس هندوانه» گروه مفعولی است، «رأس» ممیز است. «راستی راستی» قید است.

مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم.

**معنی:** مشغول نگاه کردن و دقت در وجود این موجود کمیاب و عجیب و غریب بودم.

**قلمرو ادبی |** تلمیح به آیه ۵ سوره ص: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ (این قطعاً چیزی عجیب است).

**قلمرو زبانی |** تمام «واو»ها عطف هستند.

گفت: خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده.

**قلمرو ادبی |** کنایه: خاک بر سر شدن ➡ بدبخت و بیچاره شدن / مجاز:

حرف ➡ سخن



**قلمرو زبانی** | «خاک به سرم» فعل محذوف به قرینه معنایی دارد: خاک به سرم [شد] / «مرد حسابی» منادا و شبه‌جمله است.

تمام حُسن کباب غاز به این است که دست‌نخورده و سربه‌مهر روی میز بیاید.  
**معنی:** خوبی کباب غاز به این است سالم و کامل روی میز بیاید.

**قلمرو ادبی** | کنایه: سربه‌مهر سالم و دست‌نخورده

**قلمرو زبانی** | کل عبارت یک جملهٔ مرکب است، جملهٔ اول هسته و جملهٔ پس از «که» وابسته. «واو» عطف است.

حقاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت.

**قلمرو ادبی** | مجاز: حرف سخن / کنایه: برو برگرد نداشت جای بحث یا شک و تردید نبود.

**قلمرو زبانی** | «واو» پیوند هم‌پایه‌ساز است. «حقاً» قید است.

پس از مدتی اندیشه و استشاره چارهٔ منحصربه‌فرد را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر دست‌وپا کنیم.

**معنی:** پس از مدتی فکر و مشورت، تنها راه‌حل را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر جور کنیم.

**قلمرو ادبی** | کنایه: دست‌وپا کردن مهتیا کردن

**قلمرو زبانی** | «واو» در «اندیشه و استشاره» عطف است و «واو» در کلمهٔ «دست و پا» میانوند است.

پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این‌قدرها از دستش ساخته است.

**معنی:** یافتن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران کاری عظیم و دشوار نیست، حتماً این‌قدر عرضه دارد.

**قلمرو ادبی** | کنایه: کشف آمریکا و شکستن گردن رستم کارهای دشوار و عظیم / مجاز: دست توانایی و عرضه

**قلمرو زبانی** | «لابد» قید است.

می‌خواهم نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده برای ما پیدا کنی.

**قلمرو ادبی** | کنایه: چند مرده حلاج بودن ➤ توانایی انجام کاری را داشتن و خود را نشان دادن - از زیر سنگ پیدا کردن ➤ با هر سختی و دشواری به هدف رسیدن  
**قلمرو زبانی** | «واو» اول پیوند هم‌پایه‌ساز است و «واو» دوم عطف است.

مصطفی ابتدا سرخ و سیاه شد و بالأخره صدایش بریده‌بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می‌فرمایند: در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد.

**معنی:** مصطفی اول [که حرف‌های مرا شنید] مقداری رنگ عوض کرد و بالأخره با صدای بریده‌بریده و نامفهومی که از گلویش بیرون آمد، گفت: در روز اول عید، باید از خرید غاز صرف نظر کرد.

**قلمرو ادبی** | تناسب: سرخ و سیاه / تشبیه: نی پیچ حلقوم (اضافه تشبیهی) / کنایه: قید چیزی را زدن ➤ از چیزی صرف نظر کردن

### قلمرو زبانی

یک جمله مرکب

معلوم شد [که] می‌فرمایند [که] در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد.

جمله وابسته

جمله وابسته

جمله هسته

پیوند وابسته‌ساز مفروق    پیوند وابسته‌ساز مفروق

با حال استیصال پرسیدم: پس چه خاکی به سرم بریزم؟

**معنی:** با درماندگی تمام پرسیدم، پس حالا چه چاره‌ای بیندیشیم؟

**قلمرو ادبی** | کنایه: خاک بر سر ریختن ➤ چاره‌اندیشی کردن

**قلمرو زبانی** | کل عبارت یک جمله مرکب است که پیوند وابسته‌ساز «که» از ابتدای جمله دوم حذف شده است: پرسیدم که ...

والله چه عرض کنم، مختارید ولی خوب بود مهمانی را پس می‌خواندید.

**معنی:** والله چی بگم؟ شما صاحب اختیارید ولی بهتر بود مهمانی را لغومی کردید.

**قلمرو زبانی** | «والله» شبه‌جمله است. «ولی» پیوند هم‌پایه‌ساز است.





این حرف که در بادی امر زیاد بی‌با و بی‌معنی به نظر می‌آید، کم‌کم وقتی درست آن را در زوایا و خفایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت.

**معنی:** این سخن که در ابتدا بی‌اساس و بی‌معنی به نظر می‌آید، وقتی درست و حسابی آن را در ذهنم بررسی و مرور کردم، دیدم خیلی هم حرف نامعقولی نیست و نباید آن را ساده گرفت.

**قلمرو زبانی:** «بی‌با، معلوم، نامعقول و سرسری» همگی مسند هستند.

ستارهٔ ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.

**معنی:** در درون ناامیدم، امیدواری اندکی پدید آمد.

**قلمرو ادبی:** استعاره: ستاره / امیدواری / تشبیه: شبستان درون (اضافهٔ تشبیهی)

**قلمرو زبانی:** «گرفت» در این جمله به معنی «شروع کرد» است.

رفته‌رفته سرِ دماغ آدمم و رو به مصطفی نموده گفتم: این اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد.

**معنی:** آرام‌آرام، حالم بهتر شد و رو به مصطفی گفتم: اولین دفعه است که از تو یک جملهٔ درست و حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این مشکل را خودت می‌توانی حل کنی.

**قلمرو ادبی:** کنایه: سر دماغ آمدن / سرزنده و بانشاط شدن - گشودن گره / حل کردن مشکل / مجاز: حرف / سخن

**قلمرو زبانی:** «رفته‌رفته» قید است. «ولی» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است.

مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهار شتر را به کدام جانب می‌خواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.

**معنی:** مصطفی هم نشاط و نیرویی گرفت و هر چند هنوز نفهمیده بود مقصود من چیست و چه طرح و نقشه‌ای دارم، نشانه‌های خوشحالی در ظاهرش آشکار شد.

**قلمرو ادبی** | مجاز: جان ◀ نشاط و نیرو / کنایه: دستگیر شدن مقصود  
 ▶ فهمیدن آن مقصود - مهار شتر را کشیدن ▶ راهنمایی کردن، طرح  
 و نقشه کشیدن، مدیریت کردن یک موقعیت

**قلمرو زبانی** | گرچه هنوز دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و

پیوند وابسته ساز      جمله وابسته      پیوند وابسته ساز      جمله وابسته      پیوند هم پایه ساز

مهار شتر را به کدام جانب می‌خواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.

جمله وابسته      جمله هسته

بگو بینم حال و احوالت چه طور است؟

**قلمرو ادبی** | حس آمیزی: بگو بینم (شنوایی + بینایی)

**قلمرو زبانی** | کل عبارت سه جمله است و یک جمله مرگب محسوب

می‌شود. بگو [تا] بینم [که] احوالت چطور است؟

جمله هسته      جمله وابسته      حرف ربط مفروض      جمله وابسته      حرف ربط مفروض

مصطفی خواست جویده جویده از این بروز محبت سپاس‌گزاری کند.

**قلمرو ادبی** | کنایه: جویده جویده ▶ نامفهوم، گنگ، با لُکنت

استغفرالله این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی.

**قلمرو ادبی** | مجاز: حرف ▶ سخن / تشبیه: تو [مانند] برادر کوچک من

هستی. / کنایه: تو برادر کوچک من هستی ▶ عزیز و محبوب هستی

**قلمرو زبانی** | «استغفرالله» شبه جمله است.

می‌گویی: ای بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم

که نزدیک است بترکیم، گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.

**قلمرو ادبی** | کنایه: دست به دامن کسی شدن ▶ به کسی متوسل شدن، از

کسی درخواست کردن / ارسال‌المثل و کنایه: گاه از خودمان نیست، کاهدان که

از خودمان است ▶ غذا از ما نیست اما باید به فکر سلامتی خود باشیم -

نزدیک است بترکیم ▶ زیاد خورده‌ایم / تناسب: گاه و کاهدان



از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم.

**معنی:** از طرف خودم و این آقایان مهمان، عاجزانه تقاضای می‌کنم دستور دهید همین طور این سینی را دست‌نخورده برگردانند به قسمت اندرونی خانه، و اگر خیلی اصرار دارید [که به ما کباب غاز بدهید] ممکن است در یکی از روزهای بهار امسال، باز هم به منزلتان بیاییم و حسابی [کباب غاز] بخوریم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل از عزا درآوردن ❖ حسابی و کامل غذا خوردن.  
**قلمرو زبانی:** «استدعا، جمله بعد از «بفرمایید»، دوری و اصرار» مفعول هستند.

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، پوزخند نمکینی زد و گفت: خوب دستگیرم شد، خاطر جمع باشید که از عهده برخوردارم آمد.

**قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ❖ سخن / حس‌آمیزی: پوزخند نمکین / کنایه: دستگیرم شد ❖ فهمیدم

**قلمرو زبانی:** «مصطفی» نهاد جمله «پوزخند نمکینی زد» است. «پوزخند» مفعول و «خاطر جمع» مسند است.

دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در صرف کردن صیغه «بلعت» اهتمام تامی داشتند.

**معنی:** دو ساعت بعد، مهمان‌ها سر وقت آمدند و همگی دور میز جمع شده بودند و حسابی و با تمام قدرت می‌خوردند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: در صرف کردن صیغه بلعت اهتمام داشتند ❖ حسابی و با تمام توان می‌خوردند / ایهام تناسب: «صرف کردن» به معنی بیان کردن است اما در معنی خوردن با «بلعت» ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی:** «دو ساعت بعد، بدون تخلف، تمام و کمال» قید هستند.

ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر بزاق، خرامان مانند طاووس مست وارد شد. خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.

**معنی:** (عبارت پایانی): انگار لباسی که پوشیده بود، لباسی بود که خداوند از ابتدا برای قامت زیبای او دوخته بود (لباس برای او بسیار مناسب بود).

**قلمرو ادبی:** تشبیه: مصطفی به طاووس / استعاره: درزی ازل  خدا

### قلمرو زبانی

خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز چه حقه‌ای به کار برده که

جمله وابسته

پیوند وابسته ساز

جمله هسته

لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده.

جمله وابسته

ایشان در خوراک سر سوزنی قصور را جایز نمی‌شمردند.


**معنی:** مصطفی در خوردن اصلاً کوتاهی نمی‌کرد و حسابی می‌خورد.

**قلمرو زبانی:** «جایز» مسند است.

حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس‌آرای بلامعارض شده است.

**معنی:** حالا به پرحرفی هم افتاده بود و با شوخی و لطیفه و بامزه‌گویی، سایرین را ساکت کرده بود و تنها سخنگوی جمع بود و در گرم کردن مجلس، رقیب نداشت.

**قلمرو ادبی:** چانه‌اش گرم شده بود  پرحرفی می‌کرد - نوک جمع را

چیده بود  سخنگوی واحد بود، بقیه را به سکوت واداشته بود.

**قلمرو زبانی:** «حالا و دیگر» قید هستند. جمله مرگب در این عبارت به کار نرفته و هر سه جمله ساده هستند که با «واو» هم‌پایه‌ساز به همدیگر وصل شده‌اند.



این آدم بی چشم و رو از سرگذشت‌های خود در شیکاگو و منچستر و پاریس حکایت‌ها می‌کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم.

**قلمرو ادبی ۱** کنایه: بی چشم و رو ❖ گستاخ و پررو - بر منکر چیزی لعنت فرستادن ❖ یقین کامل به چیزی داشتن همه گوش بودند و ایشان زبان.

**معنی:** همه سراپا و بادقت به او گوش می‌دادند او هم یکسره حرف می‌زد.

**قلمرو ادبی ۱** مجاز: گوش ❖ شنونده - زبان ❖ گوینده

**قلمرو زبانی ۱** فعل «بود» از انتهای عبارت به قرینه لفظی حذف شده است. گویی حنجره‌اش دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف‌های قلنبه.

**معنی:** انگار حنجره مصطفی دوتا لوله جداگانه داشت، یکی برای قورت دادن لقمه و لوله دیگر برای بیرون آوردن حرف‌های عجیب و غریب.

**قلمرو ادبی ۱** سجع: لقمه و قلنبه / مجاز: حرف ❖ سخن

**قلمرو زبانی ۱** «تنبوشه» مفعول است. فعل «بود» از پایان دو جمله پایانی به قرینه معنایی حذف شده است.

یکی از حصار که کتّاده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.

**معنی:** یکی از حاضرین که خیلی ادّعی شعر و ادبیات داشت، آن قدر لذّت برده بود که جلو رفت و پیشانی شاعر (= مصطفی) را بوسید.

**قلمرو ادبی ۱** کنایه: کتّاده چیزی را کشیدن ❖ در چیزی ادّعا داشتن

**قلمرو زبانی ۱**

یکی از حصار که کتّاده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود

تواری جمله هسته

پیوند وابسته ساز

مجموعه وابسته

که جلو رفته [و] جبهه شاعر را بوسید.

پیوند

مجموعه وابسته

مجموعه وابسته ساز

مفروق

هم‌پایه ساز

مفروق

به اصرار مرحوم ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و در اواخر عمر با بنده مألوف بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه «استاد» را بر حسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم.

**معنی:** به درخواست و اصرار مرحوم ادیب پیشاوری، کلمه «استاد» را به پیشنهاد ایشان انتخاب کردم. ادیب پیشاوری به من خیلی لطف داشت و در اواخر عمرش با من مأنوس شده بود و با هم خودمانی و صمیمی شده بودیم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: کاسه و کوزه یکی شدن ❖ صمیمی شدن

**قلمرو زبانی:** «لطف» مفعول و «مألوف و کاسه و کوزه یکی» مسند هستند. اگر چشمم احیاناً تو چشمش می افتاد با همان زبان بی زبانی نگاه، حقش را کف دستش می گذاشتم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: چشم در چشم افتادن ❖ دیدن - حق کسی را کف دستش گذاشتن ❖ انتقام گرفتن از کسی / تناقض: زبان بی زبانی / تشخیص: زبان نگاه

**قلمرو زبانی:** اگر چشمم احیاناً تو چشمش می افتاد

مِلمة وابسته

پیوند وابسته ساز

با همان زبان بی زبانی نگاه، حقش را کف دستش می گذاشتم.

مِلمة هسته

ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده مدام روی میز از این بشقاب به آن بشقاب می دوید و به کاینات اعتنا نداشت.

**قلمرو ادبی:** کنایه: شست کسی خبردار شده ❖ از موضوع خبردار شدن / تشبیه: چشم به مرغ سربریده / تشخیص: دویدن چشم

**قلمرو زبانی:** «ولی» حرف پیوند هم پایه ساز است. «شستش و چشمش» نهاد جملات خود هستند.

موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می تپد.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دلم می تپد ❖ مضطرب و دل نگران هستم.



شش‌دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود.

**معنی:** همهٔ حواسم پیش مصطفی است که نکند از بوی خوش غاز چنان سرمست شود که اختیار خود را از دست بدهد [ و نقشه را فراموش کند].  
**قلمرو ادبی:** کنایه: شش‌دانگ حواس ﴿﴾ تمام حواس - دامن از دست رفتن ﴿﴾ بی‌اختیار شدن، کنترل خود را از دست دادن / تلمیح: اشاره به جمله‌ای از گلستان سعدی: بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

گروه‌نهادی

**قلمرو زبانی:** بوی غاز چنان مستش کند.

هسته مفادآلیه قید مسند مفعول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ هَنُوزَ عَقْلِشَ بِهَجَا وَ سَرَشَ تَوَى حِسَابِ اسْت. به محض این‌که چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: آقایان تصدیق بفرمایید میزبان ما این یک دم را خوش نخواند، آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟

**قلمرو ادبی:** کنایه: توی حساب بودن سر کسی ﴿﴾ عاقل بودن، حواس جمع بودن - این یک دم را خوش نخواند ﴿﴾ این یک کار او مناسب و بجا نبود / پرسش انکاری: وقت آوردن غاز است؟ ﴿﴾ وقت آوردن غاز نیست.  
**قلمرو زبانی:** «به محض این‌که» حرف پیوند وابسته‌ساز است. «هنوز، خوش، آیا و هم» همگی قید هستند.

من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام.

**قلمرو ادبی:** کنایه: تا خرخره خوردن ﴿﴾ زیاد خوردن

**قلمرو زبانی:** «شخصاً» قید و «تا» حرف اضافه است.

مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده بودند.

**معنی:** مهمان‌ها در رودربایستی گیر کرده بودند.

**قلمرو زبانی:** «سخت» قید است.

در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دو دل مانده بودند.  
**معنی:** در برابر ظاهرسازی‌های شخص با شخصیتی چون آقای استاد،  
 مردد مانده بودند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دو دل ماندن ❖ مرددماندن  
**قلمرو زبانی:** «دو دل» مسند است.

گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی  
 و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دوخته‌شدن چشم به چیزی ❖ توجه داشتن به آن چیز،  
 خیره‌خیره نگاه کردن / مجاز: حرف ❖ سخن  
**قلمرو زبانی:** «گرچه» حرف پیوند وابسته‌ساز است. «چاره‌ای» مفعول است.

دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد، دلم می‌خواست می‌توانستم صد آفرین به  
 مصطفی گفته از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: توطئه ما دارد می‌ماسد ❖ نقشه ما گرفت، داریم به  
 هدفمان می‌رسیم - زیر بغل کسی را گرفتن ❖ به کسی کمک کردن  
**قلمرو زبانی:** «دارد می‌ماسد» مضارع مستمر است. عبارت شامل دو جمله  
 مرکب است: «دیدم [که] توطئه ما دارد می‌ماسد» یک جمله مرکب و  
 سایر عبارت جمله مرکب دوم است.

فقط یک لقمه میل بفرماید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و دماغش نسوزد.

**قلمرو ادبی:** کنایه: سوختن دماغ کسی ❖ ضایع شدن کسی، رنجیدن کسی  
 خلاصه آن که از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار.

**قلمرو ادبی:** سجع: اصرار و انکار

**قلمرو زبانی:** فعل «بود» از انتهای عبارت به قرینه لفظی حذف شده است.





ناگهان از دهانم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت؟ هنوز این کلام از دهن خُردشدهٔ ما بیرون نَجسته بود که مصطفی مثل این که فنرش در رفته باشد، بی‌اختیار دست دراز کرد و یک کتف گاز را کنده به نیش کشید.

**قلمرو ادبی** | کنایه: سخنی از دهان در رفتن ﴿﴾ بدون فکر و تأمل حرف زدن - فتر کسی در رفتن ﴿﴾ حرکت ناگهانی انجام دادن، به نیش کشیدن ﴿﴾ خوردن / مجاز: نیش: دندان  
**قلمرو زبانی** | «ناگهان و بی‌اختیار» قید هستند. «حیف» مسند است.

روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمهٔ مختصر می‌چشیم.

**قلمرو ادبی** | کنایه: روی کسی را زمین انداختن ﴿﴾ خواستهٔ کسی را رد کردن  
**قلمرو زبانی** | «روا» مسند و «لقمه» مفعول است. بعد از فعل «نیست» حرف پیوند وابسته‌ساز «که» حذف است: روا نیست [که] بیش از این ...

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان گاز افتادند و در یک چشم به هم زدن، گوشت و استخوان گاز مادرمرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و کتل و گردنهٔ یک دو جین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و هضم و تحلیل را پیمود.

**معنی:** دیگر مهمانان که منتظر چنین جمله‌ای بودند، بی‌درنگ مثل افراد قحطی‌زده، به گاز حمله کردند و بسیار سریع، گوشت و استخوان آن گاز بیچاره مثل گوشت و استخوان شتری که قربانی شده باشد، در میان دوازده گلو و معده و روده، هر سه مرحلهٔ جویدن، بلعیدن و هضم‌شدن را طی کرد.  
**قلمرو ادبی** | مجاز: حرف ﴿﴾ سخن / تشبیه: دیگران به قحطی‌زدگان - کتل و گردنهٔ شکم و روده (اضافهٔ تشبیهی) / کنایه: به جان چیزی افتادن ﴿﴾ به چیزی حمله و هجوم بردن - یک چشم به هم زدن ﴿﴾ خیلی سریع.

**قلمرو زبانی** | «دیگران» نهاد، «منتظر» مسند، «فرصت» مفعول، «قحطی‌زدگان» متمم و «گوشت» نهاد جملات خود هستند.

به زبان خودمانی رندان چنان گلکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود.

**قلمرو ادبی** ا کنایه: کلک چیزی را کردن: تمام کردن آن چیز - قدم به عالم وجود نهاده بود ﴿ کلاً نیست و نابود شد / تناسب: چشم و زبان **قلمرو زبانی** ا «کلکش» گروه مفعولی، «گویی» و «هرگز» قید هستند.

آقایان دو ساعت تمام، کارد و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و بقولات و حبوبات در کشمکش و تلاش بوده‌اند و ته بشقاب‌ها را هم لیسیده‌اند.

**معنی:** آقایان دو ساعت تمام، با کارد و چنگال یک خروار گوشت و سبزی و غلات را تا آن‌جا که می‌توانستند خوردند و حتی ته بشقاب‌هایشان را نیز پاک کرده‌اند.

**قلمرو ادبی** ا اغراق: «یک خروار گوشت»

**قلمرو زبانی** ا «کارد و چنگال به دست» قید و «خروار» ممیز است.

به چشم خود دیدم که غاز گلگونم، لَخت لَخت و قطعه بعد اُخری طعمه این جماعت کرکس صفت شده، و کَأَنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مذكوراً در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.

**معنی:** با چشم خود دیدم که غاز سرخ‌شده‌ام، تکه‌تکه شده و تکه‌ای پس از تکه دیگر، خوراک این آقایان کرکس صفت شد.

**قلمرو ادبی** ا تشبیه: جماعت به کرکس - گورستان شکم (= اضافه تشبیهی) / تضمین: ﴿ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مذكوراً ﴾ بخشی از آیه اول سوره دهر / تناسب: غاز و کرکس

مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش‌آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

**قلمرو ادبی** ا کنایه: آب به دهان خشک شدن ﴿ ترسیدن یا متعجب شدن - کار از دست کسی ساخته‌نبودن ﴿ نبودن امکان انجام کاری



**قلمرو زبانی** | «آب» و «کاری» نهاد و «خشک» مسند است.

در همان بحبوحه بخوربخور که منظره فنا و زوال غاز خدایبامرز مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد.

**معنی:** در همان وسط بخوربخور صدای تلفن بلند شد. نابودی غاز مرا به یاد ناپایداری این روزگار ریاکار و سنگ‌دلی مردم پست و فریبکاری این جهان زشت و بی‌شرمی این مصطفی بداندام انداخته بود.

**مفهوم:** بی‌ثباتی روزگار، حيله‌گری دنیا

**قلمرو ادبی** | کنایه: بوقلمون: رنگارنگ و ریاکار / سجج: بوقلمون و دون - پتیاره و بدقواره

**قلمرو زبانی** | کل عبارت یک جمله مرگب است؛ «در همان بحبوحه بخوربخور باز صدای تلفن بلند شد» جمله هسته و سایر عبارت جمله وابسته است.

یارو حساب کار خود را کرده، بدون آن‌که سر سوزنی خود را از تک‌وتا بیندازد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد.

**معنی:** مصطفی فهمید اشتباه کرده، بدون آن‌که اندکی به روی خود بیاورد، جرأت به خرج داد و به دنبال من از اتاق بیرون آمد.

**قلمرو ادبی** | کنایه: حساب کار خود را کرد ➡ متوجه اشتباه خود شد - سر سوزن ➡ مقدار اندک - خود را از تک‌وتا انداختن ➡ به روی خود آوردن - دل به دریا زدن ➡ جرئت کردن

در را بستم و صدای کشیده آب‌نکشیده‌ای طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما يتعلق به بر روی صورت گل‌انداخته آقای استادی نقش بست.

**معنی:** در را بستم و صدای سیلی بسیار محکمی که بر صورتش زدم در همه‌جا پخش شد و جای پنج انگشت من - که دعاگوی شما خوانندگان هستم - به همراه مچ و کف دست و دیگر جزئیات دست، بر روی صورت سرخ مصطفی ماند.

**قلمرو ادبی** | کنایه: آب‌نکشیده ❖ محکم - صورت گل‌انداخته ❖ سرخ و برافروخته / ایهام تناسب: «روی» به معنی «سطح و رویه» است در معنی «چهره» با صورت و انگشت ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی** | **صدای کشیده** <sup>گروه نوازی</sup> **آب‌نکشیده‌ای** <sup>مسند</sup> **طنین انداز** گردید.  
 هسته      مضاف‌الیه      صفت مضاف‌الیه

خانه‌خراب تا حلقوم بلعیده بودی باز تا چشمت به غاز افتاد دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچهٔ سرّ خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی. دِ بگبر که این ناز شستت باشد. و باز کشیدهٔ دیگری نثارش کردم.  
**معنی:** بیچارهٔ آواره! تو که حسابی غذا خورده بودی ولی باز تا چشمت به غاز افتاد همه چیز را فراموش کردی و به من - که تو را محرم اسرار خود قرار داده بودم - خیانت کردی. این هم پاداش کارت، و دوباره سیلی دیگری به او زدم.

**قلمرو ادبی** | کنایه: خانه‌خراب ❖ بیچاره و آواره - تا حلقوم بلعیدن ❖ حسابی و تمام و کمال خوردن - دین و ایمان را باختن ❖ فراموش کردن تمامی تعهدات - ناز شست ❖ پاداش کار - نارو زدن ❖ بی‌وفایی به عهد و پیمان / تشبیه: مصطفی به صندوقچهٔ سرّ - صندوقچهٔ سرّ (اضافهٔ تشبیهی) / جناس ناهمسان: غاز، باز و ناز

**قلمرو زبانی** | **خانه‌خراب تا حلقوم بلعیده بودی**  
 منادا      متمم      فعل ماضی بعید  
 حرف اضافه

از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم. بی‌اختیار درِ خانه را باز کرده و این جوان نمک‌نشناس را مانند موشی که از حُمرهٔ روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم.

**قلمرو ادبی** | کنایه: شاخ درآوردن ❖ بسیار تعجب کردن - نمک‌نشناس ❖ بی‌تعهد و حق‌نشناس / تشبیه: جوان به موشی که از حُمره بیرون کشیده باشند.



**قلمرو زبانی** | «داشتم درمی‌آوردم» ماضی مستمر است. «بی‌اختیار» قید و «باز» مسند است.

قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین غلیان درونی در حیاط قدم زده، آن‌گاه با صورتی که گویی قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند وارد اتاق شدم. **معنی:** برای این که حالم بهتر شود و درونم آرام شود، مقداری در حیاط قدم زدم، سپس با صورتی که لایه‌ای از خنده مصنوعی و زورکی روی آن بود، وارد اتاق مهمانان شدم.

دیروز یک دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی‌خان، به دست چلاق‌شده خودم از خانه بیرون انداخته‌ام.

**معنی:** دیروز یک دست از بهترین لباس‌هایم را که تازه دوخته بودم و نو بود با کلیه متعلقات آن (مثل کراوات) به همراه محتوای لباس‌ها یعنی مصطفی، به دست علیل خودم از خانه بیرون انداختم. **قلمرو زبانی** | کل عبارت یک جمله ساده است.

چون تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلند پایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

**معنی:** چون کاری که گذشته است، گذشته [و نمی‌توان کاری کرد] بار دیگر به سخن ارزشمند «از ماست که بر ماست» پی بردم و پس از پشیمانی، با خودم عهد کردم به سراغ ارتقای مقام نروم.

**مفهوم:** کاری که گذشته، قابل اصلاح نیست / عامل همه مصائب؛ خود ما هستیم. **قلمرو ادبی** | ارسال المثل و کنایه: تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد ← گذشته را نمی‌توان برگرداند / ارسال المثل: از ماست که بر ماست / تضمین: «از ماست که بر ماست» بخشی از بیت مشهور منسوب به ناصر خسرو است:

«زی تیر نگه کرد و پر خویش بر آن دید / گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست» / کنایه: پشت دست داغ کردن ❖ پشیمان شدن و عبرت گرفتن

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمروزیانی

۱ مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.

❖ پاسخ ❖ معهود ❖ معمول، عهدشده / بحبوحه ❖ میان، وسط / وجنات ❖ رخساره (وجنات در اصل «جمعِ وجنه» است، اما در فارسی به صورت مفرد به کار می‌رود).

۲ در هر یک از بندهای پنجم و یازدهم، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

❖ پاسخ ❖ بند پنجم: معهود، اعلا، دیلاق، بدقواره

بند یازدهم: وجنات، تعارف، باقلوا، سوغات.

۲ در عبارت زیر «مفعول» و «مسند» را مشخص کنید.

❖ پاسخ ❖ آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. ❖ مسند

گفتم: چرا نمی‌آیی بنشینی؟ ❖ مفعول

## درسنامه

### حروف پیوند (حروف ربط)

• **تعریف حرف پیوند** : به حروفی که جمله‌ها را به هم وصل می‌کند،

حرف ربط یا حرف پیوند می‌گویند. حرف پیوند دو گونه است:

• **الف) پیوندهای وابسته‌ساز** : این حروف بر سر جمله وابسته می‌آیند

و در هر جمله‌ای آن‌ها را دیدید، با جمله مرگب سر و کار دارید. به

جمله‌ای که پیوند وابسته‌ساز بر سر آن آمده جمله وابسته یا پیرو و

به جمله دیگر هسته یا پایه می‌گویند: بیای تا گل برافشانیم

جمله‌هسته	پیوند	جمله‌وابسته
[پایه]		[پیرو]
	وابسته‌ساز	



مشهورترین پیوندهای وابسته‌ساز عبارت‌اند از:

که، تا، اگر، وقتی، زیرا، اگرچه، گرچه، با این که، چون (به معنی وقتی که) ...

گاهی پیوند وابسته‌ساز حذف می‌شود، اما هم‌چنان با جمله

مرگب سر و کار دارم: گفتم غم تو دارم گفتم [که] غم تو دارم.

**ب) پیوندهای هم‌پایه‌ساز:** این پیوندها دو جمله هم‌پایه (دو جمله‌ای

که شأن دستوری یکسانی دارند) را به هم وصل می‌کنند:

مینا آمد اما غذایی را نخورد.

جمله ساده جمله ساده

پیوند هم‌پایه‌ساز

در مثال فوق جمله «مینا آمد» یک جمله ساده است و «جمله غذایی را

را نخورد» نیز ساده است؛ زیرا «اما» بین دو جمله هم‌پایه می‌آید، به

بیان دیگر، جمله دوم ساده است؛ زیرا جمله اول ساده است.

حال به مثال زیر دقت کنید:

بیبا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

جمله هسته جمله وابسته

پیوند هم‌پایه‌ساز

«گل برافشانیم» یک جمله وابسته (پیرو) است، (زیرا وابسته‌ساز «تا»

بر سر آن آمده است) «واو» هم‌پایه‌ساز است، پس جمله پس از «واو»؛

یعنی جمله «می در ساغر اندازیم» هم وابسته است.

مشهورترین پیوندهای هم‌پایه‌ساز عبارت‌اند از: و، یا، اما، لیکن، لیک، ولی ...

**۴** از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط (وابسته‌ساز - هم‌پایه‌ساز)

نمونه‌های مناسب بیابید.

**پاسخ:** وابسته‌ساز: اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای

میهمانان فردا از کجا غاز خواهی آورد؟

الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف

نمی‌شدم.

هم پایه‌ساز: مختارید ولی خوب بود مهمانی را پس می‌خواندید.  
زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد.

### قلمرو ادبی

۱ مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

پشت دست داغ کردن: پشیمانی و درس عبرت گرفتن از کاری  
سماق مکیدن: انتظار بیهوده کشیدن

چند مرده حلاج بودن: میزان توانایی و غرضه کسی

۲ کدام ویژگی‌های نثر نویسنده، بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟

استفاده از کنایات، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه و زبان طنزآمیز او.

### قلمرو فکری

۱ نویسنده در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

اعتماد بی‌جا، حرص و طمع، تعارف بی‌جهت

۲ از متن درس، مثل متناسب با هر یک از این سروده‌های سعدی بیابید و مقصود اصلی آن‌ها را بیان کنید.

الف. گله ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند

مفهوم: هر چه بلا بر سرمان می‌آید، از خودمان یا از آشنایان است.

قلمرو ادبی: تشخیص: گله کردن گله / تضاد: گرگ و شبان / نماد: گله

مردم - گرگ - دشمن - شبان - حاکم / تناسب: گله و شبان /

واج آرایی: صامت / گ /

از ماست که بر ماست

سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

مفهوم: اول اندیشه وانگهی گفتار.

تبری که از شست رفته دیگر بازمی‌گردد.





## روان خوانی: ارمیا<sup>۱</sup>

اسم آقا سهراب، صلوات دارد.

**قلمرو ادبی** | کنایه: صلوات داشتن اسم کسی ❖ نهایت احترام و تقدس را برای کسی قائل بودن

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

**معنی:** آن گاه که تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی، بلکه خدا تیر انداخت. **مفهوم:** تقدیرگرایی / همهٔ امور دست خداست.

**قلمرو ادبی** | تضمین: قسمتی از آیهٔ ۱۷ سورهٔ انفال

ارمیا خنده‌اش را خورد. آرام سری تکان داد.

**قلمرو ادبی** | کنایه: خوردن خنده ❖ قطع کردن خنده

سهراب گل کاشتی، ای واللّه.

**قلمرو ادبی** | کنایه: گل کاشتن ❖ کاری را درست و عالی انجام دادن

مُردهٔ فیل صد تومن است و زنده‌اش هم صد تومن، دود هنوز از کُنده بلند می‌شود.

**قلمرو ادبی** | ارسال‌المثل و کنایه: فیل مرده و زنده‌اش صد تومن می‌ارزه

❖ موجود ارزشمند، در هر حالتی ارزشمند است - دود هنوز از کُنده بلند می‌شود ❖ پیران کارها را درست و دقیق انجام می‌دهند.

## درک و دریافت

۱ | شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی‌های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید.

• **پاسخ** | سهراب. سهراب شخصیتی متواضع، ماهر در جنگ و توانا در منهدم‌ساختن تانک‌های دشمن و در عین حال بسیار شوخ‌طبع است.

۲ | با توجه به آیهٔ شریفه و بیت زیر، متن روان‌خوانی را تحلیل کنید.

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

• **پاسخ** | **مفهوم:** همهٔ امور دست خداست / تقدیرگرایی

۱- بخشی از رمانی به نام «ارمیا» اثر رضا امیرخانی



ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد  
که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

**پاسخ | مفهوم:** همهٔ امور دست خداست / تقدیرگرایی  
بر طبق این آیه، انسان صرفاً وسیلهٔ اجرای خواست و ارادهٔ الهی است و خداوند  
فاعل حقیقی امور است. در بیت سنایی نیز به همین نکته اشاره شده است که  
خط و نوشته را نباید به انگشت نسبت داد، بلکه عقل و خرد، نویسندهٔ خط  
و نوشته است. در متن درس نیز سهراب گویی وسیلهٔ اجرای اراده و خواست  
الهی است و خداست که تانک‌های دشمن را یکی یکی منهدم می‌کند.

## سوالات امتحان نهایی

### قلمروزیانی

۲۴۹- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(شهریور ۱۴۰۰)

(الف) چشم بد دور دیدم آقا و اترقیده‌اند.

(ب) چنین روز مبارکی صلهٔ ارحام نکنی کی خواهی کرد؟

(پ) شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه.

(شهریور ۹۸)

(ت) با حال استیصال پرسیدم چه خاکی بر سر بریزم؟

### قلمروفکری

۲۵۰- در گروه کلمات زیر چهار مورد نادرستی املائی وجود دارد، درست هر  
یک را بنویسید.

(دی ۱۴۰۰)

«ز ماد و مرهم، زهر و تریاق، حوزهٔ ادیب بزرگ، تعلل و درنگ، صد کاروان  
حیون، حضار مجلس، بغولات و حبوبات، صورت سرمای دی»

(شهریور ۹۹)

۲۵۱- با توجه به نوشتهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«یکی از حظار که کبادهٔ شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که  
جلو رفته جبههٔ شاعر را بوسید.»

(الف) «پیشانی» معادل معنایی کدام واژه است؟

(ب) در کدام واژه، نادرستی املائی دیده می‌شود؟



۲۵۲- در عبارت زیر یک نادرستی املائی بیابید و اصلاح کنید. (دی ۹۸)  
«دیروز یک دست از لباس‌های نودوز خود را به انضمام مایحتوی از خانه بیرون انداخته‌ام.»

۲۵۳- در جملهٔ مرکب زیر، جملهٔ هسته (پایه) و جملهٔ وابسته (پیرو) را مشخص کنید. (دی ۹۹)

«خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است.»

۲۵۴- در هر یک از جمله‌های مرکب زیر جملهٔ، وابسته (پیرو) را مشخص کنید. (خرداد ۹۹)

الف) اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید همین‌جا وبال جانت می‌گردیم.  
ب) جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.

### قلمرواندیسی

۲۵۵- نام پدیدآورندهٔ هر یک از آثار زیر را بنویسید. (دی ۹۹)  
الف) منطق الطیر

ب) داستان کباب غاز

پ) فی حقیقة العشق

ت) قصهٔ شیرین فرهاد

۲۵۶- موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) این بدبخت‌ها سال آزرگار یک بار برایشان چنین پای می‌افتد.

(شهریور ۹۹)

ب) خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده: از تختخواب پایین نیاید. (شهریور ۱۴۰۰)

پ) حالا دیگر مصطفی در خوش‌زبانی، نوک جمع را چیده است. (دی ۹۹)

ت) شش‌دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود. (دی ۹۸)



ث) یکی که کتّاده شعر و ادب می کشید جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.

(خرداد ۹۸)

ج) در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. (شهریور ۹۸)

۲۵۷- بیت زیر با کدام مَثَل مشهور از نظر مفهوم تناسب دارد؟ (خرداد ۹۸)

«سخن گفته دگر باز نیاید به دهن / اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد»

۱) از ماست که بر ماست

۲) تیری که از شست رفت به کمان باز نمی‌گردد.

۲۵۸- در عبارت زیر، مفهوم کنایی «سماق مکیدن» چیست؟ (شهریور ۹۸)

«گفت: تنها همه رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار

سماق بکند.»

۲۵۹- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید. (شهریور ۹۹)

الف) دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد.

ب) از این بهانه تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.

۲۶۰- مفهوم مرتبط با بیت زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(شهریور ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

«گلّه ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند»

(از ماست که بر ماست - عدالت خواهی)

۲۶۱- مفهوم متناسب با عبارت زیر را از کمانک روبه‌رو انتخاب کنید.

(خرداد ۹۹ و دی ۹۹)

«ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.» (امیدوار شدن -

رهاشدن از ضعف و ناتوانی)

۲۶۲- در هر یک از موارد زیر، مفهوم بخش‌های مشخص شده را بنویسید.

(خرداد ۹۹)

الف) در اواخر عمر با بنده مألوف شده بود و کاسه و کوزه یکی شده بودیم.

ب) پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.



۲۶۳- با توجه به نوشتهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شغایت مردم دون و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود.»

الف) معنای واژهٔ «دون» چیست؟

ب) در کدام واژه «نادرستی املائی» دیده می‌شود؟



ادبیات جهان

فصل ۸

# خنده نو

درس ۱۷

## واژگان

- **واژه‌نامه‌ای**
- **ذی‌حیات:** دارای حیات، زنده، جاندار
- **آخته:** بیرون کشیده، برکشیده
- **سرحد:** مرز، کرانه
- **دست‌آورد:** نتیجه، پیامد، حاصل آن‌چه
- **غایی:** منسوب به غایت، نهایی
- با تلاش به دست آید.

- **غیرواژه‌نامه‌ای**
- **جور:** ظلم و ستم
- **اکتفا کردن:** بسنده کردن، کفایت کردن
- **سرمنزل:** مقصود
- **بی‌حد:** بی اندازه
- **لنگرانداختن:** توقف کردن

● ● ● **واژگان مهم املائی** آخته و برکشیده - اکتفا و بسنده - حیات و زندگی - ذی و صاحب - گذاشتن و قراردادن - منسوب و نسبت داده شده

## واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

حیات	زندگی	ذی	صاحب	منسوب	نسبت داده شده
حیاط	محوطهٔ روباز خانه	زی	پوشش	منصوب	گماشته

## شرح درس هفدهم<sup>۱</sup>

نان را از من بگیر، اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه.  
**معنی:** همهٔ ضروریات زندگی و حیات را هم اگر می‌خواهی از من بگیر، اما لبخندت را از من دریغ مکن.  
**مفهوم:** اهمیت و ارزش لبخند معشوق

۱- از مجموعه شعر «هوا را از من بگیر، خنده‌ات را نه» اثر پابلو نرودا

**قلمرو ادبی** | مجاز: نان و هوا 🍃 نیازهای ضروری انسان  
**قلمرو زبانی** | فعل «نگیر» از انتهای عبارت محذوف است.

گل سرخ را از من مگیر / سوسنی را که می‌کاری ...

**معنی:** عشق، محبت و لبخندت را از من دریغ مکن ...

**قلمرو ادبی** | نماد: گل سرخ و گل سوسن 🍃 لبخند، عشق و محبت /  
 تشخیص: تناسب: گل سرخ، سوسن

**قلمرو زبانی** | در انتهای عبارت، جملهٔ «از من مگیر» به قرینهٔ لفظی محذوف است.

از پس نبردی سخت بازمی‌گردم / با چشمانی خسته / که دنیا را دیده  
 است / بی هیچ دگرگونی / اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در  
 آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.

**معنی:** هنگامی که از جنگی دشوار برمی‌گردم، در حالی که چشمانم از  
 بس وقایع و سختی‌ها را تجربه کرده، خسته و درمانده شده، [در همهٔ این  
 حالات دشوار] وقتی به روی من لبخند می‌زنی، گویی حیات و زندگی  
 را به من داده‌ای.

**مفهوم:** حیات‌بخش بودن خندهٔ معشوق

**قلمرو ادبی** | تشخیص: جست‌وجو کردن خنده / کنایه: دنیا را دیده است  
 🍃 سختی‌ها و وقایع دنیا را تجربه کرده است / استعارهٔ مکنیه: پرواز کردن  
 خنده - درهای زندگی.

**قلمرو زبانی** | «ان» در «پروازکنان» نشانهٔ صفت فاعلی است.

عشق من، خندهٔ تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفت / و اگر دیدی، به  
 ناگاه / خون من بر سنگ‌فرش خیابان جاری‌ست / بخند؛ زیرا خندهٔ تو /  
 برای دستان من / شمشیری است آخته.

**معنی:** عشق من، خندهٔ تو در لحظات ناامیدی من، خود را نشان می‌دهد و  
 حتی اگر دیدی من بر سنگ‌فرش خیابان زخمی و در حال مرگ افتاده‌ام،





باز هم لبخند بزَن؛ زیرا خندهٔ تو برای من سلاحی است که با آن بر دشواری‌ها پیروز می‌شوم.

**مفهوم:** خندهٔ معشوق روحیه‌بخش است.

**قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه: شکفتن خنده / نماد: لحظه‌های تاریک فضای پر از ناامیدی، ظلم و اختناق / کنایه: خون کسی بر سنگ‌فرش جاری بودن زخمی شدن / تشبیه: خنده به شمشیر آخته / مجاز: عشق معشوق

خندهٔ تو، در پاییز / در کنارهٔ دریا / موج کف آلوده‌اش را / باید برفرازد / و در بهاران، عشق من / خنده‌ات را می‌خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم، / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند.

**معنی:** لبخند تو در فصل پاییز و در ساحل دریا باید امواج دریا را توفانی و پرتلاطم کند (خندهٔ تو باید به زندگی حرکت و جنبش دهد) و در فصل بهار، ای عشق من، منتظر لبخندت هستم همانند گل‌های بهاری که منتظرشان بودم، همان گل‌های آبی و سرخی که در پرچم کشورم نقش بسته است.<sup>۱</sup>

**مفهوم:** خندهٔ معشوق باعث شور و جنبش است.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: خنده به گل / تشخیص: انتظار کشیدن و خواندن گل / تضاد: پاییز و بهار / تناسب: کناره، دریا، موج و کف

**قلمرو زبانی:** «ان» در «بهاران» به معنی زمان است؛ بهاران فصل بهار

بخند بر شب / بخند بر روز، بر ماه، / بخند بر پیچاپیچ خیابان‌های جزیره، / اما آن‌گاه که چشم می‌گشایم و می‌بندم، / آن‌گاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند، / نان را، هوا را، / روشنی را، بهار را، / از من بگیر / اما خنده‌ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم

**معنی:** عشق من! تو در همهٔ زمان‌ها، بر همهٔ زمین و آسمان لبخند بزَن. در تمام لحظات زندگی من؛ چه آن‌گاه که بیدارم و چه آن‌گاه که خوابم، چه

۱- اشاره به رنگ پرچم کشور شیلی که از دو نوار سرخ و آبی تشکیل شده است.

زمانی که در سفرم و چه زمانی که از سفر بازمی‌گردم، تمامی ضروریات زندگی و تمامی زیبایی‌های عالم را هم اگر از من گرفتی [مهم نیست] فقط لبخندت را از من دریغ مکن که بدون لبخندت تو ادامه زندگی برای من امکان ندارد.

**مفهوم:** ارزش و اهمیت لبخند معشوق

**قلمرو ادبی:** مجاز: شب و روز ❖ همه زمان‌ها / نماد: ماه ❖ آسمان - پیچاپیچ خیابان‌های جزیره ❖ زمین - نان و هوا ❖ خواسته‌های بسیار ضروری - روشنی و بهار ❖ زیبایی‌های عالم طبیعت / کنایه: چشم از دنیا بستن ❖ مُردن / تضاد: می‌کشایم و می‌بندم - می‌روند و بازمی‌گردند - شب و روز

**قلمرو زبانی:** مفعول فعل «می‌بندم» به قرینه لفظی حذف است، نهاد فعل «بازمی‌گردند» به قرینه لفظی حذف است و فعل «مگیر» بعد از «هرگز» محذوف است.

## کارگاه متن‌پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید.

پاسخ: بیرون کشیده، بر کشیده

## درس‌نامه

### کاربرد «ان»

«ان» از وندهایی است که در زبان فارسی کارکردهای متفاوت دارد، مشهورترین و پرکاربردترین کارکرد «ان» نشانه جمع است: دوستان، درختان، گیاهان و ...

اما چند کارکرد دیگر نیز دارد:

۱. مفهوم زمان: بهاران (فصل بهار)، بامدادان (زمان بامداد)، شامگاهان، سحرگاهان ...



۲. مفهوم مکان • گیلان (محل زندگی قوم گیل) دیلمان (محل زندگی قوم دیلم)، باختران ...

۳. مفهوم شباهت • کوهان (مانند کوه)، ماهان: (مانند ماه)

۴. مفهوم نسبت • کاویان (کاوه‌ای)، جانان (جانی، منسوب به

جان)، بابکان (منسوب به بابک)، هرمزان (منسوب به هرمز)

۵. صفت فاعلی • خندان، گریان، پویان ... (در این معنی همیشه با بن مضارع به کار می‌رود).

۲ مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.

پاسخ | بهاران: زمان خاوران: مکان (سرزمین خاور)

بابکان: نسبت، منسوب به بابک خندان: صفت فاعلی

### قلمرو ادبی

۱ این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.

• نان را از من بگیر اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر.

پاسخ | گل سرخ نماد عشق و محبت است.

۲ در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟

• ... اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.

پاسخ | تشخیص: جست‌وجو کردن خنده / استعاره مکنیه: پرواز کردن خنده - درهای زندگی.

### قلمرو فکری

۱ درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.

• «و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ‌فرش خیابان جاری است، / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من / شمشیری است آخته.»

پاسخ | خنده معشوق باعث می‌شود عاشق در مصائب، بر دشواری‌ها غلبه کند.

۲ متن درس را با مفهوم سروده زیر مقایسه کنید.

• چه خوش فرمود آن پیر خردمند / وزین خوشتر نباشد در جهان پند  
اگر خونین‌دلی از جور ایام / لب خندان بیاور چون لب جام»  
**مفهوم:** با وجود غم و غصه باز هم خنده فراموش نشود.

**قلمرو ادبی:** شعر در قالب مثنوی سروده شده است. / کنایه: خونین‌دل بودن  
/ بسیار غمگین و آزرده‌خاطر بودن / تشخیص: جور کردن ایام - خندان‌بودن  
و لب‌داشتن جام / تشبیه: لب خندان به لب جام - تشبیه پنهان دل خونین  
به جام سرخ شراب / تضاد: خونین‌دل و لب خندان / تضمین: مصراع دوم با  
کمی تغییر، سروده حافظ است:

«با دل خونین، لب خندان بیاور همچو جام

نی‌گرت زخمی‌رسد آیی چو چنگ‌اندر خروش»

به پیش اهل دل گنجی است شادی / که دست‌آورد بی‌رنجی است شادی

**مفهوم:** ارزش فراوان خنده / خنده بی‌زحمت به دست می‌آید

**قلمرو ادبی:** تشبیه: شادی به گنج / جناس ناهمسان: گنج و رنج / کنایه:  
اهل دل / عارفان، افراد خردمند و حکیم / تضاد: شادی و رنج  
به آن کس می‌رسد زین گنج بسیار / که باشد شادمانی را سزاوار  
**مفهوم:** لبخند به کسی می‌رسد که لیاقت خندیدن را داشته باشد.

استعاره: گنج / شادی

**قلمرو زبانی:** «را» در مصراع دوم فک اضافه است: سزاوار شادمانی باشد.

چو گل هر جا که لبخند آفرینی / به هر سو رو کنی لبخند بینی  
**مفهوم:** بخند تا دنیا به روت بخنده!

**قلمرو ادبی:** تشبیه: تو به گل / تشخیص: لبخند آفریدن گل / جناس ناهمسان:  
سو و رو / کنایه: روکردن / نگاه کردن - لبخند زدن گل / شکفتن گل  
مشودر پیچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت تبسم کن، تبسم  
**مفهوم:** توصیه به لبخند زدن در هر حالتی



**قلمرو ادبی ۱** کنایه: گم‌شدن در رنج و غم ❖ رنج و غم بسیار کشیدن / تناسب: رنج و غم / تضاد: غم یا تبسم

**پاسخ ۱** در این ابیات فریدون مشیری به مخاطبان خود توصیه می‌کند که در هر حالتی که هستند لبخند را فراموش نکنند، و با لبخند با رنج و غم زندگی مواجه شوند. در متن درس نیز نرودا از معشوق خود می‌خواست که حتی در سختی و جنگ نیز لبخند بزند؛ زیرا لبخند او باعث نیرو گرفتن، جنبش و حیات عاشق می‌شود.

### کنج حکمت: مسافرا

دل‌م می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحدّ جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم.

**مفهوم:** توصیه به سیر و سفر / اشتیاق کشف حقایق هستی

**قلمرو ادبی ۱** استعاره: دریای بی‌کران ❖ جهان مادی - بال‌های باد (استعارهٔ مکنیه) / کنایه: زیر پا گذاشتن ❖ طی کردن، سیر و سفر کردن

در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنزل غایی سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و هم‌چنان بالاتر می‌روم.

**مفهوم:** کمال‌طلبی / سیر و صعود آسمانی

**قلمرو ادبی ۱** تشخیص: راه‌پیمودن ستارگان - دل افلاک / تناسب: ستاره و افلاک / کنایه: راه هزاران ساله ❖ راه طولانی و دور و دراز

ای فکر دور‌پرواز من، بال‌های عقاب‌آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازهٔ سفر نیست.

**مفهوم:** آدمی راهی به ماورای عالم مادی ندارد.

۱- اثر «یوهان کریستف فریدریش شیلر»

**قلمرو ادبی** / تشخیص: سخن گفتن با فکر و خیال / کنایه: دور پرواز / متعالی و عمیق - لنگر انداختن / متوقف شدن / استعارهٔ مکنیه: بال داشتن فکر / تشبیه: بال‌های فکر به بال عقاب - کشتی خیال (اضافهٔ تشبیهی) / تناسب: پرواز، بال و عقاب - کشتی و لنگر

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

- ۲۶۴- معنی واژهٔ مشخص شده چیست؟ (شهریور ۹۸)
- «بخند؛ زیرا خندهٔ تو / برای دستان من شمشیری است آخته»
- ۲۶۵- کاربرد نشانهٔ «ان» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟ (دی ۹۸)
- (۱) بامدادان (۲) سحرگاهان (۳) خاوران (۴) بهاران
- ۲۶۶- با توجه به سرودهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۹۹)
- «در بهاران عشق من! / خنده‌ات را می‌خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم»
- الف) مفهوم «ان» را در واژهٔ «بهاران» بنویسید.
- ب) زمان فعل «می‌خواهم» مضارع اخباری است یا آینده؟
- ۲۶۷- با توجه به سرودهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خرداد ۹۹)
- «در بهاران عشق من! / خنده‌ات را می‌خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم»
- الف) مفهوم «ان» را در واژهٔ «بهاران» بنویسید.
- ب) مرجع ضمیر شخصی پیوستهٔ «ش» در واژهٔ «انتظارش» چیست؟
- ۲۶۸- مفهوم «ان» را در هر یک از ترکیب‌های زیر بنویسید. (شهریور ۹۹)
- الف) کوهان شتر ب) درفش کاویان
- ۲۶۹- با توجه به سرودهٔ زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (شهریور ۱۴۰۰)
- «اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید ...»
- الف) مفهوم «ان» را در واژهٔ «پروازکنان» بنویسید.
- ب) زمان افعال، ماضی استمراری است یا مضارع اخباری؟



۲۷۰- درستی و نادرستی عبارت زیر را مشخص کنید.  
 «ان» در هر دو واژه «خاوران» و «شامگاهان» نشانه مکان است.



۲۷۱- مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.  
 الف) بابکان:

ب) خندان:

۲۷۲- مفهوم «ان» را در مثال‌های زیر مشخص کنید.  
 الف) دیلمان: ب) کوهان:

۲۷۳- با توجه به شعر «نان را، هوا را، روشنی را، بهار را، / از من بگیر / اما خنده‌ات را هرگز» به دو سؤال زیر پاسخ دهید.  
 الف) کدام واژه حذف شده است؟

ب) حرف ربط «هم‌پایه‌ساز» را مشخص کنید.

۲۷۴- در نوشته زیر یک پیوند وابسته‌ساز و یک پیوند هم‌پایه‌ساز مشخص کنید.  
 (دی ۹۸)

«می‌خواهم بدان‌جا روم که خداوند آن را سرحدّ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی حیاتی نفس نمی‌کشد.»

### قلمرو ادبی

۲۷۵- مفهوم نمادین واژه مشخص‌شده چیست؟  
 «نان را از من بگیر اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. / کل سرخ را از من بگیر»

۲۷۶- در سروده «اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.» به سؤالات زیر پاسخ دهید.  
 (خرداد ۹۹)

الف) ترکیب «درهای زندگی» یک اضافه استعاره است یا تشبیهی؟  
 ب) مفهوم کنایه «در به روی کسی گشودن» را بنویسید.

(شهریور ۱۴۰۰)

۲۷۷- نام پدیدآورنده هر یک از آثار زیر را بنویسید.

الف) هوا را از من بگیر خندهات را نه

ب) سانتاماریا

پ) فی حقیقةالعشق

ت) کویر:

### قلمرو فکری

۲۷۸- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من شمشیری است آخته (دی ۹۹)

ب) نان را از من بگیر اگر می خواهی / هوا را از من بگیر؛ اما / خندهات را نه

(دی ۹۸)

۲۷۹- کدام یک از مفاهیم زیر متناسب با بیت «اگر خونین دلی از جور ایام /

(خرداد ۹۹)

لب خندان بیاور چون لب جام» است؟

۱) بردباری در برابر مشکلات روزگار

۲) توصیه به شادی در هنگام سختی



# عشق جاودانی

درس ۱۸

## واژگان

- |  |   |
|--|---|
| • <b>واژه‌نامه‌ای</b>                      | • <b>جلی:</b> ویژگی خطی که درشت و         |
| • <b>آهت:</b> بزرگی و شکوه که سبب          | واضح باشد و از دور دیده شود.              |
| احترام یا ترس دیگران می‌شود.               | • <b>سجایا:</b> جمع سجیه، خواه، خُلق‌ها   |
| • <b>اعلان:</b> آشکار کردن چیزی و باخبر    | و خصلت‌ها                                 |
| ساختن مردم از آن                           | • <b>صحیفه:</b> کتاب                      |
| • <b>اهتمام:</b> کوشش، سعی، همت‌گماشتن؛    | • <b>عتاب:</b> سرزنش، ملامت، تندی         |
| • <b>اهتمام‌ورزیدن در کاری:</b> همت‌گماشتن | • <b>غُرس:</b> نشاندن و کاشتن درخت و گیاه |
| به انجام‌دادن آن                           | • <b>کتابت:</b> نوشتن، تحریر، خوشنویسی    |
| • <b>بیشه:</b> زمینی که در آن به طور       | • <b>کفایت:</b> کافی، بسنده               |
| طبیعی گیاهان خودرو و درخت                  | • <b>متنبه‌شدن:</b> به زشتی عمل خود       |
| روییده باشد.                               | پی‌بردن و پندگرفتن                        |
| • <b>تسکین:</b> آرامش، آرام کردن           | • <b>مخّیله:</b> خیال، قوهٔ تخیل، ذهن     |
| • <b>تناور:</b> دارای پیکر بزرگ و قوی      | • <b>معمّر:</b> سالخورده                  |
| • <b>غیرواژه‌نامه‌ای</b>                   | • <b>تحریر:</b> نوشتن                     |
| • <b>اثنّا:</b> بین، میان، وسط             | • <b>ترسیم:</b> رسم کردن                  |
| • <b>اهتزاز:</b> جنبیدن، برافراشتن         | • <b>تلاوت:</b> خواندن                    |
| • <b>برزن:</b> کوچه، محله                  | • <b>چین و شکن:</b> چین و چروک            |
| • <b>بغض:</b> حالتی در گلو که شخص          | • <b>درخور:</b> سزاوار، شایسته            |
| نتواند جلوی گریهٔ خود را بگیرد.            | • <b>درفش:</b> پرچم • <b>رخصت:</b> اجازه  |



- |                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| • مغلوب: شکست خورده        | • رعب‌انگیز: ترسناک     |
| • مقهور: مغلوب، شکست خورده | • ژنده: کهنه            |
| • ملال‌انگیز: اندوه‌بار    | • ستبر: ضخیم، درشت      |
| • ملامت: سرزنش             | • ضمیر: باطن، درون      |
| • مهابت: شکوه، عظمت        | • گرسی: صندلی           |
| • نگاشتن: نوشتن            | • گذاشتن: رها کردن      |
|                            | • متأثر: ناراحت و غمگین |

**واژگان مهم ادبی** ○ ○ ○ اثنا و میان - بغض و گریه - ابهت و شکوه - تلف و تباه - خدمت‌گزاری صادقانه - رسا و بلیغ - رعب‌انگیز و هولناک - سجایا و خلق‌و‌خو - عتاب و ملامت - غرس و کاشتن - غریب و عجیب - قرائت و تلاوت - مأمور و فرمانبر - متأثر و اندوهگین - متنّبّه و هوشیار - مغلوب و شکست خورده - مقهور و شکست خورده - مهابت و عظمت - نواحی و اطراف

### واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

رسا	بلیغ و واضح	غریب	عجیب	مأمور	فرمانبر
رثا	گریستن بر مُرده	قریب	نزدیک	معمور	آباد
مغلوب	شکست خورده	نواحی	ناحیه‌ها		
مقلوب	واژگون، جابه‌جا شده	نواهی	نهی شده‌ها		

## شرح درس هجدهم

آیا چیزی در مخیلهٔ آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد، / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

**معنی:** چیزی در خیال آدمی وجود ندارد که قلم بتواند آن را بنویسد، اما جان راستین من آن را برای تو نگفته باشد.

۱- از مجموعه اشعار «غزلواره‌ها» اثر ویلیام شکسپیر



**قلمرو ادبی** | پرسش انکاری: در مخیله آدمی می‌گنجد؟ ❖ در مخیله آدمی نمی‌گنجد.

**قلمرو زبانی** | «آیا» قید «چیزی» نهاد و «اما» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است.

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

**معنی:** هیچ سخن تازه‌ای برای گفتن و هیچ چیز تازه‌ای برای نوشتن باقی نمانده که بتواند عشق من را نسبت به تو بازگو کند و یا خلق‌و‌خوی ارزشمند تو را توصیف کند.

**مفهوم:** عشق به زبان و به بیان نمی‌آید.

**قلمرو ادبی** | مجاز: حرف ❖ سخن / پرسش انکاری: چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ ❖ حرف تازه‌ای برای گفتن نمانده است - یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن [باقی مانده است] ❖ هیچ چیز تازه‌ای برای نوشتن [باقی نمانده است].

**قلمرو زبانی** | فعل «مانده است» به قرینه لفظی بعد از «نوشتن» حذف شده است.

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، من از آن تو» درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

**معنی:** هر روز باید یک جمله را مکرر بر زبان بیاورم و با این که این جمله قدیمی است [سال‌هاست به تو این جمله را می‌گویم] ولی نباید پیام و روح نهفته در این جمله را قدیمی بدانم؛ آن جمله این است: تو متعلق به من هستی و من متعلق به تو هستم. [این جمله تکراری، همیشه برایم تازه است] دقیقاً مانند زمانی که برای اولین بار نام تو را بر زبان آوردم.

**مفهوم:** برای عاشق، ذکر نام معشوق هرگز تکراری نمی‌شود و همیشه تازگی دارد.

**قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه: تلاوت کردن نام

**قلمرو زبانی:** فعل «م» (- هستم) بعد از «من از آن تو» به قرینهٔ لفظی محذوف است.<sup>۱</sup>

این گونه است که عشق جاودانی همیشه معشوق را جوان می‌بیند، / و نه توجهی به گردوغبار و جراحات پیری دارد، / و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد.

**معنی:** بدین شکل است که عشق جاودانی همیشه معشوق را جوان می‌بیند و توجهی به موی سپید و چین و چروک‌های اجتناب‌ناپذیر معشوق به هنگام پیری ندارد.

**مفهوم:** عاشق در معشوق جز زیبایی نمی‌بیند.

**قلمرو ادبی:** تشخیص: نسبت دادن دیدن به عشق / تشبیه: گردوغبار پیری (اضافهٔ تشبیهی) / تضاد: جوان و پیری

**قلمرو زبانی:** «جوان» مسند و «توجهی و اهمیتی» مفعول هستند.

بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفهٔ شعر خود می‌گرداند، / و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آن جا به دنیا آمده است، / همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشان بدهند.

**معنی:** [عاشق حقیقی] همواره در اشعار خود به عشق قدیمی خود می‌پردازد و احساس عاشقانه را در جایی طلب می‌کند که برای اولین بار عاشق شد و گویی تولد واقعی یافت. جایی که شاید گذر عمر آن را مرده و قدیمی نشان دهد.

**قلمرو ادبی:** تشخیص: دست زمان - مرده بودن آن جا

**قلمرو زبانی:** «همواره» قید، «موضوع» مسند، «ش» در «ظاهرش» مفعول و «مرده» مسند است.

۱- در مورد این که این نوع حذف‌ها معنایی است یا لفظی، اختلاف نظر است، اما بهتر است آن‌ها را لفظی بگیریم.



## قلمرو زبانی

۱ واژه «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.

• پاسخ الف. نامه، کتاب، ورق، رساله و روزنامه از معانی این واژه است.

۲ متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

• پاسخ الف. چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای

برای نوشتن [مانده است] حذف به قرینه لفظی

ب. تو از آن منی و من از آن تو [ام] حذف فعل به قرینه لفظی

## قلمرو ادبی

۱ دو نمونه آرایهٔ تشخیص در متن درس بیابید.

• پاسخ الف. دست زمان

ب. عشق جاودانی همیشه معشوق را جوان می‌بیند.

۲ در متن، نمونه‌ای از پرشش انکاری مشخص کنید.

• پاسخ الف. چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ حذف حرف تازه‌ای برای

گفتن نمانده است.

## قلمرو فکری

۱ شکسپیر برای عشق جاودانی چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟

• پاسخ الف. عاشق حقیقی پیری و چین و چروک ناشی از پیری معشوق را

نمی‌بیند. همیشه موضوع اشعارش همان عشق قدیمی است.

۲ در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟

• چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟

که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

• پاسخ الف. همه چیز را دربارهٔ عشقم گفتم و هیچ چیز باقی نگذاشتم.

۲ مضمون بیت زیر از کدام بخش از سرودهٔ شکسپیر قابل دریافت است؟

• یک قصهٔ بیش نیست غم عشق وین عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است



**مفهوم:** عشق و سخن از عشق هیچ‌گاه تکراری نمی‌شود.  
**قلمرو ادبی:** تضاد: است و نیست / مجاز: زبان انسان  
**قلمرو زبانی:** فعل «است» از انتهای مصراع اول حذف شده است: وین عجب [است]  
**پاسخ:** هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آن‌چه را قدیمی است قدیمی ندانم.

## سوالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

- ۲۸۰- معنی واژه مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸ و خرداد ۹۸)  
 «همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.»
- ۲۸۱- برای واژه‌های «کتاب» و «تماشا» از میان واژه‌های زیر معادل معنایی بیابید. (دی ۹۹)  
 «فروغ، رواق، نظاره، پگاه، صحیفه، سروش»
- ۲۸۲- با توجه به سروده «نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آن جا به دنیا آمده است» به سوالات زیر پاسخ دهید. (شهریور ۹۸)  
 الف) نوع زمان فعل «آمده است» را بنویسید.  
 ب) ترکیب «احساس عشق» وصفی است یا اضافی؟  
 ۲۸۳- در نمونه زیر کدام واژه حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید. (دی ۹۸)  
 «چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟»
- ۲۸۴- با توجه به سروده زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۱۴۰۰)  
 «چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟»  
 الف) نوع حذف به کاررفته در این سروده لفظی است یا معنایی؟  
 ب) زمان فعل «مانده است» ماضی نقلی است یا ماضی بعید؟  
 پ) کدام واژه، وابسته پیشین اسم است؟



۲۸۵- در سرودهٔ زیر یک پیوند وابسته‌ساز و یک پیوند هم‌پایه‌ساز مشخص کنید.

«آیا چیزی در مخیلهٔ آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟»

### قلمروانبی

۲۸۶- در سرودهٔ زیر دو نمونه آرایهٔ تشخیص بیابید و بنویسید. (شهریور ۹۹)

«این است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند / و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آن جا به دنیا آمده است / همان جایی که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش دهد.»

### قلمروفکری

۲۸۷- سرودهٔ زیر را به نثر روان برگردانید. (خرداد ۹۹ و شهریور ۹۹)

«(عشق جاودانی) همواره عشق قدیم را موضوع صحیفهٔ شعر خود می‌گرداند.»

۲۸۸- در سرودهٔ زیر، شکسپیر در مقام عاشق چه ادعایی می‌کند؟ (دی ۱۴۰۰)

«آیا چیزی در مخیلهٔ آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟»

۲۸۹- شکسپیر در بند زیر چه ویژگی‌هایی را برای عشق جاودانی برمی‌شمارد؟ (دی ۹۸)

«این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند / و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد ...»

۲۹۰- سرودهٔ زیر، بیانگر کدام ویژگی‌های عشق است؟ (دی ۹۹)

«چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟»

۲۹۱- با توجه به سرودهٔ زیر، شاعر هر روز خود را ملزم به تکرار چه سخنی می‌داند؟ (شهریور ۱۴۰۰)

«هر روز باید ذکرِ واحد را مکرر بخوانم / و آن‌چه را قدیمی است قدیمی ندانم: که تو از آن منی و من از آن تو، / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.»

۲۹۲- مفهوم مرتبط را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (شهریور ۹۹)  
 «هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم» (پرهیز از کهنه‌گرایی - نامکرربودن قصه عشق)

### روان‌خوانی: آخرین درس<sup>۱</sup>

با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آن‌گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش.

**معنی:** با خود فکر کردم «باز چه توطئه‌ای علیه ما در سر دارند؟» سپس مسیر خود را به سمت مدرسه ادامه دادم.

**قلمرو ادبی:** کنایه: برای کسی خواب دیدن ❖ علیه کسی توطئه کردن - سر خویش گرفتن ❖ به مسیر خود ادامه دادن / سجع: خویش و پیش

**قلمرو زبانی:** فعل «گرفتم» از انتهای عبارت به قرینه لفظی حذف شده است.

برخلاف آن چه من چشم داشتم آن روز چنان سکوت و آرامشی در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان هیچ کس در مدرسه نیست.

**قلمرو ادبی:** مجاز: چشم ❖ توقع و انتظار

**قلمرو زبانی:** «بود» و «نیست» هر دو غیراسنادی هستند. «سکوت» و «کس» به ترتیب نهاد این دو فعل‌اند.

اما دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم، لیکن معلم با لطف و نرمی گفت: «زود سر جایت بنشین».

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل به دریا زدن ❖ جرئت کردن / حس‌آمیزی: با نرمی گفتن

**قلمرو زبانی:** «لیکن» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است. «زود» قید است.

همه افسرده و دل‌مرده به نظر می‌رسیدند.

**قلمرو ادبی:** کنایه: دل‌مرده ❖ غمگین / تشخیص: مرده‌بودن دل

۱- از مجموعه داستان «قصه‌های دوشنبه» اثر «آلفونس دوده» و با ترجمه استاد عبدالحسین زرین‌کوب





## قلمرو زبانی | همه افسرده و دل مرده به نظر می‌رسیدند.

نهاد مسند معطوف فعل اسنادی

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلم را دیدم که بر کرسی خود نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت، گفت ...

**قلمرو ادبی |** استعارهٔ مکنیه: غرق حیرت / کنایه: غرق حیرت بودن ➡ به شدت حیرت کردن / حس آمیزی: صدای گرم، صدای سخت  
**قلمرو زبانی |** «هنگامی که» حرف پیوند وابسته‌ساز است و «اما» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز.

دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آن‌ها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند.

**معنی:** مباحث دستوری و مسائل تاریخی که زمانی برایم بسیار کسل‌کننده بودند الان در نظرم همانند دوستان قدیمی بودند.

**قلمرو ادبی |** تشبیه: دستور زبان و تاریخ به دوستان کهن

**قلمرو زبانی |** «به سختی» و «اکنون» قید و «حاضر» و «حکم» مسند هستند.

اندیشهٔ آن که وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهیم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد.

**قلمرو ادبی |** حس آمیزی: خاطرات تلخ / تشبیه: صفحهٔ ضمیر (اضافهٔ تشبیهی)

**قلمرو زبانی |** «اندیشه» نهاد جملهٔ آخر است: اندیشهٔ آن ... از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد. «محو» مسند است.

در این اندیشه‌ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند.

**معنی:** غرق در این اندیشه‌ها بودم که دیدم اسم مرا صدا می‌زنند.

**قلمرو ادبی |** استعارهٔ مکنیه: مستغرق اندیشه / کنایه: مستغرق اندیشه بودن ➡ عمیقاً فکر می‌کردم

**قلمرو زبانی** | کل عبارت یک جمله مرگب است، جمله اول هسته و جمله پس از «که» وابسته است.

در این میان، سخن او را شنیدیم که با مهر و نرمی می گفت ...

**قلمرو ادبی** | حس آمیزی: با نرمی گفتن

آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می افتاد، شما را رخصت نمی دادم تا در پی کار خویش بروید؟

**قلمرو ادبی** | مجاز: سر فکر

**قلمرو زبانی** | «آیا» قید، «وقتی» پیوند وابسته ساز و «رخصت» مفعول است.

آن گاه معلّم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان مّلی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین ترین و رساترین زبان های عالم است.»

**قلمرو ادبی** | کنایه: از هر دری سخن گفتن پیرامون موضوعات متفاوت صحبت کردن / حس آمیزی: زبان شیرین

**قلمرو زبانی** | «آن گاه» و «سرانجام» قید هستند. «شمار» مسند است.

وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را هم چنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.

**معنی:** وقتی مّلتی همگی اسیر دشمن شوند و از دشمن شکست بخورند تا زمانی که به زبان خود صحبت می کنند مانند کسی هستند که در زندان به سر می برد اما کلید آزادی شان در دست خودشان است.

**مفهوم:** زبان مّلی نجات بخش است.

**قلمرو ادبی** | تشبیه: کسی که در اسارت زبان خود را حفظ می کند، مانند انسانی زندانی است که کلید زندان در دستش است.

**قلمرو زبانی** | «مغلوب، حفظ و کسی» مسند هستند.



این سرمشق‌ها که به گوشهٔ میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشهٔ اتاق، درفش مَلّی ما را به اهتزاز درآورده باشند.

**معنی:** سرمشق‌هایی که به گوشهٔ میزهای نوشتن ما آویزان بود، منظره‌ای را پدید آورده بودند: انگار در چهار گوشهٔ کلاس، پرچم مَلّی ما در جنبش و حرکت بود.

**قلمرو ادبی | تشبیه:** سرمشق‌ها به درفش مَلّی

**قلمرو زبانی |** «سرمشق‌ها» نهاد فعل «می‌نمود» است. «گویی» به معنی «گویا» و قید است.

نهالی چند که وی هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند.

**معنی:** چند نهال کوچک که معلم روز اول هنگام ورودش به مدرسهٔ ما آن‌ها را کاشته بود، حالا درختانی بزرگ شده بودند.

**قلمرو زبانی |** «نهالی» نهاد «شده بودند» است. «چند» صفت مبهم است که گاهی پسین می‌آید، بنابراین «نهالی چند» یک ترکیب وصفی است. هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم.

**قلمرو ادبی | تضاد:** خنده و گریه

**قلمرو زبانی |** کل عبارت یک جملهٔ مرکب است، جملهٔ اول هسته و جملهٔ پس از «که» وابسته است.

اما بغض و اندوه صدا را در گلویش شکست.

**معنی:** بغض و اندوه نگذاشت سخنش را تمام کند.

**قلمرو ادبی |** استعارهٔ مکنیه: (شکستن) صدا / کنایه: صدا در گلو شکستن  
قطع شدن سخن

**قلمرو زبانی |** «اما» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است که این جمله را به جملهٔ قبل وصل کرده است.

## سؤالات امتحان نهایی

### قلمرو زبانی

۲۹۳- معنی لغت مشخص شده را بنویسید. (شهریور ۹۸)  
«در آخر اطاق یکی از مردان معمّر دهکده کتاب را بر روی زانو گشوده بود.»

### قلمرو ادبی

۲۹۴- آرایهٔ بارز عبارت زیر را بیابید و نام آن را بنویسید. (شهریور ۹۸)  
«معلم را دیدم که بر کرسی خود نشست و سپس با همان صدای گرم، اما سخت که هنگام ورد با من سخن گفته بود، گفت: فرزندان این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم.»

۲۹۵- نام پدیدآورندهٔ هر یک از آثار زیر را بنویسید. (خرداد ۹۹)  
الف) قصه‌های دوشنبه:

ب) ارمیا:

۲۹۶- نام پدیدآورندهٔ دو مورد از آثار زیر درست است؛ آن دو را مشخص کنید. (شهریور ۹۹)

الف) قصه‌های دوشنبه (آلفونس دوده)

ب) هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه (شکسپیر)

پ) داستان کباب غاز (رضا امیرخانی)

ت) قطعهٔ مسافر (گوته)

### قلمرو فکری

۲۹۷- عبارت زیر بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟ (خرداد ۹۸)  
«وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.»

# لطف تو

نیایش

## واژگان

### ● واژه‌نامه‌ای

- **افسرده:** بی بهره از معنویت، بی ذوق
- **جبین:** پیشانی
- **روایی:** ارزش، اعتبار
- **و حال**

### ● غیرواژه‌نامه‌ای

- **آتش افروز:** سوزان و گدازان
- **دردپرورد:** آشنا با درد
- **پرتوانداز:** راهنما، روشنگر
- **کرامت:** بخشش

## شرح درس

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی، وان دل همه سوز

**معنی:** خداوند با من سینه‌ای سوزان و گدازان عطا کن و در آن سینه دلی باشد که آن دل سرشار از سوز عشق تو باشد.

**مفهوم:** طلب سوز و گداز عاشقانه

**قلمرو ادبی:** کنایه: آتش‌افروز ➤ عاشق / تناسب: سینه و دل / استعاره: سوز

➤ عشق / تناسب: آتش و سوز

**قلمرو زبانی:** «الهی» منادا است. در مصراع دوم دو فعل حذف شده است:

در آن سینه دلی [باشد] که آن دل همه سوز [باشد].

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست      دل افسرده غیر از آب و گل نیست

**معنی:** دلی که سوز عشق و محبت ندارد، دل نیست، چنین دلی، چیزی جز جسمانیت محض نیست.

**مفهوم:** ارزش دل به عشق نهفته در آن است.

**قلمرو ادبی:** استعاره: سوز ❖ درد عشق / مجاز: آب و گل ❖ ماده و جسم / کنایه: آب و گل بودن ❖ بی‌ارزش بودن / جناس ناهمسان: دل و گل / واج‌آرایی: صامت / س /

**قلمرو زبانی:** فعل «نیست» (اول) غیراسنادی و به معنی «وجود ندارد» است، اما «نیست» (دوم و سوم) اسنادی است. «را» حرف اضافه و به معنی «برای» است.

کرامت کن درونی دردپرورد      دلی در وی درون درد و برون درد

**معنی:** خداوندی که من سینه‌ای عطا کن که با درد عشق تو پرورده و آشنا باشد؛ دلی که لبریز از درد عشق باشد.

**مفهوم:** طلب درد عشق

**قلمرو ادبی:** کنایه: دردپرورد ❖ عاشق / تضاد: درون و برون / واج‌آرایی: صامت‌های / د /، / ر /

**قلمرو زبانی:** در مصراع دوم دو فعل به قرینه لفظی حذف شده: دلی در وی درون درد [کرامت کن] و برون درد [کرامت کن]

به سوزی ده کلامم را روایی      کز آن گرمی کند آتش‌گذاری

**معنی:** خدایا چنان سخنم را به سوز عشق آراسته کن که حتی آتش هم حرارت را از سوز سخن من‌گذاری کند.

**مفهوم:** عشق، گرمابخش شعر و سخن است.



**قلمرو ادبی** | استعاره: سوز 🔥 شور و عشق / تشخیص: گدایی کردن آتش / تناسب: گرمی، سوز و آتش / اغراق: آتش از گرمای درون من گرما گدایی کند. / تشبیه پنهان: کلام به آتش

**قلمرو زبانی** | «روایی» و «گرمی» مفعول هستند.

دلَم را داغِ عشقی بر جبینِ نه زبانه را بیانی آتشین ده

**معنی:** خدایا، بر پیشانی دل من داغ عشق را قرار ده (دل من را عاشق خودت کن) و به زبانه، بیانی آتشین و نافذ عطا کن.

**مفهوم:** طلب کردن عشق و کلام گیرا

**قلمرو ادبی** | جناس ناهمسان: نه و ده / تشخیص: جبین دل / کنایه: داغ عشق بر جبین نهادن 🔥 عاشق کردن - بیان آتشین 🔥 بیان پرسوز و گداز و گیرا / تناسب: داغ و جبین / ایهام تناسب: «داغ» در این بیت به معنی «نشان» است، اما در معنی «بسیار سوزان» با آتش و سوز ایهام تناسب می‌سازد.

**قلمرو زبانی** | «را» در مصراع اول فک اضافه است: داغ عشقی بر جبین دل من قرار بده.

ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

**معنی:** فکر و عقل من مثل یک راه پرظلمت و تاریکی است، اندکی از لطف را نصیبم کن تا راه عقل روشن شود.

**مفهوم:** بدون لطف خدا، عقل کاری از پیش نمی‌برد.

**قلمرو ادبی** | کنایه: روشنایی نداشتن 🔥 گمراه بودن / استعاره مکنیه: پرتو لطف

**قلمرو زبانی** | «روشنایی» و «پرتوی» مفعول هستند.

اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

**معنی:** اگر لطف تو شامل فکر و عقل من نشود، عقل نمی‌تواند به اسرار تو پی ببرد.

**مفهوم:** عقل، بدون الطاف خداوند، عاجز و ناتوان است.  
**قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه: پرتو لطف / کنایه: پرتواندازی لطف ➡ هدایت کردن  
از روی لطف

**قلمرو زبانی:** در مصراع دوم، دو فعل به قرینهٔ لفظی حذف شده است: فکر  
کجا [بُود] و گنجینهٔ راز [کجا بُود].

به راه این امید پیچ در پیچ      مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ  
**معنی:** در راه این امید دشوار (امید رسیدن به اسرار تو)، فقط به لطف و  
مرحمت تو نیاز دارم و بس.

**مفهوم:** لطف خداوند، گره‌گشای مشکلات است.

**قلمرو ادبی:** کنایه: راه پیچ در پیچ ➡ راه دشوار / واج‌آرایی: صامت / چ /  
**قلمرو زبانی:** «را» در مصراع دوم حرف اضافه است به معنی «برای». در  
مصراع دوم یک فعل محذوف دارد: مرا لطف تو می‌باید و دگر هیچ  
[نمی‌باید].





## تاریخ ادبیات

نام اثر	مؤلف	سایر توضیحات
گلستان	سعدی شیرازی	نثر / نثر آمیخته با نظم <sup>۱</sup> - تعلیمی
کلیله و دمنه	نصرالله منشی (مترجم)	نثر / نثر آمیخته با نظم - تعلیمی
روایت سنگرزاسان <sup>۲</sup>	عیسی سلمانی لطف آبادی	نثر - خاطره‌نگاری
قصه شیرین فرهاد	احمد عربلو	نثر - داستان طنز
مثنوی معنوی	مولانا جلال‌الدین بلخی	نظم - عرفانی و تعلیمی
فیه ما فیه	مولانا جلال‌الدین بلخی	نثر - عرفانی و تعلیمی
فی حقیقه‌العشق	شهاب‌الدین سهروردی	نثر - عرفانی
تمهیدات	عین‌القضات همدانی	نثر - نثر آمیخته با نظم - عرفانی
مثل درخت در شب باران	محمدرضا شفیعی کدکنی (م.سرشک)	نظم
از پاریز تا پاریس	محمدابراهیم باستانی پاریزی	نثر - زندگی‌نامه
سانتاماریا	مهدی شجاعی	نثر - داستان
در حیاط کوچک پاییز در زندان	مهدی اخوان ثالث (م.امید)	نظم
منطق الطیر	عطار نیشابوری	نظم - عرفانی
سیندبادنامه	ظهیری سمرقندی	نثر - تعلیمی

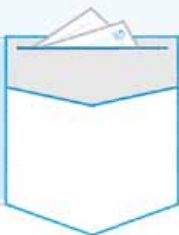
۱- کتاب‌هایی نظیر گلستان که نثر آمیخته به نظم هستند؛ در تست و به هنگام قرارگرفتن بر دوراهی نظم و نثر، قطعاً نثر بودن آن‌ها اولویت دارد.

نام اثر	مؤلف	سایر توضیحات
کباب غاز	محمدعلی جمالزاده	نثر - داستان
ارمیا	رضا امیرخانی	نثر - داستان
تذکره‌الاولیا	عطار نیشابوری	نثر / نثر آمیخته با نظم - عرفانی
کویر	علی شریعتی	نثر - زندگی‌نامه
بخارای من ایل من	محمد بهمن‌بیگی	نثر - زندگی‌نامه داستانی
دری به خانه خورشید	سلمان هراتی	نظم
تیرانا	محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا)	نثر - تعلیمی
هوا را از من بگیر خندهات را نه	پابلو نرودا	نظم
قصه‌های دوشنبه	آلفونس دوده (مؤلف) عبدالحسین زرین‌کوب (مترجم)	نثر
غزلواره	ویلیام شکسپیر	نظم

### تکمیلی:

- دمانودیه اثر ملک‌الشعراى بهار در قالب قصیده و در سال ۱۳۰۱ سروده شده است. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج‌ومرج قلمی و اجتماعی و هتاکى‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود.
- غزل اجتماعی غزلی است که به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. این نوع غزل از زمان مشروطه در زبان فارسی رواج یافت. فرخی یزدی، ملک‌الشعراى بهار و عارف قزوینی از گویندگان غزل اجتماعی است.

# آزمون‌ها



## آزمون (۱) نوبت اول

### قلمروزانی

(۷ نمره)

- ۱- معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (۱ نمره)
- الف) گویند بطی در آب روشنایی ستاره می‌دید.
- ب) آن که دید از حیرتش کَلک از بنان افکنده‌ای.
- پ) مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است.
- ت) زین را بر گردۀ کهرها و کرندها نهادیم.

۲- در ابیات زیر، برای هر یک از واژه‌های «الف» و «ب» یک معادل معنایی بیابید و بنویسید. (۵/۵ نمره)

- چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور
- برکش ز سر آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

الف) وزیر ب) سریر

۳- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۷۵/۵ نمره)

الف) همه بیشي تو بکاهی همه کمی تو (فضایی - فزایی)

ب) گفت از (بهر - بحر) غرامت جامهات بیرون کنم

پ) بخروش چو (شرذه - شرزه) شیر ارغند

۴- در گروه کلمات زیر چهار مورد خطای املايي وجود دارد، آن‌ها را بیابید و اصلاح کنید. (۱ نمره)

«حوزهٔ ادیب بزرگ، بی‌خردان صقله، عن غریب و به زودی، شرحه شرحه از فراغ، اصرار و رازها، چریغ آفتاب، کازیۀ روی میز، نمط و شطرنج»

۵- درست و نادرست بودن هر یک از موارد زیر را مشخص کنید. (۵/نمره)  
در بیت «نهاده به هر طاق اندرون تخت زر / نشانده به هر پایه‌ای در گوهر»  
طاق به معنی «سقف» است.



گروه اسمی «چشمه سرد آب» فاقد وابسته و وابسته است.



۶- با توجه به عبارت زیر به سوالات پاسخ دهید. (۱ نمره)

«ما قدرت اجاره حیات در بست نداشتیم. روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می‌آید. شب هم نیامد.»  
الف) یک ترکیب وصفی در عبارت فوق بیابید.

ب) یک جمله با ساختار «نهاد + مفعول + مسند + فعل» در عبارت فوق بیابید.

پ) در عبارت فوق چند ترکیب اضافی به کار رفته است؟

ت) یک وابسته و وابسته از نوع مضاف‌الیه مضاف‌الیه در این عبارت مشخص کنید.

۷- نوع حذف فعل را در موارد زیر مشخص کنید. (۵/نمره)

الف) از سیم به سر یکی کله خود

ب) در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

۸- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۷۵/نمره)

«صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تاشد تهی از خویش و نی‌اش نام‌نهادند»

الف) نقش ضمیر متصل «ش» در «نی‌اش» چیست؟

ب) کدام کلمه مسند است؟

پ) یک واژه هم‌آادار در این بیت مشخص کنید.

۹- نوع وابسته و وابسته را در عبارات زیر مشخص کنید. (۵/نمره)

الف) دو دست لباس

ب) روسری سبز یشمی

۱۰- مشخص کنید کدام یک از فعل‌های مشخص شده اسنادی و کدام یک

غیراسنادی است. (۵/نمره)

الف) گفت والی از کجا در خانه خمار نیست؟

ب) عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.



## ۵) نمره

## قلمرو ادبی

۱۱- نام پدیدآورنده آثار زیر را بنویسید. (۱ نمره)

الف) قصه شیرین فرهاد: (ب) تمهیدات:

(پ) کویر: (ت) مثل درخت در شب باران:

۱۲- مفهوم نمادین واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (۵/۵ نمره)

الف) کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
ب) بین آخر که آن پروانه خوش چگونه می‌زند خود را به آتش

۱۳- در بیت زیر مفهوم کنایه مشخص شده چیست؟ (۵/۵ نمره)

«در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت»

۱۴- در بیت زیر کدام واژه مجاز است؟ مفهوم آن چیست؟ (۵/۵ نمره)

«دلا خموشی چرا چو خُم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟»

۱۵- هر یک از آرایه‌های «تشبیه، حسن تعلیل، اسلوب معادله و ایهام» در

کدام موارد دیده می‌شود؟ (۱ نمره)

الف) آتش است این بانگ‌نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

ب) تا چشم بشر نیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبند

پ) با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو مادر طلب عیش مدام است

ت) عشق چون آید برده‌هوش دل‌فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را

۱۶- با توجه به عبارت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۵/۵ نمره)

«یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت

مستغرق شده، آن‌گه که از این معاملت باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط

گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

الف) یک اضافه تشبیهی در این عبارت بیابید.

ب) دو واژه که سجع پدید آورده‌اند، مشخص کنید.

- ۱۷- در عبارت زیر واژه مشخص شده معنی مجازی دارد یا حقیقی؟ چرا؟ (۵/ نمره)
- «در بیت الاحزان درآمد و نالید؛ چنان چه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود بنالید.»
- ۱۸- بیت زیر، اولین بیت شعر مست و هشیار است. قالب این شعر چیست؟ (۵/ نمره)
- «محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت  
مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست»

### ۸ نمره

### قلمرو فکری

- معنی هر یک از موارد زیر را به نثر روان برگردانید.
- ۱۹- یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد. (۷۵/ نمره)
- ۲۰- عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. (۷۵/ نمره)
- ۲۱- تا درد و ورم فرونشینند / کافور بر آن ضماد کردند (۷۵/ نمره)
- ۲۲- سرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست (۷۵/ نمره)
- ۲۳- در عشق قدم نهادن کسی را مسلم باشد که با خود نباشد و ترک خود کند. (۵/ نمره)
- ۲۴- مشت بی تاب و خونین قلبم را در زیر باران های سکوتش می گیرم. (۵/ نمره)
- ۲۵- با توجه به عبارت زیر، منظور از ضمیر مشخص شده چه کسی است؟ (۵/ نمره)
- «سالها پیش مردی فیلسوف و فقیه به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار همه چشمها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود روشن نگاه دارد.»
- ۲۶- در بیت زیر به کدام پدیده اجتماعی اشاره شده است؟ (۵/ نمره)
- «گفت دیناری بده پنهان و خود را اوارهان / گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست»
- ۲۷- در هر کدام از موارد زیر بر چه مفهومی تأکید شده است؟ (۵/ نمره)
- الف) از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به درآید؟  
ب) کلمات را کنارزنید و در زیر آن روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.



۲۸- هر یک از بیت‌های ردیف «اول» با کدام یک از مفاهیم ردیف دوم متناسب است؟ آن‌ها را به هم ربط دهید. (در ستون دوم یک مفهوم اضافی است.) (۱ نمره)

دشواری راه عشق

اهمیت پیر و مرشد

سکوت عارفانه

تقابل عقل و عشق

جان‌فشانی عاشقانه

الف) عاشقان کشتگان معشوقند

برنیاید ز کشتگان آواز

ب) در عشق کسی قدم نهدکش جان نیست

با جان بودن به عشق در سامان نیست

پ) نی حدیث راه پر خون می‌کند

قصه‌های عشق مجنون می‌کند

ت) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت

آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

۲۹- مفهوم مشترک عبارت و بیت زیر را بنویسید. (۵/۵ نمره)

● حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب

● بی‌عشق زیستن را جز نیستی چه نام است / یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

۳۰- فرخی یزدی در بیت «انصاف و عدل داشت موافق ولی / چون فرخی

موافق ثابت قدم نداشت» خود را به کدام ویژگی معرفی می‌کند؟ (۵/۵ نمره)

۳۱- با توجه به عبارت «هر نفسی که فرو می‌رود مُمدّ حیات است و چون

برمی‌آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی

شکری واجب.» منظور از «دو نعمت» کدام موارد است؟ (۵/۵ نمره)

## آزمون (۲) نوبت دوم خردادماه ۱۴۰۱

### قلمروزیانی

#### (۷ نمره)

۱- در بیت زیر، یک برابر معنایی مناسب برای واژه «شادی» بیابید. (۲۵/۰ نمره)  
«همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی»

همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی»

۲- برای هر یک از واژه‌های مشخص‌شده، یک برابر معنایی مناسب بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) اگر کوه آتش بود بسپرم

ب) به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد.

۳- معنی واژه «دستور» در بیت زیر با معنی آن در کدام گزینه یکسان است؟ (۲۵/۰ نمره)

«چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور»

۱) گرایدونک دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون

۲) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

۳) به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

۴) بر مصطفی بهر رخصت دوید از او خواست دستوری اما ندید

۴- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/۰ نمره)

الف) الآ و لله که امروز باید (ناهار - نهار) را با ما صرف کنی.

ب) شاهان باز شکاری را روی (شصت - شست) می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌برند.

۵- در هر یک از متن‌های زیر، واژه‌ای بیابید که دارای «هم‌آوا» باشد. (۷۵/۰ نمره)

الف) کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردان /

چاه پستان، چاه بی‌دردان

ب) هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

پ) در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد.





۶- در هر یک از موارد زیر املاي یک واژه نادرست است؛ آن را بیايید و درست آن را بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) پیرمرد از داخل کاڙیه روی میز، یک پاکت کهنه را برداشت و حواله مخارج قریب شش ماه من را نوشت.

ب) پس از عزیمت رضاشاه، همه تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و اشیره بازگشتند.  
۷- در کدام گزینه غلط املايي دیده می‌شود؟ (۲۵/۰ نمره)

۱) نهالی چند در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود.

۲) کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست.

۳) چنان می‌نمود که در چهارگوشه اتاق، درفش ملی ما را به احتزاز درآورده باشند.

۴) قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور گردد.

۸- با توجه به سروده زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۱ نمره)

«داشتم می‌گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / و چه

سرمایی، چه سرمایی! / لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / ...

قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم ... / همگنان را خون گرمی بود.»

الف) واژه «دی» کدام یک از انواع وابسته وابسته است؟

ب) زمان کدام فعل «ماضی مستمر» است؟

پ) نقش دستوری واژه «خوشبختانه» را بنویسید.

ت) نوع واو مشخص شده را تعیین کنید.

۹- با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۱ نمره)

۱) از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

۲) ای مشّت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند

۳) ای مادر سرسپید، بشنو این پند سیاه‌بخت فرزند

الف) در بیت اول، نوع حذف، قرینه لفظی است یا معنایی؟

ب) کاربرد معنایی فعل «شو» اسنادی است یا غیراسنادی؟

پ) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیايید.

ت) هسته گروه اسمی «این پند سیاه‌بخت فرزند» را تعیین کنید.

۱۰- نمودار گروه اسمی «دو تخته فرش» را رسم کنید و نوع وابسته و وابسته را در آن تعیین نمایید. (۵/۵ نمره)

۱۱- در همه گزیندها به جز ..... جمله‌ای با الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» دیده می‌شود. (۵/۵ نمره)

۱) محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند.

۲) به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

۳) همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.

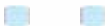
۴) آتش عشق او راجنان گرداند که همه جهان، آتش بیند.

۱۲- با توجه به بیت‌های زیر، درستی یا نادرستی گزاره‌های داده‌شده را تعیین کنید. (۱ نمره)

«صد هزاران سایه جاوید، تو گم‌شده بینی ز یک خورشید، تو چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام»  
الف) واژه «تو» نقش تبعی تکرار و واژه «خود» نقش تبعی بدل دارد.



ب) بیت دوم، یک جمله غیر ساده است و مصراع اول، جمله وابسته آن است.



پ) نقش دستوری واژه «تمام» در هر دو مصراع بیت سوم، «قید» است.



ت) مفهوم «آن» در واژه «صد هزاران» همانند واژه «آن» در واژه «بهاران» است.



(۵ نمره)

قلمرو ادبی

۱۳- بیت زیر را با مصراع مناسب کامل کنید. (۵/۵ نمره)

.....»

من این زیبا زمین را آزمودم؛ میهن ای میهن!



۱۴- مصراع دیگر هر یک از بیت‌های داده‌شده را انتخاب کنید. (۵/۵ نمره)

(الف) آه این سر بریده ماه است در پگاه؟

(۱) یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟

(۲) یا نه سر بریده خورشید شامگاه؟

(ب)

به هر حالت که بودم با تو بودم؛ میهن ای میهن!

(۱) به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

(۲) اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار

۱۵- مفهوم نمادین هر یک از موارد مشخص شده را بنویسید. (۵/۵ نمره)

(الف) ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

(ب) ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او، شغاد، آن نابردار بود

۱۶- با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۵/۵ نمره)

(۱) گردسرت هوای وصال است، حافظا / باید که خاک در گه اهل هنر شوی

(۲) بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ / بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

(الف) در کدام واژه بیت نخست آرایه «مجاز» وجود دارد؟

(ب) در بیت دوم، کدام واژه‌ها آرایه «جناس» را پدید آورده‌اند؟

۱۷- مفهوم هر یک از کنایه‌های مشخص شده را بنویسید. (۵/۵ نمره)

(الف) این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال‌ها برسید.

(ب) دیدم ماشاءالله چشم بد دور، آقا و اترقیده‌اند.

۱۸- در همه ابیات، به جز گزینه ..... زمینه «ملی» حماسه آشکار

است. (۵/۵ نمره)

(۱) پراکنده کافور بر خویشتن / چنان چون بود رسم و ساز کفن

(۲) چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی‌گناهان نیاید گزند

(۳) رخ شاه کاووس پرشرم دید / سخن‌گفتنش با پسر نرم دید

(۴) بدان‌گاه سوگند پرمایه شاه / چنین بود آیین و این بود راه

۱۹- با توجه به هر یک از موارد داده شده، پاسخ درست را انتخاب کنید. (۱ نمره)  
 الف) در بیت «لبریز زندگی است نفس‌های آخرت / آورده مرگ، گرم به  
 آغوش تو پناه»، مصراع اول، آرایه «حسن تعلیل» دارد یا «تناقض»؟

ب) آرایه بارز در بیت «محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را  
 مشتری جز گوش نیست»، «اسلوب معادله» است یا «اغراق»؟

پ) در سروده «همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده  
 نشانش بدهند»، ترکیب «دست زمان»، اضافه استعاری است یا تشبیهی؟  
 ت) در نوشته «زمره لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد»، آرایه  
 «سجع» دیده می‌شود یا «حس آمیزی»؟

۲۰- هر یک از آثار «قصه‌های دوشنبه، در حیاط کوچک پاییز در زندان، فی  
 حقیقه العشق و قصه شیرین فرهاد»، با کدام‌یک از توضیحات زیر متناسب  
 است؟ (۱ نمره)

الف) کتابی است عرفانی از شیخ شهاب‌الدین سهروردی.

ب) شعر خوان هشتم از سروده‌های این کتاب است.

پ) این اثر از ترجمه‌های عبدالحسین زرّین کوب است.

ت) داستانی است طنز از احمد عربلو با موضوع دفاع مقدّس.

(۸نمره)

قلمرو فکری

۲۱- معنی هر یک از ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر  
 نبرد. (۱ نمره)

ب) در همان ببحوحه بخوربخور منظره زوال غاز خدایبامرز، مرا به یاد  
 بی‌ثباتی فلک بوقلمون انداخت. (۷۵/۰ نمره)

پ) توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک  
 کلاش را در خود هضم می‌کرد. (۵/۰ نمره)

ت) چه استبعادی دارد که روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! (۲۵/۰ نمره)  
 ث) گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان

گفت: «کار شرع کار در هم‌ودینار نیست» (۷۵/۰ نمره)



ج) چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم

من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو (۷۵/هـ نمره)

چ) فکری ای هم‌وطنان، در ره آزادی خویش

بنمایید که هر کس نکند، مثل من است (۵/هـ نمره)

ح) سراسر همه دشت بریان شدند

بر آن چهر خندانش گریان شدند (۵/هـ نمره)

### درک مطلب

۲۲- درک و دریافت خود را از سرودهٔ زیر بنویسید. (۵/هـ نمره)

«و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ‌فرش خیابان جاری است، / بخند؛

زیرا خندهٔ تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته»

۲۳- مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید. (۵/هـ نمره)

• یک قصهٔ بیش نیست غم عشق وین عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نامکّر است

• هر روز باید ذکری واحد را مکّر بخوانم / و آن چه را قدیمی است، قدیمی

ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»

۲۴- با توجه به متن زیر، منظور هدهد از «خورشید» و «دژه» چیست؟ (۵/هـ نمره)

هدهد در پاسخ طاووس گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست، اما زیبایی

بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است.»

هر که داند گفت با خورشید راز / کی تواند ماند با یک دژه باز؟

۲۵- مفهوم کدام بیت با عبارت «وصول به حُسن ممکن نشود؛ آلا به واسطهٔ

عشق و عشق هر کس را به خود راه ندهد»، یکسان است؟ (۵/هـ نمره)

۱) بیم آن است کز غم عشقت سر برآرد دلم به شیدایی

۲) من که هر آن چه داشتم اول ره گذاشتم / حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

۳) بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟

یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

۴) می‌تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را

دررگ جان، هر که را چون زلف پیچ و تاب هست

۲۶- هر یک از موارد زیر، با کدام مورد در جدول داده‌شده، مفهوم مشترکی دارد؟ (یک مورد در جدول اضافی است.) (۷۵/۰ نمره)

(۱) نی حدیث راه پر خون می‌کند  
 قصه‌های عشق مجنون می‌کند  
 (۲) راستی خاتم فیروزه بواسحاقی  
 خوش درخشیدولی دولت مستعجل بود  
 (۳) من نمازم را وقتی می‌خوانم /  
 که اذانش را باد گفته باشد سر  
 گلدسته سرو / ...  
 (۴) هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد  
 هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

الف) کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند  
 کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟  
 ب) حتی درختش، غارش، کوهش،  
 هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش  
 آیات وحی را بر لب دارد.  
 پ) شیرمردی باید این ره را شگرف  
 زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

۲۷- بیت «مال این‌جا بایدت انداختن / ملک این‌جا بایدت درباختن»، یادآور وادی ..... از هفت وادی منطق الطیر عطار است. (۲۵/۰ نمره)

ياسخ نامه  
تشریحی

## پاسخ‌نامه تشریحی درس اول

- ۱- الف) مثل، مانند، همسان (یک مورد کافی است).  
 ب) یاریگر، مددکننده (یک مورد کافی است).  
 پ) بلند، بالیده (یک مورد کافی است).  
 ت) کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.  
 ث) برگزیده، برگزیده از افراد بشر
- ۲- مراقبت
- ۳- فایغ ➔ فایق
- ۴- الف) بهر ➔ منسوب
- ۵- الف) همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار [هستند].  
 ب) قرینۀ معنایی
- ۶- فعل است ➔ همان به [است]. به قرینۀ معنایی
- ۷- الف) فراش باد صبا، دایۀ ابر بهاری، بنات نبات، مهد زمین (یک مورد کافی است). ➔ فرش زمردین، استعاره از سبزه‌ها و چمن‌ها
- ۸- استعاره
- ۹- درست است.
- ۱۰- الف) بخشش و مهربانی خداوند را ببین که چه قدر زیاد است؛ بنده گناه می‌کند و او از گناه بنده‌اش خجالت‌زده است. ➔ هیچ کس نمی‌تواند با رفتار و سخنانش از عهدۀ شکرگزاری خداوند برآید. ➔ یکی از عارفان در حال تفکر عارفانه و توجه به حق بود. ➔ سفرۀ نعمت‌های بی‌مضایقه و سخاوتمندانه خداوند برای همه پهن شده است. ➔ خداوند آبروی بندگان را به خاطر گناه آشکار نمی‌برد.

۱- پاسخ‌های سؤالات امتحان نهایی از پاسخی که آموزش و پرورش در اختیار مصححان قرار داده، انتخاب شده تا با نحوه نوشتن پاسخ در امتحان نهایی آشنا شوید.





- چ- هر نفسی که پایین می‌رود (دَم) یاری‌کنندهٔ زندگی است و هنگامی که بالا می‌آید (بازدم) شادی‌بخش وجود است.
- ۱۱- الف) ناتوانی در سپاس‌گزاری از خداوند  
ب- رازداری و سکوت عاشق
- ۱۲- ستّار العیوب بودن خداوند - روزی‌رسانی یا رزاق بودن خداوند
- ۱۳- باد صبا: سبزه‌ها را مانند فرشی در طبیعت پهن کند (برویاند) - ابر بهاری: گیاهان را در زمین پرورش دهد.

## پاسخ‌نامهٔ تشریحی درس دوم

- ۱۴- می‌فروش
- ۱۵- شویم: برویم / نیست: وجود ندارد
- ۱۶- الف) اسنادی ب- غیراسنادی در معنی وجود ندارد.
- ۱۷- مصراع اول: اسنادی - مصراع دوم غیراسنادی در معنی وجود ندارد.
- ۱۸- الف) رای فک اضافه یا کسرهٔ اضافه ب- است
- ۱۹- الف) درست (ی در مستی و نیستِ دوم)  
ب- نادرست، داروغه متمم است و خوابگاه مسند است.
- ۲۰- الف) درست (بین «هشیار» و «مست» تضاد برقرار است.)  
ب- نادرست (علّت افتان و خیزان راه‌رفتن، مستی مطرح شده که علتی واقعی است و نمی‌تواند حسن تعلیل داشته باشد).
- ۲۱- مناظره
- ۲۲- گفت: خانهٔ حاکم نزدیک است، به آن جا برویم.
- ۲۳- عقل و خرد مهم‌تر از حفظ ظاهر و رعایت آن است.
- ۲۴- گناه (کار حرام)، کم یا زیاد آن، هر دو ناپسند است.
- ۲۵- ناپسامانی جامعه و فساد آن

۲۶- رشوه خواری

۲۷- الف) زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

ب) کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

ج) دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

### پاسخنامه تشریحی درس سوم

۲۸- الف) روش، طریق ب) بیگانگان

۲۹- مفعول

۳۰- الف) درست ب) نادرست

۳۱- تلمیح

۳۲- در این بیت به زندگی پادشاه اساطیری ایران، جمشید، اشاره شده که

جام جهان بینی داشت و در آن احوال جهان را می دید.

۳۳- مرغ اسیر در مصراع اول مجاز است، مجاز از شاعر.

۳۴- الف) هر کشوری که نویسنده و شاعر (افراد صاحب نظر) نداشته باشد، در

گذر زمان فراموش می شود.

ب) ناله ها و شعرهای غم انگیز من شاعر برای دوری از وطن است و شیوه

پرنده گرفتار نیز مثل من است که در دوری از وطن می نالد.

۳۵- کسی که به افکار مردم جامعه احترام بگذارد.

۳۶- بیگانه ستیزی

۳۷- وطن پرستی یا جان فشانی در راه وطن

### پاسخنامه تشریحی درس پنجم

۳۸- الف) خشمگین یا قهرآلود ب) ویژگی نوعی مار سمی

۳۹- ستوران

۴۰- شیر ارقند ← شیر ارغند



۴۱- الف. حمله کن → ارقند ← ارغند

۴۲- سریر

۴۳- اورند

۴۴- الف. قلب زمین → این اساس یا این نژاد یا این پیوند (هر کدام از این سه مورد نوشته شود نمره به آن تعلق می‌گیرد).

۴۵- الف. درست

→ نادرست (ترکیب «بی خردان سفله» وصفی است، زیرا «سفله» صفت است).

۴۶- ۱ دادِ دل ۲ دلِ مردم

۴۷- چون زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند گشت.

۴۸- فعل می‌خورم (بعد از سوگند)، حذف به قرینه معنایی - یا: حذف نهاد

«تو» در مصراع اول به قرینه لفظی (هر کدام نوشته شود نمره تعلق می‌گیرد).

۴۹- مضافاً الیه

۵۰- الف. خورشید

→ حسن تعلیل

۵۱- «بنا» در مصراع اول استعاره از ظلم است.

۵۲- **گزینۀ ۱** - شاعر ارتفاع قلۀ دماوند را برای این می‌داند که می‌خواهد

مردم صورتش را نبینند.

۵۳- الف. ای دماوند، تو مشت بزرگ روزگار هستی که هنوز پس از قرن‌ها

به عنوان میراثی باقی مانده‌ای.

→ این ظلم حاکم را همچون خانه‌ای ویران کن؛ زیرا باید ظلم را از پایه و

اساس از بین ببرد.

۵۴- مادر سرسپید: دماوند / سیاه‌بخت فرزند: خود شاعر

۵۵- توصیه به اعتراض یا ترک سکوت یا آشکار ساختن حرف درون

۵۶- آتش درون: خشم و اعتراض / سوخته‌جان: شاعر

## پاسخ‌نامه تشریحی درس ششم

- ۵۷- الف) پنهان، پوشیده → فریاد و زاری به صدای بلند
- ۵۸- مستور
- ۵۹- یار من: مسند / اسرار من: مفعول
- ۶۰- نیستان: متمم / مرد و زن: نهاد
- ۶۱- تشبیه (تشبیه عشق به آتش)
- ۶۲- اسلوب معادله
- ۶۳- اسلوب معادله
- ۶۴- اسلوب معادله
- ۶۵- انسان عارف و کامل یا خود مولانا
- ۶۶- پرده به دو معنی به کار رفته است: اول نغمه و آواز و دوم حجاب و پوشش
- ۶۷- اسلوب معادله
- ۶۸- جناس تام (همسان)
- ۶۹- اسلوب معادله، زیرا مصراع دوم در هر بیت، مصداقی برای مصراع اول آن است. (دلایل درست دیگر نیز پذیرفتنی است).
- ۷۰- الف) مولوی → احمد عربلو
- ۷۱- عمرش تباه شد.
- ۷۲- الف) راز من راز ناله‌های عارفانه من می‌توان دریافت، اما چشم و گوش ظاهری توان درک آن را ندارد.
- هر کس بنا بر گمان و پندار خود یار من شد و اسرار من را از درونم جست‌وجو نکرد.
- روزهای عمر عاشقان با سوز و گداز و هجران سپری شد.
- ۷۳- عالم معنا یا عالم حقیقی، درگاه خداوند
- ۷۴- اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق



۷۵- بیت اول

۷۶- دشوار و پرخطر بودن راه عشق

۷۷- بیت دوم

## پاسخنامه تشریحی درس هفتم

۷۸- الف) غذا یا خوراک ب) لازم یا ضروری پ) نهایت

۷۹- بحر ب) بهر

۸۰- عشق: نهاد - پاک: مسند

۸۱- کز بنده ۲

۸۲- کز بنده ۲

۸۳- کز بنده ۳

۸۴- مفعول

۸۵- جمال و کمال

۸۶- نماد عاشق واقعی

۸۷- تضاد

۸۸- الف) عشق در هر جایی پناه نمی‌گیرد (عشق در دل هر کس جای

نمی‌گیرد) و به چشم هر کسی نمایان نمی‌شود.

ب) در این دنیای سالخورده هر کجا جوانی هست، الهی عاشق باشد؛ زیرا

عشق، دیوانگی خوشایندی است.

پ) در عشق واردشدن برای کسی ممکن می‌شود که وجود مادی

(خواسته‌های مادی) خود را ترک کند.

۸۹- الف) ساختن دو نردبان از معرفت و محبت ب) عشق

۹۰- ترک خود کردن و رهایی از تعلقات و وابستگی‌ها

۹۱- عشق

۹۲- از جان گذشتگی عاشق

- ۹۳- الف) تا در زمانه باقی است آواز باد و باران  
 ب) لبخند گاه‌گاهت صبح ستاره‌باران  
 ۹۴- ای مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران  
 ۹۵- بیداری ستاره در چشم در جویباران  
 ۹۶- در بوسه‌های باران - در چشم جویباران

## پاسخ‌نامه تشریحی درس هشتم

۹۷- نوعی ردا

۹۸- کزبینه ۲

۹۹- قاشیه ← غاشیه

۱۰۰- اطراق ← اتراق - تیلسان ← طیلسان

۱۰۱- طیلسان

۱۰۲- الف) مسند ب) خون ضعیفان ب) که

۱۰۳- ممیز

۱۰۴- الف) ممیز ب) مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۱۰۵- الف) ممیز ب) صفت مضاف‌الیه

۱۰۶- ممیز

۱۰۷- الف) صفت مضاف‌الیه ب) ممیز

۱۰۸- ممیز

۱۰۹- صفت مضاف‌الیه

۱۱۰-



۱۱۱- الف) صفت مضاف‌الیه ب) ممیز

۱۱۲- بدل: پایتخت ایتالیا یا معطوف: باروهای دودخورده

۱۱۳- الف) نفس، در مفهوم سخن به کار رفته است.



ب- خضر نماد پیر و مرشد است، پیامبری که به چشمهٔ آب بقا دست یافت و زندهٔ جاوید شد. خضر در سفری راهنمای حضرت موسی بود و از او خواست در ماجراهایی که رخ می‌دهد فقط پیروی کند و پرسشی از علت آن نکند. ۱۱۴- الف- انسان به هر جایگاهی که می‌رسد گمان می‌کند به کمال مطلوب خود رسیده است.

ب- کشورهای عراق و سوریه (دورترین کشورها) از فرمان روم (ایتالیا) اطاعت می‌کردند.

پ- روزگاری همهٔ مردم دنیا به ایتالیا توجه داشتند و از آن بیم داشتند.

ت- صبح هنگام طلوع خورشید کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اقامت کردیم.

۱۱۵- ناپایداری قدرت

۱۱۶- ناپایداری قدرت

۱۱۷- زودگذر و ناپایدار بودن قدرت

۱۱۸- کزبینه ۲- از چاله به چاه افتادن

۱۱۹- از چاله به چاه افتادن، از بد به بدتر پناه بردن یا هر ضرب‌المثل معادل و درست دیگر

۱۲۰- کزبینه ۱- ناپایداری قدرت

۱۲۱- قدرت و حکومت پایدار نیست و دنیا همواره در حال دگرگونی است.

## پاسخ‌نامهٔ تشریحی درس نهم

۱۲۲- الف- گردشگاه، تماشاگاه

ب- همراهی کردن، بدرقه کردن

پ- ماه گرما، ماه دهم از سال رومیان، مطابق تیرماه شمسی

۱۲۳- نظاره

- ۱۲۴- معلق
- ۱۲۵- صموم ☞ صموم
- ۱۲۶- صفتِ صفت
- ۱۲۷- ممّیز
- ۱۲۸- قیدِ صفت
- ۱۲۹- قیدِ صفت
- ۱۳۰- صفتِ مضافاً‌لیه: آن / مضافاً‌لیه مضافاً‌لیه: ادیب
- ۱۳۱- الف) قیدِ صفت
- ب) صفتِ مضافاً‌لیه
- ۱۳۲- قیدِ صفت
- ۱۳۳- گل‌های الماس استعاره از ستارگان
- ۱۳۴- قلب یا قلبم
- ۱۳۵- مزینان را به طرح و نقشهٔ عشق آباد ساخته‌اند و از قدیم هیچ تغییری نکرده است (هنوز به همان شکل و طرح قدیم است).
- ۱۳۶- عقل و نگاه عاقلانه، زیبایی پدیده‌های هستی را زایل می‌کند. (نفی خرد در نگاه به زیبایی‌های جهان)
- ۱۳۷- چون زیبایی‌ها را نمی‌توان با عقل و دانایی دریافت (نگاه عقل‌گرایانه به زیبایی، زیبایی را از بین می‌برد).
- ۱۳۸- همهٔ اجزای هستی در حال عبادت خداوند هستند.
- ۱۳۹- توجه به باطن و حقیقت هر چیز و پرهیز از ظاهرینی.
- ۱۴۰- الف) گل و گیاه پشم‌گوسفندان را رنگین کرده است.
- ب) واو عطف
- ب) ماضی نقلی
- ت) قرینهٔ لفظی
- ۱۴۱- نمی‌شود: مضارع اخباری - انداخته‌اند: ماضی نقلی





## پاسخنامه تشریحی درس دهم

۱۴۲- ضربه، ضربه زدن

۱۴۳- تنهایی

۱۴۴- غربت

۱۴۵- غربت

۱۴۶- الف عطف ب ربط

۱۴۷- الف مسند ب مفعول

۱۴۸- الف نادرست ب درست

۱۴۹- ظلم و ستم

۱۵۰- رود<sup>۱</sup>: جریان های انقلابی - دریا: وحدت و یکپارچگی

۱۵۱- الف مولوی ب محمدرضا رحمانی یا مهرداد اوستا ب سلمان هراتی

۱۵۲- تکرار (فصل)

۱۵۳- دوران حکومت قبل از انقلاب (یا هر اشاره مشابه)

۱۵۴- با این انقلاب تو هم به پا خیز که حتی اگر در این راه شهید هم شدیم

انقلاب و آزادی به عنوان یادگار ما در وطن باقی می ماند

۱۵۵- اتحاد و همبستگی با مردم (رسیدن به وحدت و یکپارچگی)

## پاسخنامه تشریحی درس یازدهم

۱۵۶- الف اصرارکننده، پافشاری کننده ب گذرگاه، محل عبور

۱۵۷- مترادف: غم انگیز - متضاد: شاد

۱۵۸- حزین

۱- «رود» در این بیت نماد نیست، اما چون در امتحان نهایی آمده بود، آوردیم که اگر مجدداً پرسیدند بتوانید پاسخ دهید.

۱۵۹- اسرار ﴿ا﴾ اصرار

۱۶۰- مُصِر

۱۶۱- رمغ: رَمَق

۱۶۲- ﴿ا﴾ کزینت

صورت صحیح سایر گزینه‌ها:

گزینهٔ «۲» شبه: شَبَح

گزینهٔ «۳» جسّه: جُتّه

گزینهٔ «۴» رمغ: رَمَق

۱۶۳- ﴿ا﴾ درست ﴿ب﴾ نادرست

۱۶۴- ﴿ا﴾ مفعول ﴿ب﴾ شما

۱۶۵- حس آمیزی (زمزمهٔ لطیف)

۱۶۶- نویسنده دو حس شنوایی و لامسه را در جملهٔ «گرم حرف می‌زدید» آمیخته است.

۱۶۷- ﴿ا﴾ شهاب الدین سهروردی ﴿ب﴾ مهدی شجاعی

۱۶۸- ﴿ا﴾ دستتان را روی چشم‌های درشتتان محافظ کرده بودید.

﴿ب﴾ گذرگاه تمام شد و وارد محوطهٔ (میدان) پیش روی سنگرهای دشمن شدیم.

۱۶۹- شکوه و اعتبار مرگ را از بین برده است.

۱۷۰- ﴿ا﴾ جانبازان یا شهدای جنگ

﴿ب﴾ بی‌اعتبار کردن مرگ

۱۷۱- عشق حقیقی، شهادت در راه حق، از جان‌گذستگی و هر معادل مناسب دیگر

۱۷۲- برای یادآوری خاطرات شیرین مردم جهان

۱۷۳- ﴿ا﴾ یا نه سر بریدهٔ خورشید شامگاه

﴿ب﴾ خورشید رفته است سر شب سراغ ماه



- پ ای محسن شهید من ای حسن بی گناه
- ت ای روضه مجسم گودال قتلگاه
- ث در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

## پاسخنامه تشریحی درس دوازدهم

- ۱۷۴- اضطراب ناشی از گرما و حرارت، گرمی و حرارت
- ۱۷۵- اندیشه
- ۱۷۶- الف آذر م ← آزم
- ب خار ← خوار
- ۱۷۷- الف خوار
- ب برخاست
- ۱۷۸- الف فراهم کرد
- ب سازش کرد
- ۱۷۹- الف که ب اضافی ب معطوف
- ۱۸۰- الف رسم پهلوانی ب ترکیب اضافی: فرزند کاووس یا رسم پهلوانی - ترکیب وصفی: شاه کیانی ب بدل
- ۱۸۱- مضاف‌الیه
- ۱۸۲- مسند
- ۱۸۳- گزینه ۲
- ۱۸۴- الف شهریار ب حرف اضافه ب جان کاووس کی
- ۱۸۵- گزینه ۲
- ۱۸۶- دشت، در معنی مجازی مردم دشت به کار رفته است.
- ۱۸۷- حس آمیزی
- ۱۸۸- الف مجاز ب کنایه

۱۸۹- الف. مَلّی → خرق عادت<sup>۱</sup>

۱۹۰- زمینۀ مَلّی

۱۹۱- زمینۀ مَلّی

۱۹۲- **کزبنه ۱**

۱۹۳- الف. اگر یکی از این دو نفر (سودابه یا سیاوش) گناهکار شناخته شود، پس از آن کسی من را پادشاه نمی‌شمارد.

→ اگر این چنین است که در این اتفاق من گناهکار هستم، خداوند جهان آفرین من را (از آتش) حفظ نمی‌کند.

→ وقتی سیاوش پیش کاووس رفت از اسب پیاده شد و تعظیم کرد.

ت. سیاوش گفت: ای پادشاه! تحمّل دوزخ در برابر این تهمت برای من آسان‌تر است.

ث. آسمان (سرنوشت) سوگند خورده است که به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد.  
ج. اگر می‌خواهی حقیقت را آشکار کنی، باید دست به آزمودن آن‌ها بزنی (دست به آزمایش بزنی).

۱۹۴- آماده‌شدن (خود را معطر ساختن) برای رویارویی با مرگ

۱۹۵- الف. اسب سیاوش → به سرعت تاختن و گرد و خاک زیاد

۱۹۶- روزگار و فلک همهٔ انسان‌های آزاده را مورد آسیب و رنجش قرار می‌دهد.

۱۹۷- سنگ را بر سیو زدن: آزمایش کردن

۱۹۸- **کزبنه ۲**: آزمایش کردن

۱۹۹- لطف و بخشایش الهی

۲۰۰- الف. کی کاووس → روبه‌رو کرد

۱- این بیت خرق عادت ندارد، بلکه «اغراق» دارد؛ اما از آنجایی که بیت به وضوح فاقد زمینۀ ملی است به ناچار خرق عادت را انتخاب می‌کنیم..



## پاسخ‌نامه تشریحی درس سیزدهم

- ۲۰۱- الف نبرد، جنگ → لرزان → ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
- ۲۰۲- ب کزینته ا (با واژه تزویر)
- ۲۰۳- سورت
- ۲۰۴- صورت → سورت
- ۲۰۵- حول → هول
- ۲۰۶- هریوه
- ۲۰۷- ۱- اتراق ۲- غدر ۳- آزر ۴- عصاره
- ۲۰۸- ۱- هریوه ۲- تلالؤ ۳- خواسته
- ۲۰۹- ۱- باسق ۲- تهویه ۳- روضه خوانی
- ۲۱۰- الف رخشنده: صفت بیانی → آخرین: صفت شمارشی
- ۲۱۱- هر: صفت مبهم - ش: مضاف‌الیه
- ۲۱۲- الف یادبود → صفت بیانی مطلق
- ۲۱۳- مشبه: لیخند - مشبه‌به: کلید گنج
- ۲۱۴- الف حس آمیزی → مجاز
- ۲۱۵- نابردار: ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد
- ۲۱۶- مشبه: بی شرمیش - مشبه‌به: ژرفی و پهناش
- ۲۱۷- داستانی
- ۲۱۸- الف مهدی اخوان ثالث → عطار نیشابوری
- ۲۱۹- الف رستم پهلوان میدان نبردهای هراسناک، در چاه (دام مرگ) گرفتار شده بود. → اکنون رستم در ته این چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، گرفتار شده بود. → این شعر من ملاک سنجش محبت و دشمنی مردان و نامردان است.
- ۲۲۰- پهلوان هفت خوان: رستم - خوان هشتم: مرگ یا چاهی که شغاد حفر کرده بود.

- ۲۲۱- لبخند رستم
- ۲۲۲- شعری که فقط به زیبایی ظاهری توجه می‌کند و به محتوای توجه است.
- ۲۲۳- **گزینه ۲** - به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
- ۲۲۴- **الف** - فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن
- بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن
- به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن
- ۲۲۵- اگر خوابم اگر بیدار - میهن ای میهن

### پاسخنامه تشریحی درس چهاردهم

- ۲۲۶- قوی، نیرومند
- ۲۲۷- تجرید
- ۲۲۸- آویزان: معلق - رنج: تعب
- ۲۲۹- گرم‌رو
- ۲۳۰- قضا
- ۲۳۱- بلندترین کوه روی زمین: بدل
- ۲۳۲- معطوف: شهریار - بدل: پرندگان یا بلندترین کوه روی زمین
- ۲۳۳- **الف** - پرندگان → شهریار
- ۲۳۴- اما
- ۲۳۵- کنایه (یا تناسب یا مراعات نظیر و ایهام نیز درست است).
- ۲۳۶- انسان‌هایی که عاشق ظاهر هستند (یا کسانی که عشقشان حقیقی نیست).
- ۲۳۷- عاشقان مجازی



۲۳۸- اشاره به این باور که طاووس پرنده‌ای بهشتی بوده، اما به خاطر همدستی با ابلیس از بهشت رانده شده است.

۲۳۹- الف علی شریعتی

ب- سلمان هراتی

پ- عطار نیشابوری

۲۴۰- فیه ما فیه و تیرانا

۲۴۱- الف- در مرحله فنا (هفتم) همه پدیده‌هایی که سایه‌هایی بر چهره خداوند بودند با آشکار شدن خورشید حق، از بین می‌روند و حق آشکار می‌گردد.

ب- همه پرندگان عاشق (دیدار سیمرغ) شدند و بهانه‌جویی را کنار گذاشتند.

پ- در جهان کسی از این راه باز نگشته است و کسی از مسافت آن آگاهی ندارد.

ت- ما پرندگان هم رهبر و پادشاهی داریم که در خرد و بینش همانندی ندارد.

ث- کسی که سیمرغ (خداوند) را بشناسد، نمی‌تواند دوری از او را تحمل

کند و کسی که به او رو بیاورد، نمی‌تواند به او دست یابد.

ج- وقتی در مرحله طلب (اولین مرحله) قدم بگذاری، رنج و سختی‌های

زیادی در برابر تو ظاهر می‌شود.

چ- هر کس به ارزش و جایگاه خود پی می‌برد و در حقیقت از مقام خود

آگاه می‌شود.

۲۴۲- استغنا

۲۴۳- الف- معرفت ب- توحید پ- استغنا

۲۴۴- الف- استغنا ب- فنا

۲۴۵- الف- فقر و فنا ب- توحید

۲۴۶- دشوار و پرخطر بودن راه عشق

۲۴۷- الف- طلب ب- فقر و فنا

۲۴۸- به وحدت رسیدن

## پاسخ‌نامه تشریحی درس شانزدهم

- ۲۴۹- الف) تنزل کرده، پسروی کرده  
 ب) به دیدار خویشان رفتن و احوال‌پرسی از خویشان  
 ج) ارتقایافتن، رتبه‌گرفتن د) درماندگی
- ۲۵۰- ۱) ضماد و مرهم ۲) صد کاروان هیون ۳) بقولات و حبوبات ۴) سورت  
 سرمای دی
- ۲۵۱- الف) جبهه ب) حظّار ج) حصار  
 ۲۵۲- انضمام: انضمام
- ۲۵۳- هسته: خودت بهتر می‌دانی / وابسته: در این شب عیدی مالیه از  
 چه قرار است
- ۲۵۴- الف) امروز بیشتر به ما بخورانید. ب) درزی ازل به قامت زیبای جناب  
 ایشان دوخته بود.
- ۲۵۵- الف) عطار نیشابوری ب) محمدعلی جمالزاده ج) شهاب‌الدین  
 سهروردی د) احمد عربلو
- ۲۵۶- الف) این بیچاره‌ها در سال طولانی فقط یک بار چنین فرصتی  
 برایشان پیش می‌آید.
- ب) وانمود کنید که بیمار هستید و بگویید پزشک ممنوع کرده و از  
 رختخواب برنخیزید.
- ب) اکنون مصطفی در خوش‌صحبتی، بر جمع مسلط شده است.
- د) همه حواسم به مصطفی است که با بوی غاز از خود بی‌خود نشود و  
 اختیارش را از دست ندهد.
- د) یکی که ادعای شعر و شاعری داشت جلورفت و پیشانی شاعر را بوسید.  
 ج) در این میان، صدای زنگ تلفن از راهروی خانه بلند شد.
- ۲۵۷- کزینکه ۲
- ۲۵۸- انتظار کشیدن
- ۲۵۹- الف) نقشه ما دارد عملی می‌شود. ب) خیلی متعجب شدم.





۲۶۰- از ماست که بر ماست.

۲۶۱- امیدوار شدن

۲۶۲- الف صمیمی شده بودیم → پشیمان شدن از کاری

۲۶۳- الف پست → شغوت: شقاوت

## پاسخنامه تشریحی درس هفدهم

۲۶۴- بیرون کشیده

۲۶۵- الف گزینه ۳- خاوران

۲۶۶- الف زمان بهار → مضارع اخباری

۲۶۷- الف زمان → گل

۲۶۸- الف شباهت (مانند کوه) → نسبت (منسوب به کاهه)

۲۶۹- الف صفت فاعلی → مضارع اخباری

۲۷۰- نادرست («ان» در خاوران نشانه مکان و در شامگاهان نشانه زمان است.)

۲۷۱- الف منسوب به بابک (نسبت) → نشانه صفت فاعلی (حالیه)

۲۷۲- الف مکان → شباهت

۲۷۳- الف فعل «نگیر» (از من نگیر.) («تو» که نهاد است نیز حذف شده است.)

→ اما

۲۷۴- پیوند وابسته ساز: که - پیوند هم پایه ساز: و

۲۷۵- خنده، عشق و شادی و ...

۲۷۶- الف استعاری → یاری کردن، امیدوار ساختن

۲۷۷- الف پابلو نرودا → مهدی شجاعی → شهاب الدین سهروردی

→ علی شریعتی

۲۷۸- الف بخند، زیرا خنده و شادمانی تو، مانند شمشیری بر کشیده در

دستان من است. (شادی تو سلاحی برای مبارزات من است.)

→ اگر غذا و هوا (خوردن و نفس کشیدن) را از من بگیری، مهم نیست،

شادی و خنده‌ات را از من نگیر.

۲۷۹- الف گزینه ۲-

## پاسخ‌نامه تشریحی درس هجدهم

- ۲۸۰- کتاب
- ۲۸۱- کتاب: صحیفه / تماشا: نظاره
- ۲۸۲- الف) ماضی نقلی
- ب) ترکیب اضافی
- ۲۸۳- فعل «مانده است» - حذف به قرینه لفظی
- ۲۸۴- الف) لفظی ب) ماضی نقلی ج) چه
- ۲۸۵- پیوند وابسته‌ساز: که - پیوند هم‌پایه‌ساز: اما
- ۲۸۶- عشق (می‌بیند، می‌جوید) - دست زمان
- ۲۸۷- عاشق واقعی همیشه زیبایی‌های عشق اول و قدیم را موضوع کتاب یا دیوان شعر خود قرار می‌دهد.
- ۲۸۸- روح راستگوی عاشق هر چه را در ذهن آدم می‌گنجد، برای معشوق ترسیم کرده است.
- ۲۸۹- معشوق را همواره جوان می‌بیند، پیری برای عشق جاودانی مهم نیست.
- ۲۹۰- توصیف‌ناپذیری عشق و ویژگی‌های معشوق
- ۲۹۱- تواز آن منی و من از آن تو
- ۲۹۲- نامکرر بودن قصه عشق

## پاسخ‌نامه روان‌خوانی «آخرین درس»

- ۲۹۳- سالخورده
- ۲۹۴- صدای گرم: حس آمیزی
- ۲۹۵- الف) آفونس دوده ب) رضا امیرخانی
- ۲۹۶- الف) قصه‌های دوشنبه ب) قطعه مسافر
- ۲۹۷- توجه به اهمیت زبان ملی و تلاش برای حفظ آن



## پاسخ آزمون (۱) نوبت اول

- ۱- الف مرغابی، اردک → انگشت، سرانگشت → روش، طریق → آسیبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.
- ۲- الف دستور → اورند
- ۳- الف فزایی → بهر → شرز
- ۴- ۱ بی خردان سفله ۲ عن قریب و به زودی ۳ شرحه شرحه از فراق ۴ اسرار و رازها
- ۵- الف نادرست → درست
- ۶- الف حیاط درست → مأمور امیدوارمان کرد → سه عدد (قدرت اجاره- اجاره حیاط- پدرم) → قدرت اجاره حیاط
- ۷- الف معنایی → لفظی
- ۸- الف مفعول → تهی یا نی → خویش → خویش
- ۹- الف متمیز → صفت صفت
- ۱۰- الف غیراسنادی (وجود ندارد) → اسنادی (در معنی «است»)
- ۱۱- الف احمد عربلو → عین القضاة همدانی → علی شریعتی → محمدرضا شفیعی کدکنی (م.سرشک)
- ۱۲- الف عالم معنا یا عالم عشق یا عالم ملکوت → عاشق واقعی
- ۱۳- حذف شدن
- ۱۴- «خُم». مجاز از شراب
- ۱۵- الف تشبیه → حسن تعلیل → ایهام → اسلوب معادله
- ۱۶- الف بحر مکاشفت → برده و شده
- ۱۷- حقیقی، زیرا «بیت الاحزان» در معنی حقیقی نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب به آن جا می‌رفته‌اند در فراق یوسف می‌گریسته‌اند. در این عبارت نیز دقیقاً به همین معنی به کار رفته است.

## ۱۸- قطعه

- ۱۹- یک روز همهٔ مردم دنیا به ایتالیا توجه داشتند و از ایتالیا می‌ترسیدند.
- ۲۰- افشیرهٔ درخت انگور به قدرت خداوند تبدیل به عسل مرغوب (یا شیرۀ انگور درجه‌یک) شده و بذریک خرما با هواداری و تربیت خداوند است که تبدیل به نخلی بلند شده است.
- ۲۱- برای این که درد و تورم و بادکردگی کم شود، از کافور (استعاره از برف) به عنوان مرهم استفاده کردند.
- ۲۲- اسرار معنوی من از سخنانم دور نیست و در همین سخنانم هست؛ ولی حواس ظاهری توانایی درک آن را ندارد.
- ۲۳- کسی می‌تواند در عالم عشق قدم بگذارد (کسی می‌تواند عاشق شود) که وجود مادی و وابستگی‌های مادی را فراموش کند.
- ۲۴- قلب سرخ و بی‌قرارم را که مثل یک مشت است، در معرض سکوت فراوان آن‌جا می‌گیرم (یا قلبم را در معرض سکوت سنگین آن‌جا قرار می‌دهم).
- ۲۵- حکیم اسرار
- ۲۶- رشوه‌خواری
- ۲۷- ﴿ق﴾ ناتوانی انسان در شکرگزاری ﴿ب﴾ توصیه به توجه کردن به باطن و دوری از ظاهربینی
- ۲۸- ﴿ق﴾ سکوت عارفانه ﴿ب﴾ جان‌فشانی عاشقانه ﴿ب﴾ دشواری راه عشق ﴿ب﴾ اهمیت پیر و مرشد
- ۲۹- کسی که عاشق نیست با مرده تفاوتی ندارد.
- ۳۰- ثبات قدم داشتن در عدالت طلبی و انصاف
- ۳۱- منظور از دو نعمت یکی ممد حیات بودن دم است و یکی مفرح ذات بودن بازدم است.



## پاسخ آزمون (۲) نوبت دوم خردادماه ۱۴۰۱

- ۱- سرور  
 ۲- الف طی می کنم، می پیمایم  
 ب- طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند.  
 ۳- **گزینه ۳**  
 ۴- الف ناهار ب- شست  
 ۵- الف غدر ب- ظن ب- عمارت  
 ۶- الف کازیه ب- عشیره  
 ۷- **گزینه ۳** اهتزاز  
 ۸- الف مضاف‌الیه مضاف‌الیه ب- داشتم می گفتم ب- قید ت- ربط  
 ۹- الف معنایی ب- غیراسنادی ب- ضربتی چند  
 ت- پند (یادآوری: گروه اسمی فقط یک هسته دارد).  
 ۱۰- رسم نمودار:

«دو تخته فرش»



- نوع وابسته وابسته: ممیز  
 ۱۱- **گزینه ۲** به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسا زد.  
 ۱۲- الف درست ب- درست ب- نادرست ت- نادرست  
 ۱۳- به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید  
 ۱۴- الف گزینه «۲» (یا نه سر بریده خورشید شامگاه؟)  
 ب- گزینه «۱» (به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم)  
 ۱۵- الف پروانه نماد عاشق حقیقی است.  
 ب- شغاد، نماد ناجوانمردی است. (ریاکاری و تزویر نیز درست است).  
 ۱۶- الف واژه سر (فکر و خیال) ب- خاک و پاک  
 ۱۷- الف آرزوی عمر طولانی کردن ب- پسروی کردن، تنزل کردن

۱۸- کزینہ ۳

یا رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

۱۹- الف تناقض ب اسلوب معادله ج اضافه استعاری د حس آمیزی

۲۰- الف فی حقیقة العشق ب در حیاط کوچک پاییز در زندان ج قصه های

دوشنبه د قصه شیرین فرهاد

۲۱- معنی ابیات و عبارات:

الف آبروی بندگان را با گناه آشکار نمی ریزد و وجه معاش (رزق و روزی

تعیین شده) را به دلیل خطای زشت قطع نمی کند. ب در همان میانه

غذا خوردن، منظره نابودی غاز، مرا به یاد ناپایداری روزگار ریاکار انداخت.

ج آتش توپخانه آغاز شده بود و صدای ترسناک آن، صدای ضعیف اسلحه

کلاش را محو می کرد. د بعید نیست که به زودی خاطرات سفر ماه را

هم بنویسم! ه محتسب: پولی بده و خود را نجات بده. / مست: موضوعات

دینی با پول (رشوه) حل نمی شود. ج مانند رود، امیدوار اما ناآرام هستم،

به سوی دریای اتحاد مردم می روم تا به آرامش برسم.

ج ای هم میهنان، برای آزادی خویش چاره ای بیندیشید. هر کس در پی

چاره نباشد، با من زندانی تفاوتی ندارد.

ج همه مردم ناراحت شدند و با دیدن چهره خندان سیاوش از شوق

گریستند.

۲۲- شادی معشوق (وطن) به شاعر امید زندگی و قدرت مبارزه می بخشد.

۲۳- سخن عشق تکراری نیست و عاشق از ذکر نام معشوق خسته نمی شود.

۲۴- خورشید: سیمرغ یا خداوند - ذره: بهشت (دل بستگی های مادی)

۲۵- کزینہ ۴ «می تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را / در رگ جان، هر

که را چون زلف پیچ و تاب هست»

۲۶- الف ۲ ب ۳ ج ۱

۲۷- وادی طلب یا وادی اول